

اصلاحات و تجدد در عصر قاجار

مولف: دکتر ناصر قرگزلو
زمستان ۱۳۸۶

اصلاحات و تجدد در عصر قاجار

مولف: دکتر ناصر قرگزلو
زمستان ۱۳۸۶

اصلاحات و تجدد در عصر قاجار

مؤلف: دکتر ناصر قرگزلو

تعداد صفحات: ۱۱۶ صفحه

نوبت چاپ: اول - زمستان ۱۳۸۶

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

فهرست مطالب

پیشگفتار	۱
مقدمه	۱۲
شرایط سیاسی داخلی و بین‌المللی ایران در دوره قاجار	۱۶
اصلاحات و اقدامات عباس میرزا	۲۲
اصلاحات و اقدامات قائم مقام فراهانی	۳۱
اصلاحات سیاسی میرزا تقی خان امیرکبیر	۴۳
اصلاحات سیاسی در ایران از عصر سپهسالار تا مشروطیت	۶۵
نتیجه‌گیری	۹۰
رویدادها	۱۰۱
کتابنامه	۱۰۴
الف: فارسی	۱۰۴
ب: خارجی	۱۰۸

@ask_the_librarian
کانال از کتابدار بپرس

پیشگفتار

در طول قرن نوزدهم کوشش انسان غربی در جهت تکامل نوعی از فرهنگ به ثمر رسید. اروپای مقتدر و مغرور در اندیشه تسخیر جهان از مرزهایش گذشت و ماجرایی غربی شدن انسان آغاز شد.

مراد از کوشش انسان غربی مجموعه اندیشه‌ها و رویدادهایی است که از قرن شانزدهم تا نوزدهم در مغرب زمین پدیدار شد و آن را تجدد نامیدند^۱. دو مشخصه اصلی تجدد اراده شناخت جهان و اراده تسلط بر آن بود و این حاصل فرهنگی بود که اروپائیان پس از پایان قرون وسطی - دورانی که بر خلاف مشهور از لحاظ تکوین اندیشه اروپایی آنقدرها هم بی‌ارزش نبوده است - بر اساس حکمت یونانی، کشورداری روم، و معنویت مسیحی پدید آوردند.

غرب در قرن شانزدهم به اکتشاف عالم پرداخت و سپس دوران انقلاب کشاورزی و انقلاب صنعتی و انقلاب‌های اجتماعی رسید. اروپای قرن نوزدهم بانکدار جهان شد. کشتی‌هایش به آن سوی دریاها رفتند، مواد اولیه صنعتش را ارزان فراهم آورد و کالاهای مصنوعش را گران به مردم جهان فروخت. اروپا غنی شد و طی یک دوره نسبتاً کوتاه به روش‌های جدیدی در امر تولید و راه و رسم زندگی دست یافت.

برخی از ابعات تجدد به دو گونه به سرزمین‌های دیگر منتقل شد: نخست برتری نظامی و اقتصادی به اروپا امکان داد تا در بعضی از قاره‌ها «وضع استعماری» به‌وجود آورد، و آن عبارت بود از تصرف نظامی یک سرزمین، ایجاد سازمان اداری خارجی، مستقر شدن گروهی از مردم کشورهای اروپایی در آن سرزمین، کوشش در تبلیغ مسیحیت، نشر زبان اروپایی به عنوان زبان رسمی و کاربرد این زبان به‌صورت کمابیش انحصاری در آموزش و سرانجام استثمار اقتصادی.

۱. نوایی، عبدالحسین، ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، تهران، هما، ۱۳۶۶

آنگاه سرو کار اروپا با چند کشور بزرگ و قدیمی جهان افتاد: روسیه، چین، ژاپن، عثمانی و ایران و با آنها از راهی دیگر در آمد. نیروی نظامی خود را به رخشان کشید و با جنگ‌های ناحیه‌ای آنها را وادار به پذیرش برتری خود و بستن قراردادهای تحمیلی کرد. سیاست «نفوذ مسالمت‌آمیز» باعث وابستگی اقتصادی این کشورها به اروپا شد، ولی در مقابل این کشورها زبان ملی خود را حفظ کردند، سرزمینشان به تصرف بیگانگان در نیامد، و فرماندار خارجی برایشان فرستاده نشد. این کشورها هر چند به ظاهر مستقل باقی ماندند، اما ناگزیر از قبول یک «وضع استعماری وابسته» شدند.

بدین‌سان استراتژی استعمار به استراتژی تسلط بدل شد، هر چند که از لحاظ اقتصادی میان این دو وضع شباهت زیاد وجود داشت ولی از لحاظ سیاسی و اجتماعی و خصوصاً فرهنگی تفاوت بسیار بود و روند تجدد در کشورهای دسته دوم به گونه‌ای دیگر درآمد و یکی از هدف‌های این نوشته نیز توجیه همین مطلب است.

دخالت غرب موجب پیدایی نوعی خود آگاهی در میان گروهی کوچک از روشنفکران و زمامداران ممالک قدیمی شد. این روشنفکران به اندیشه ریشه‌یابی دردها افتادند و بسیار زود دریافتند که ناگزیر از جستجوی درمان در بطن همان تمدن غرب هستند.

نخستین کشور بزرگی که داوطلبانه خواهان اخذ تجدد غرب شد یک کشور نیمه آسیایی - نیمه اروپایی، یعنی روسیه بود. روسیه که از استعمار اروپای سلطه جوی بر کنار مانده بود، به سرعت مدل اقتصادی و سیاسی غرب را پذیرفت و این مدرنیزاسیون (اصطلاحی که از همان زمان رایج شد) از آغاز قرن هجدهم، یعنی عملاً با سلطنت پتر کبیر (۱۷۲۵ - ۱۶۷۲)، آغاز شد. رها کردن «سیاست تعلق به آسیا» روسیه را به غربی شدن و تقلید از اروپا واداشت. سفر پتر کبیر به غرب (انگلستان، هلند و فرانسه) در او تأثیر بسیار گذاشت و مجذوب ترقیات غرب شد. لباس اروپایی به تن کرد و نخست خانواده سلطنتی و سپس دیگران را نیز به پوشیدن اینگونه لباس واداشت. در وضع زنان تغییراتی به وجود آمد و تا اندازه‌ای به زندگی اجتماعی راه یافتند. آموزش زبان‌های خارجی، خصوصاً فرانسه و آلمانی، رواج پیدا کرد. سازمان‌های دولت بر اساس سازمان‌های مشابه اروپایی تنظیم شد و نفوذ سیاسی کلیسا محدودتر شد. بورس‌های

متعدد تحصیلی به جوانان و کارکنان دولت برای تحصیل یا تکمیل تخصص در غرب داده شد و استادان خارجی استخدام کردند. در زمینه اقتصادی نیز کوشش فراوان کردند، بی‌آنکه همواره به نتیجه برسد. اما سیاست نوسازی در روسیه تضادهایی هم در بر داشت: تزار بر دولت و کلیسا فرمان می‌راند و بنابر این مسئله جدایی سیاست از دین مطرح نبود. اما عملاً با توسعه چاپخانه‌ها (که تا آن زمان منحصرأ در اختیار کلیسا قرار داشتند) کتب غیرمذهبی اشاعه بسیار پیدا کرد و نیز آموزش عالی غیرمذهبی شد (تأسیس آکادمی علوم سن پترزبورگ در ۱۷۲۵، دانشگاه مسکو در ۱۷۵۵ و ...).

پس از پطرکبیر زمانی دراز اقدام مهمی در زمینه تجدد به عمل نیامد و دستگاه سلطنت اندکی متوجه نتایج سیاسی اشاعه افکار دوران روشنایی گردید و سرانجام شورش ۱۸۲۵ جدایی میان سلطنت و روشنفکران را بیشتر کرد و عملاً دولت روسیه در دوران سلطنت نیکالای اول (۱۸۵۵ - ۱۸۲۵) دارای حکومتی محافظه کار و ملی‌گرا شد. زندگی فرهنگی مردم تحت نظارت بود و بیم از نفوذ افکار خارجی موجب شد که سفر به خارج به سختی انجام پذیر باشد. پلیس با شدت بر واردات کتاب و مطبوعات نظارت می‌کرد و اندک‌اندک این نظارت به دانشگاه‌ها هم سرایت کرد و موجب شد که گروهی از دانشجویان به هر طریقی که ممکن بود برای تحصیل به اروپا بروند. اما به‌رغم همه این سختگیری‌ها جماعتی از روشنفکران^۱ به‌وجود آمدند که متعلق به همه قشرهای اجتماعی بودند و به انتقاد از نهادهای اجتماعی پرداختند. این جماعت به دو دسته تقسیم می‌شدند: یکی «اسلاوفیل‌ها»^۲ که غربگرایی را محکوم می‌کردند و امید تشکیل حکومتی را داشتند که «سرواژ» را از میان بردارد ولی ارزش‌های سنتی حفظ شود و دیگر «مدرنیست‌ها» که معتقد به ارتباط هر چه بیشتر روسیه با اروپا و لزوم آزادی‌های فردی و اخذ تمدن غربی بودند.

در دوران سلطنت الکساندر دوم (۱۸۸۱ - ۱۸۵۵) بود که دیگر بار رفرم‌های اجتماعی و اقتصادی در روسیه مطرح شد. از بقیه داستان روسیه آگاهی داریم ولی در هر صورت

1. Intelligentsia

2. Itavophiles

روسیه نخستین کشوری بود که در حالتی غیراستعماری به تمدن غرب توجه کرد و آنچه در این راه کرد سرمشقی برای کشورهای دیگر شد. آسیا زمانی دراز اروپا را نادیده گرفت و دولت‌های بزرگ این قاره اگر هم با اروپاییان رفت و آمدی داشتند، آنها را هم طراز خویش می‌دانستند و هیچ‌گونه احساس عقب ماندگی در کار نبود.

از پایان قرن هجدهم غرب به فکر نفوذ در خاور دور افتاد. امپراتوری چین که خود را «تنها تمدن زیر آسمان» می‌دانست زمانی دراز بیگانگان را به خود را نداد و آنها را «وحشی» خواند. چینی‌ها معتقد بودند که باید آنچه را که از دیگر جاها می‌آید نابود کرد، به بیگانگان مظنون بود و هر فرد چینی را که بدون اجازه امپراتور از چین خارج می‌شد از لحاظ مدنی در شمار مردگان آورد. چین روابط خود را با خارج به کاروان‌هایی که بر «جاده ابریشم» رفت و آمد می‌کردند، محدود کرد. گروهی از بازرگانان پرتغالی و انگلیسی هم که در جزیره ماکائو با چین داد و ستد داشتند اهمیتی به دست نیاوردند تا اینکه در آغاز قرن نوزدهم نخست کشیش‌ها و سپس نظامیان پایشان به چین باز شد و آمریکاییان و اروپاییان توانستند امتیازاتی در این کشور به‌دست آورند. امپراتوری انگلیس که در آن زمان بزرگترین قدرت دنیا به‌شمار می‌رفت، در ۱۷۹۳ هیات مهمی را به سرپرستی ماکارتنی^۱ روانه چین کرد به امید آنکه امتیازات تجاری به‌دست آورد ولی امپراتور با فرستاده انگلیس به سردی رفتار کرد، از ایجاد روابط بازرگانی با انگلیس سرباز زد و در پیامی به امپراتوری انگلیس نوشت: «اگر راستی پیشه‌کنی و نیت پاک داشته باشی ما قادر هستیم بدون آنکه هر سال فرستاده به دربار ما گسیل‌داری، از پیشرفت مملکت تو در جاده تمدن با خبر شویم ...»، اما انگلیسی‌ها از پای ننشستند. بازرگانان انگلیسی چای، ابریشم و اشیاء چینی خریدند و در پنهان تریاک به چینی‌ها فروختند. واردات تریاک موجب تضعیف موازنه بازرگانی چین شد و دولت مورد تهدید قرار گرفت. چینی‌ها سالیان دراز در پشت دیوار چین انتظار یورش بیابان‌نشینان آسیای مرکزی را داشتند غافل از آنکه دشمنان اصلی سوار بر کشتی‌هایشان از سوی اقیانوس خواهند آمد. در ۱۸۴۰ چهل کشتی انگلیسی وارد آب‌های ساحلی چین شدند و هر چند

1. Macartne

که هنوز هم در نظر امپراتور «ببرهای کاغذی» بودند امتیازات بسیار به دست آوردند: حق دخالت کنسول‌های خارجی در بنادر و محلاتی که خاص خارجیان بود، حق برون مرزی برای خارجیان که از جمله نتایج آن معافیت مالیاتی بود، ایجاد مناطق نفوذ، سرمایه‌گذاری در راه آهن و معادن و صنایع، آزادی عمل میسیون‌های مذهبی و در این زمان در بنادر بزرگ کرانه اقیانوس کبیر جوامع شهری جدید پدیدار شد و نفوذ مستمر و فزاینده غرب امپراتوری سنتی را دچار بحران ساخت. این دوران را «دوران توسعه فعالیت‌ها به سبک غربی» نام دادند و این کمابیش همزمان بود با دوران میجی در ژاپن. ولی در برابر این دگرگونی‌ها باید اغتشاشات داخلی، فعالیت انجمن‌های مخفی (مذهبی و یا سیاسی)، شورش تایپینگ‌ها، جنگ تریاک را نیز به خاطر داشت. سرانجام در دهه اول قرن بیستم بود که روشنفکران بازگشته از غرب در قدرت امپراتور و درستی دین کنفوسیوس شک روا داشتند و با اعتقاد به لیبرالیسم اروپایی و امریکایی یا بعدها مارکسیسم (دکتر سون یاتسن، مائو) افکار جدید رواج پیدا کرد. به سال ۱۸۵۳، امریکاییان که پایشان به چین باز شده بود، با «کشتی‌های سیاه» خود به ژاپن رسیدند. کاپیتان پری^۱ فرمانده این ناوگان حامی پیامی از ریاست جمهوری آمریکا بود. سال بعد پری برای دریافت پاسخ‌نامه دیگر بار به ژاپن آمد و در این هنگام بحث مفصلی میان غرب‌گرایان و مخالفان درگرفت اما سرانجام دو بندر ژاپن به روی امریکاییان باز شد. آخرین «شوگون» استعفا کرد و امپراتور قدرت را به دیگر بار به دست گرفت. به سال ۱۸۶۸ موتسوهیتو^۲ آغاز دوران جدید را اعلام کرد و چون لقب «میجی»^۳ گرفته بود این دوران را نیز (۱۸۶۸ - ۱۹۱۲) دوران میجی (دوران روشنایی) گفتند.

میان سال‌های ۱۸۶۸ و ۱۸۷۴ تغییرات بسیار به وجود آمد و ژاپن توانست با به کار گرفتن قدرت شگرفت ناسیونالیسم ژاپنی و تکیه بر سنت‌ها، به تمدن غرب توجه کند. در این سال‌ها طبقات جدید به وجود آمد و سامورایی‌ها از حمل اسلحه ممنوع شدند. حق

1. Perry

2. Mutsu – Hito

3. Meiji

مالکیت به دهقانان داده شد و حق خرید و فروش زمین‌ها زراعتی شناخته شد و این اولین اصلاحات ارضی در آسیا بود (۱۸۷۱) در ۱۸۸۹ امپراتور با اعلام قانون اساسی موافقت کرد، احزاب جدید به وجود آمدند و چند روزنامه منتشر شد. امتیازات فئودال‌ها از میان رفت ولی امپراتور به عنوان سمبل وحدت ملی حفظ شد. سوادآموزی به عنوان یک انقلاب فرهنگی توسعه یافت. دانشجویان بسیار به غرب رفتند و جملگی به ژاپن باز گشتند و در آبادی مملکت شرکت کردند. ژاپنی‌ها، برخلاف چینی‌ها، از تقلید و سرمشق گرفتن از دیگران نگرانی نداشتند چون در طول تاریخ خود همواره تأثیرپذیر بودند، در حالی که چینی‌ها خود را بی‌نیاز از تمدن‌های دیگر می‌دانستند و خود را مبدأ تمدن و بدعت گذار آیین‌ها می‌پنداشتند.

این نکته نیز قابل توجه است که مدرنیزاسیون ژاپن و چین هر دو نتیجه تهدید نظامی بیگانگان بود و به خود آمدن گروهی از روشنفکران، چنانچه در مورد ایران و عثمانی نیز چنین بود و نکته دیگر آنکه روسیه و ژاپن هر دو پس از کامیابی در مدرنیزاسیون خود به قدرت‌های نظامی توسعه طلب مبدل شدند.

در گوشه‌ای دیگر از جهان، در خاورمیانه و خاور نزدیک و در همان دوران حوادثی مانند آنچه در خاور دور روی داده بود، رخ داد و غرب با دو امپراتوری بزرگ عثمانی و ایران برخورد کرد. این دو امپراتوری یکی با ساخت ایلیاتی (قاجاریه) و دیگری بر مبنای خلافت و ساخت مذهبی (عثمانی) در یک حوزه بزرگ فرهنگی قرار داشتند، حوزه‌ای که همه سرزمین‌ها و شهرهای میان رود سند و رود نیل را در برمی‌گرفت. تماس غرب با این دو امپراتوری در ضمن تماس دوباره‌ای میان اسلام و مسیحیت بود، ولی این بار اوضاع با دوران جنگ‌های صلیبی و یا دوران برخورد مسلمان و مسیحیان در اندلس تفاوت بسیار داشت.

این حوزه را فقط به عنوان یک منطقه جغرافیایی نمی‌توان در نظر گرفت بلکه باید به خاطر داشت که عناصر مختلفی چون تاریخ مشترک، دین، شرایط اقلیمی و شیوه زندگی مردمانش را به یکدیگر نزدیک می‌کند و به همین جهت هم ماجرای تجدد را

نباید در هر یک از کشورهای منطقه جداگانه مطالعه کرد، چراکه تجدد در یک مجموعه کلی و در زمانی محدود و کوتاه در سراسر منطقه مطرح شد.

این حوزه فرهنگی که شامل سه فضای ترک و عرب و ایرانی است و بار تمدن‌های قدیم ایرانی، سامی و هندی را به دوش می‌کشد و از تمدن روم، به ویژه تمدن یونان، تأثیر پذیرفته است (دوره یونانی شدن و رومی شدن سرزمین‌های خاور نزدیک)، با جوشش اسلام رو به نوعی وحدت می‌رود. مرکز این حوزه در قرن نوزدهم ایران و عثمانی است اما پیرامون این مرکز از سوی شمال (قفقاز و ترکستان) با تمدن روس و فرهنگ‌های ارمنی و تاتار تماس پیدا می‌کند و از سوی مغرب با فرهنگ‌های شبه‌جزیره بالکان، در شرق با هند و سرانجام در خلیج فارس و مدیترانه با تمدن‌های افریقایی و سودانی.

پس از گشایش راه‌های دریایی و از میان رفتن اهمیت جاده‌های ابریشم و ادویه، این حوزه در انزوا می‌افتد و امپراتوری عثمانی با تصرف سرزمین‌های عرب میان ایران و اروپا جدایی می‌اندازد و در چنین وضعی چین و هند نیز ترجیح می‌دهند که روابطشان با غرب از راه اقیانوس‌ها باشد.

فضای ایرانی که مرزهای طبیعی آن را رودهای سند، آمودریا و دجله و فرات تشکیل می‌دادند، بسیار وسیع‌تر از امروز بود و مرزهای فرهنگی آن باز هم دورتر می‌رفت و زبان فارسی در هند، عثمانی و کرانه‌های شرقی افریقا رواج بسیار داشت.

فضای عرب را بیشتر از طریق میدان زبان عربی می‌توان توصیف کرد: از خلیج فارس تا موریتانی جوامع عربی زبان اکثریت دارند و خود به دو بخش «مغرب» و «مشرق» تقسیم می‌شوند و حد فاصل این دو را جغرافیدانان عرب سرزمین لیبی امروز می‌دانند. فضای ترک تشکیل می‌شود از ترکیه کنونی و برخی از سرزمین‌های ترکستان و قفقاز و جنوب روسیه و نیز اقلیت‌نشین‌های بالکان.

این حوزه فرهنگی از چند قرن پیش توجه اروپاییان را به خود جلب کرد و افسانه شرق اسرارآمیز را پدید آورد. اروپاییان بسیاری در قرون اخیر به این حوزه رفت و آمد داشته‌اند، نخست ایتالیایی‌ها و سپس فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها. روابط بازرگانی میان

شهرهای تجارتی اروپا (به‌ویژه مارس) با بیروت و اسلامبول در سراسر قرن نوزدهم بسیار پراهمیت بوده است. در همین دوران این حوزه مورد توجه نویسندگان و شاعران اروپایی نیز قرار گرفت و ادبیات پایان قرن نوزدهم اروپا سرشار از نوشته‌ها درباره عثمانی، مصر، لبنان و کشورهای شمال آفریقا است.

در نخستین دهه قرن نوزدهم غرب به گونه‌ای دیگر با این حوزه برخورد می‌کند: ناپلئون مصر را فتح می‌کند، امپراتور عثمانی از روسیه شکست می‌خورد، روس‌ها فاتح جنگ‌های ایران و روس می‌شوند و سرزمین‌های ترکستان و قفقاز را تصرف می‌کنند و سرانجام، انگلستان بر هند مسلط می‌شود.

بعضی از مورخان حمله ناپلئون به مصر را نخستین و مهم‌ترین برخورد تمدن غرب با حوزه فرهنگی خاورمیانه می‌دانند، به‌ویژه که ناپلئون اصرار داشته است به این لشکر کشی جنبه فرهنگی و علمی دهد و به همین جهت گروهی از دانشمندان فرانسوی او را در این سفر همراهی می‌کنند: ۲۱ ریاضیدان، ۳ ستاره‌شناس، ۱۷ مهندس راه و ساختمان، ۲۲ متخصص چاپ، ده نویسنده و حتی یک موسیقیدان. در فرانسه این میسیون علمی جنبه افسانه‌ای به خود می‌گیرد و نخستین نتایج سفر و «شرح اوضاع و احوال مصر» با علاقه و شوق بسیار خوانده می‌شود. نویسندگان سرشناسی بار سفر مصر می‌بندند از آن جمله: شاتوبریان، فلوبر، نروال، لامارتین و خصوصاً و مهم‌تر از همه شامپولین که خط هیروگلیف را کشف می‌کند.

پس از حمله ناپلئون از ۱۸۰۵ به بعد، محمدعلی به نام سلطان عثمانی بر مصر حکومت می‌کند و منشاء دگرگونی‌هایی می‌شود که ترک‌ها و ایرانیان در سال‌های بعد از او تقلید می‌کنند. محمدعلی، بر خلاف میل درباره عثمانی، به اقتصاد جدید توجه می‌کند و نوعی اقتصاد ارشادی به‌وجود می‌آورد. مدارس عالی و ابتدایی تأسیس می‌کند و برای نخستین بار در این منطقه دانشجو به فرنگ می‌فرستد. پیاده‌شدن ۴۴ نفر از اعضای میسیون آموزشی مصر از کشتی در مارس (۱۵ مه ۱۸۲۶) رویداد فرهنگی مهمی است و نشانه آن که محمدعلی از دانشگاه‌الازهر روی گردانده است و تربیت جوانان خود را به غرب واگذار کرده است. مجموعه اقدامات محمدعلی را «اصلاحات» گفته‌اند و این

اصلاحات مقدمه‌ای بر «تنظیمات» عثمانی است، هر چند که به عقیده برخی آن اصلاحات از این تنظیمات هم فراتر رفته است.

به تاریخ ۳ نوامبر ۱۸۳۹ سلطان عبدالحمید «خط شریف گلخانه» را امضاء می‌کند و دوره تنظیمات آغاز می‌شود (۱۸۷۶-۱۸۴۹) در این زمان همه اتباع امپراتوری عثمانی بدون توجه به مذهب و ملیت برابر اعلام می‌شوند. در ۱۸۴۵ قانون جدیدی برای آموزش تدوین می‌شود و سازمان اداری به‌صورت اروپایی در می‌آید. در ۱۸۴۷ قوانین جزایی و قسمتی از قوانین مدنی مدون می‌گردد. در ۱۸۶۸ شورای دولتی و سپس یک محکمه عالی قضایی به‌وجود می‌آید. در ۱۸۷۶ سلطان قانون اساسی را تصویب می‌کند، ولی این قانون از سال بعد به حال تعلیق در می‌آید و در ۱۹۰۸ است که، به دنبال قیام ترک‌های جوان، دیگر بار قدرت اجرایی پیدا می‌کند. در سراسر این دوره ترکیه رو به غربی شدن می‌شود و روشنفکران ایرانی از نزدیک تغییرات آن را دنبال می‌کنند.

ایران گذرگاهی است میان آسیا و آفریقا و اروپا و در طول قرون آدم‌ها و اندیشه‌ها و کالاها از آن گذشته از شرق به غرب و از غرب به شرق رفته‌اند. ایران در سراسر این دوران تأثیرپذیر و تأثیرگذار بوده است. در ایران است که تمدن‌های هندی، بودایی و چینی با تمدن‌های سامی برخورد کرده‌اند و از راه جنوب نیز ایران با تمدن‌های آفریقایی در تماس بوده است. نقش ایرانیان در دریانوردی اقیانوس هند و روابط ایران و هند پیش از اسلام و پس از آن را باید در سرگذشت مهاجرت پارسیان به هند و اهمیت گجرات در بازرگانی منطقه جستجو کرد. مهاجرت روشنفکران ایرانی به هند در دوره‌های جدیدتر نیز خود داستان دیگری است. ۳ همچنین روابط ایران با کرانه‌های آفریقای شرقی موجب نفوذ متقابل فرهنگی شده و آثار این مبادلات هنوز در سواحل شرقی آفریقا (به‌ویژه زنگبار) و یا در جنوب ایران باقی است (موسیقی بندری، لباس زنان، رقص‌زار).

اما برخورد ایران با تمدن غرب، بعد از برخورد ایران با اسلام، مهم‌ترین پدیده فرهنگی تاریخ ایران است. اکثر مورخان سرآغاز این برخورد را دوره صفوی می‌دانند و رفت و آمد سیاحان و یا چند جنگ نافرجام در خلیج فارس را نشانه این برخورد می‌شمارند. به

گمان ما، این دوره فقط در حد دوره آغازین روابط سیاسی و بازرگانی با غرب اهمیت دارد، روابطی که در آن دوران پایدار و مرتب نبود.

در این زمان ایران به قدرت خود می‌نازید، وحدت مملکت عملی شده و اصفهان مرکز آمد و رفت سفرا و بازرگانان فرنگی شده بود. این آمد و رفت‌ها و هدایایی که فرنگیان می‌آوردند موجب خشنودی شاهان بود و لباس و رفتار و اطوار فرنگیان اسباب سرگرمی مردم اصفهان. در این زمان هیچ‌گونه آگاهی درست درباره فرنگ وجود ندارد و آگاهی مردم فرنگ از ایران نیز به نوشته‌های اغراق آمیز تنی چند سفرنامه‌نویس محدود می‌شود. در این دوره اروپا برای ایرانیان اسطوره‌ای است خیال‌انگیز، سرزمین عجایب و سرزمین کفار که نمی‌تواند سرمشقی برای مسلمانان باشد و اصولاً نیازی هم به آشنایی و رابطه با آن احساس نمی‌شود.

جنگ‌های ایران با هلندی‌ها و پرتغالی‌ها در خلیج فارس (قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی / ۱۱ و ۱۲ هجری) در حد رویدادهای محلی باقی می‌ماند و برای مدتی بسیار کوتاه نشانه‌هایی از فرهنگ استعماری پرتغالی در جزایر و کرانه‌های خلیج به جای می‌گذارد. پرتغالی‌ها در ۱۵۱۸/۹۲۴ هـ.ق هرمز را تصرف می‌کنند و در آن قلعه و برج و بارو می‌سازند و از آن به عنوان پایگاه تجارتی در سلسله پایگاه‌هایی که از اقیانوس هند تا دریای چین در اختیار داشتند (گوا، مالاکا، ماکائو و ...) بهره می‌برند. اقامت پرتغالی‌ها در جنوب اندکی به درازا می‌کشد و به روایتی نقاب‌های پارچه‌ای و یا چرمین زنان خلیج یادگار نقاب‌های زنان پرتغالی است که برای جلوگیری از آفتاب‌سوزان برچهره می‌زده‌اند. به هر صورت، حضور پرتغالی‌ها در خلیج فارس یا رفت و آمد فرنگیان را به اصفهان به هیچ وجه نمی‌توان آغاز ارتباط فرهنگی ایران و غرب دانست.

در آغاز سلطنت قارچار امپراتوری عثمانی ایران را از اروپا جدا کرده است و ایرانیان از آنچه در آن سوی می‌گذرد، بی‌خبرند. تنها روسیه است که نشانی از غرب دارد و ایرانیان اندک‌اندک آن را در نزدیکی خود احساس می‌کنند و نیز انگلیسی‌ها را که از راه جنوب سفیر و تاجر به ایران می‌فرستند. ایرانیان از «هفت بلاد فرنگ» سخن می‌گویند و اصطلاح «روم» به معنای بیزانس شامل همه کشورهای غربی می‌شود. ایرانیان در

برج عاج خود نشسته‌اند. اروپا جای دوری است و فرنگ ناکجاآبادی که تصاویرش را در جعبه شهر فرنگ سرگذر می‌توان دید و سفیرش را در تعزیه‌ها. در زمان فتحعلی‌شاه علاقه‌ای به فرانسه ابراز می‌شود. ناپلئون چهره‌ای افسانه‌ای به خود می‌گیرد و او هم مثل شاه‌عباس اصلاحات می‌کند و کاروانسرا می‌سازد.

حتی پس از شکست اول از روسیه هنوز ایران کشور قدرتمندی تصور می‌شود که می‌تواند و باید با قدرت‌های دیگر مقابله کند. مگر نه اینکه انگلیس و روس دشمنان قدیمی هستند؟ بنابراین، باید گاه با یکی و گاه با دیگری ساخت و از رقابت‌شان بهره برد، اگر فرانسه هم می‌خواهد به ایران کمک کند، چه بهتر می‌توان با توپ‌های فرانسوی انگلیس‌ها را شکست داد. در زمانی که کمپانی هند شرقی نفوذ خود را گسترش می‌دهد و شهرهای قفقاز یکی پس از دیگری از ایران جدا می‌شوند، ایرانیان در این خیال باطل هستند که ایران قدرتمند است و سلطان ضل‌الله و اسلام بر دوام.

ایران در خواب زمستانی فرورفته است. حتی کشور گشایی‌های زودگذر نادر نیز نتوانسته است غرور و بزرگی گذشته را باز گرداند. شهرها از رونق افتاده‌اند و روستاییان فقیر و درمانده‌اند. نه تنها در زمینه اقتصاد بلکه در زمینه تفکر هم از دوران صفویه به این سوی خبر تازه‌ای نیست و سنتز بزرگ تفکر اسلامی تجدید حیات مکتب اصفهان هم به پایان رسیده است. به قول داریوش شایگان «ما کار خود را به انجام رسانده بودیم و زمان فراغتمان در تاریخ فرا رسیده بود.»

اما ناگهان تکانی سخت پدید می‌آید: جنگ‌های ایران و روس، عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای. نتیجه این رویدادها خود آگاهی گروهی از زمامداران و تحصیلکردگان است و جرقه‌های امیدی که به دنبال آن ظاهر می‌شود و این پایان دوران تسلیم و رضای جوامع خاورمیانه در برابر سرنوشت است.

مقدمه

پیرامون اصلاحات در ایران تاکنون کتب و مقالات بسیاری نوشته، سمینارها و سخنرانی‌هایی برگزار شده که هر یک از منظری خاص و با روش شناسی مربوط به کندو کاو پیرامون جریان اصلاحات نوین در ایران در دوره معاصر پرداخته‌اند و دلایل متعددی را برای ایجاد، پیامدها و ناکامی اصلاح‌گرایان بر شمرده‌اند، اما آنچه که شاید کمتر به آن توجه شده مسئله ساختار کلی اصلاحات به لحاظ مفهومی و به لحاظ چارچوب و برنامه‌ریزی آن است. در واقع در ایران کمتر کسی است که به این موضوع توجه داشته باشد. علت نهادن نام «آسیب‌شناسی اصلاحات سیاسی» در ایران در واقع رویکردی واقع‌گرایانه‌تر به ریشه‌های ناکامی این روند در ایران است.

می‌توان چنین مسئله را مطرح ساخت که به جای پرداختن به موانع سیاسی، اجتماعی و مذهبی بر سر راه اصلاحات مدنی در ایران بهتر است که به برنامه اصلاحات توجه شود و از آن جایی که هنوز اسناد و مدارک در راه تبیین سیاسی و تاریخی این مسئله هنوز منتشر نشده و امکان قضاوت تاریخی درباره آن دشوار می‌نماید، بنابر این ارائه طرحی کلی از مفاهیم و موارد مطرح شده در مسئله اصلاحات، شاید شکل واقع‌بینانه‌تری نسبت به بررسی اصلاحات باشد.

این گونه بررسی به معنی تخریب شخصیت‌های اصلاح طلب در تاریخ ایران معاصر مانند میرزاابوالقاسم قائم مقام فراهانی، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، روشنفکران مشروطه، مصلحان دوره پهلوی اول و دوم یا اندیشمندان اصلاح‌گرا در قبل و پس از انقلاب اسلامی و نه دولت محمد خاتمی است، بلکه مواجهه و کنجکاوی در بخش‌هایی از روند اصلاحات است که تصویری ارائه دهد که میزان انسجام درونی برنامه اصلاحات از یک سو و از طرف دیگر میزان انطباق آن با واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی و فکری جامعه در هر برهه از پیشنهاد اصلاحات - روشن‌تر شود. به عبارت دیگر نه مصلحان که برنامه اصلاحات را هدف گرفته و سعی در ترسیم سرچشمه‌های فکری و اجتماعی آن خواهد نمود. برنامه اصلاحات سیاسی در ایران پیشینه‌ای بسیار دارد و ایرانیان

همواره درصدد «اصلاح امور سیاسی» بوده‌اند که مهم‌ترین نمودهای آن را پس از جنگ چالدران و شکست قوای صفوی از عثمانی تا به امروز است. در ایران مانند بسیاری از کشورهای غربی و برخی از کشورهای شرقی در سده نوزدهم، جریان‌های اصلاح‌گرایانه‌ای پدید آمد و اصلاح‌طلبان با درک نابسامانی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی، اقداماتی را در حوزه‌های مختلف انجام دادند. هدف هر یک از مصلحان سیاسی و اجتماعی رفع کاستی‌های موجود و پدیدآمدن سامان سیاسی کارآمد و ایجاد نهادهای مدنی بود. اصلاحات سیاسی در ایران با زمان تقریبی همراه با ژاپن و انقلاب مسیحی بود. در اروپا نیز اغلب کشورها با نهادهای ساختن، ساختارهای سیاسی و اجتماعی به ساماندهی نهاد دولت و ترسیم صحیح رابطه حکومت و مردم در مدار توسعه اقتصادی و ورود به مقام جریان در کلنیالیسم پرداختند در ایران اما اصلاحات سیاسی که از دوره میرزا تقی‌خان امیر کبیر و حتی پیش از آن در دوره قائم مقام آغاز شد هرگز نتوانست به جریانی فراگیر در سطوح بالای حکومتی در میان اقشار مردم تبدیل گردد. نه تنها در این دوره بلکه در ادوار بعدی نیز فرجام اصلاح‌طلبان آن چیزی نبود که به سامان سیاسی در ایران کمک رساند. برای ارائه دقیق‌تر این موضوع می‌بایست از مناظر مختلف به طرح مسئله پرداخت که شامل ترسیم چارچوب و حدود نظری بحث می‌باشد.

طرح مسئله:

اصلاحات سیاسی در ایران از قرن نوزدهم به بعد دستخوش دگرگونی‌هایی به لحاظ معنوی (حوزه نظری) و به لحاظ کارکردی (حوزه عملی) گردید. با هر چه کامل‌تر و دقیق‌تر شدن تصویر فرنگ و به تعبیر بهتر دیگر فرنگی، شکل و مفهوم اصلاحات سیاسی در ایران از شکل سنتی آن که «رتق و فتق امور» و «سامان بخشیدن به ناسامانی‌ها» و بطور کلی صورت «سیاستنامه‌ای» مطرح بود، خارج شده و متأثر از فرنگ و بویژه افکار اروپائیان و ورود ادبیات سیاسی و انقلاب فرانسه به ایران به ایجاد «گفت‌وگو discourse مشروطه» انجامید اما الگوی «دیگر فرنگی» همچنان برای

انجام هرگونه اصلاحات سیاسی به عنوان مبنا و الگو تلقی می‌گردید. اما «گفتمان مشروطه» و تبدیل جریان اصلاح طلبی به «گفتمان دیکتاتوری مصلح» در دوره رضاشاه بر اساس فضای فکری بود که اساس آن را «گفتمان همپایگی با اروپا» تشکیل می‌داد. آزادی‌های سیاسی در دهه بیست در ایران (متأثر از حضور متفکین و ضعف دولت مرکزی) و بالارفتن سطح آگاهی‌های عمومی و جریان ملی شدن صنعت نفت و گفتمان «همبستگی ملی» و به شکست انجامیدن آن و تسلط «گفتمان دو سلطنت باستانی ایران» بر پایه ارگانیسم ایرانی و «الگوهای غربی» مجموعه‌ای از تحولات گفتمانی در حوزه اصلاحات سیاسی به‌شمار می‌رود، که هیچ یک حتی به اهداف اولیه خود دست نیافت.

کارآیی اصلاحات سیاسی و ناکارآمدی نظام سلطنتی، مجال را به اصلاح‌اندیشان سنتی و مذهبی داد و جامعه را حتی، اندیشمندان غرب دیده و تحصیلکرده را به سمت «حکومت اسلامی» سوق داد. اما «گفتمان انقلاب اسلامی» و طرح شعارهای جهان شمول، هم به لحاظ حوزه‌های اندیشگی و هم به لحاظ کارکردگرایی، از کاستی‌های بسیاری رنج می‌برد. گذشت بیش از دو دهه از انقلاب اسلامی و پدیدآمدن جریان اصلاحات دوم خرداد، نمایانگر، ناکارآمدی حکومت اسلامی در پاسخ به مطالبات سیاسی مردم و ناهمگونی نیروهای انقلاب بود.

آسیب‌شناسی جریان اصلاحات سیاسی در ایران در برش‌های زمانی از اواسط قرن نوزدهم تا هنگامه قرن بیست و یکم: تلاش در جهت تبیین و ترسیم علل ناکارایی و عقیم ماندن این جریان و گفتمان‌های مربوط به آن و تحلیل و تبیین این کاستی‌هاست. مواردی که در ترسیم این آسیب‌شناسی سیاسی باید مورد عنایت خاصی قرار گیرد عبارتند از:

- بررسی ساختار ایلیاتی در تعامل با مطالبات سیاسی و اندیشه مصلحان سیاسی
- بررسی تماس متفکران سیاسی و جامعه ایران با سطوح «مدرنیته» و «مدرنیسم» و پیامدهای آن در ترسیم «گفتمان‌های» مطرح شده در حوزه اصلاحات سیاسی.

- عناصر مؤثر در ناکامل شدن و عدم ترسیم کامل «گفتمان های سیاسی» در هر دوره
- یافتن وجوه اشتراک و افتراق «گفتمان های سیاسی» با یکدیگر و بررسی تطبیقی عوامل توفیق یا شکست آنها
- بررسی گفتمان «موجود» و مقایسه ای تطبیقی با «گفتمان های پیشین»

محدوده مکانی و محدوده زمانی پیشین:

- محدوده مکانی در این پژوهش اساساً جغرافیای ایران از سده نوزدهم به بعد است. اما از آنجایی که مسئله اصلاحات و فراگیری آن محدود به ایران نمی شده و از آن جایی که هر جریان سیاسی در ایران را می بایست در سطحی وسیع تر بررسی نمود بنابراین، ضمن تاکید و اصرار بر جغرافیای سیاسی ایران در این پژوهش به کشورهایمانند افغانستان، عراق، عثمانی و مصر اشاره خواهد رفت.
- محدوده زمانی این پژوهش مشخصاً از نیمه سده نوزدهم میلادی شروع سلطنت قاجار در ایران شروع شده و تا شروع سلطنت خاندان پهلوی ادامه خواهد یافت.

شرایط سیاسی داخلی و بین‌المللی ایران در دوره قاجار

اصولاً در ایران مرز بین روش‌شناسی سیاسی و روش‌شناسی تاریخی بسیار باریک‌تر از سایر نقاط است. به تعبیر دیگر در ایران هر مسئله سیاسی یک مسئله تاریخی است و بالعکس زیرا، در واقع مسایل سیاسی در ایران همان مسایل تاریخی حل نشده‌ای است که بنابر اقتضای زمان شکل سیاسی می‌یابد. از این رو است که شاید استفاده از روش شناسی سیاسی یا جامعه‌شناسی سیاسی در ایران بدون تبیین پیش زمینه‌های تاریخی و برجسته ساختن برخی عناصر چندان علمی و کاربردی نباشد.

به دیگر سخن، مسائل سیاسی و مفاهیم آن در کشورهای غربی دارای روش‌شناسی خاصی خود می‌باشد و فاصله نسبتاً بسیاری با روش‌شناسی تاریخی دارد اما در ایران وضعیت به گونه‌ای دیگر می‌باشد. مسایل بسیاری در واقع تکرار تغییر شکل یافته همان مسائل تاریخی می‌باشد. بنابراین تحقیقات سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی بدون داشتن بنیادهای نظری و اطلاعات تاریخی ناکامل خواهد بود. می‌توان چنین ارزیابی نمود که مقدمه تاریخی بر تحقیقات سیاسی در ایران نه تنها درصد یک مقدمه نمی‌ماند بلکه خود جزیی از روش سیاسی جامعه‌شناسی سیاسی می‌باشد و حجم گسترده‌ای را در نسبت با سایر روش‌شناسی غربی به خود اختصاص می‌دهد.

بنابر این بخش‌های نخستین این تحقیق که به بررسی و تحلیل و ریشه‌یابی جریان اصلاحات سیاسی در ایران اختصاص یافته است نه یک پیش در آمد پژوهش که بخشی از آن است زیرا هر یک از داده‌های تاریخی در این بخش‌ها در تحلیل نهایی و حتی در مرحله تبیین جریان اصلاحات سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. چگونه به لحاظ روش‌شناسی چنین مسئله قابل توجیه و تغییر است؟ دلیل بنیادی آن کمی فاصله بین لحظه‌های تاریخی در روند اصلاحات در ایران است که بسیار زیاد می‌باشد به عنوان مثال اگر نخستین بار جرقه‌های اصلاح‌طلبی سیاسی ایران را در نظر بگیریم جز مقاطع محدود تاریخی، سکوت و ایستایی عمیقی حکمفرما می‌باشد. بنابراین می‌بایست

در ابتدا به این مقاطع و مراحل محدود اشاره کرد و سپس به آسیب‌شناسی نافرجام ماندن این اصلاحات اشاره نمود.

ما در اینجا به شرایط تاریخی و هنگامه روی کار آمدن قاجاریه اشاره خواهیم نمود. (مختصراً):

۱. شرایط ملی

۲. شرایط خارجی (بین‌المللی)

(۱) شرایط داخلی ایران به لحاظ سیاسی:

به لحاظ سیاسی در هنگامه روی کار آمدن قاجاران، ما شاهد آشفتگی سیاسی بسیاری می‌باشیم. آن چه که وحدت سیاسی می‌نامیم و تا حدود نسبی در دوره افشاریه وجود داشت در پی نزاع‌های منطقه‌ای بین ایلات و اقوام مختلف در ایران از هم پاشیده شده بود به لحاظ ساختارشناسی در ایران، از پس دوران صفویه در ایران ما شاهد روی کارآمدن ایلات و قبایل مختلف ترک در ایران هستیم. اصولاً نظام ایلپاتی به لحاظ سیاسی تمام تاریخ معاصر ایران را تحت تأثیر مستقیم خود قرار داده بود.

آن چه که به شکل نظام خان‌خانی در ایران وجود داشت نوعی نظام فئودالی ایل - شاهی بود که ساختار حکومت تشکیل یافته از قبایل چند پارچه در نقاط جغرافیایی مختلف بود که از سوی حکمران فرستاده شده، از مرکز هدایت می‌گشت. می‌توان چنین گفت که نظام سیاسی قاجار نظامی استبدادی بوده است اما نه از شکل و نوع نظام‌های استبدادی در غرب، بلکه سازمان سیاسی که مبتنی بر باورهای ایلی و ایلپاتی بوده است. در واقع سامان سیاسی ایران در دوره قاجار مدل گسترش یافته رفتار ایلی در قالب بسیار گسترده بود. قالبی به اندازه کشور ایران بنابراین اجزای تشکیل دهنده پیکره نظام سیاسی ایران، واحدهای ایلی در مناطق مختلف بودند. شاه در این نظام همان رئیس ایل و بقیه افراد تابع او در هر تصمیم‌گیری بودند. اگر بخواهیم ویژگی‌های این نظام را که تمام قرن هجدهم و نوزدهم ایران را در بر گرفته بود مختصراً بر شمریم، عناصر زیر مشخص می‌گردد، پیش از آن باید اضافه نمود که سایر اجزای جامعه ایران

مانند اقتصاد، تجارت، مسائل اجتماعی و حتی امور مذهبی، تابعی از همین نظام وارده سیاسی ایل، شاهی می‌باشد.

بدین معنی که ساز و کارهای نظام در هم بسته سیاسی قاجار سایر شئون اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. به دیگر سخن، رشد یا عدم رشد یافتگی سایر اجزای جامعه ایران در تعامل مستقیم به این سامان سیاسی قرار داشت. دانستن این نکته ما را کمک می‌نماید برداشت دقیق‌تری نسبت به شرایط سیاسی آن دوره داشته باشیم. پیش از تحلیل در این مورد عناصر و ویژگی‌های نظام ایل شاهی قاجار را بر می‌شمریم:

- فقدان نهادهای مدنی و مردمی
- فقدان نهادهای کنترل‌کننده قدرت سیاسی
- استقرار روابط و *hierarchie* ایلی بر روابط سیاسی به جای روابط سیاسی منسجم
- تسلط گفتمان ایلی به جای گفتمان ملی
- ترجیح داشتن منافع ایلی، شخصی و منطقه به جای منافع ملی و کلان
- نظام کشاورزی منطقه‌ای و اقتصاد تجاری وابسته منطقه‌ای به جای کشاورزی کلان و اقتصاد تجاری گسترده و ملی
- وجود هویت قومی، منطقه‌ای و ایلی و عدم شکل‌گیری و غیرضروری بودن هویت ملی
- قراردادن بنیاد مشروعیت سیاسی بر نظام ایلی، مذهبی و بر اساس قدرت نظامی
- فقدان ارتش ملی و واحد برای دفاع از کشور و بالعکس وجود واحدهای نظامی غیرواحد، چند پارچه و گوناگون بدون وجود فرماندهی مرکزی و تدارکات واحد.
- فقدان نظام آموزش و پرورش در نظام قاجار اصولاً برخی از عناصر رشد سیاسی و فرهنگی نه تنها ضروری نمی‌نمود بلکه تعریف نشده بود. مانند سوادآموزی و آموزش و پرورش

- فقدان نظام قضایی مستقل از ساختار سیاسی و استقرار مناسبات سنتی بر امور قضایی

- وجود قبایل، تیره‌ها و نژادهای گوناگون و کاملاً متفاوت در ساختار جمعیتی ایران که امکان ایجاد وحدت ملی و همگونی جمعیتی و شکل‌گیری منافع ملی را محدود می‌ساخت. پر واضح است که با وجود چنین سازمان و ساز و کار سیاسی امکان هر گونه توسعه و اصلاح سیاسی اساساً به گونه‌ای بنیادین شکل نخواهد گرفت. این گونه نظام سیاسی بدون تعامل با نیروها و نهادهای موازی و سازنده در مسیری دلیره‌وار به شیوه ناسازگار و غیراصولی رشد می‌کنند و تنها به دستگاه عریض و طویل، غیرپویا با اجزایی غیرپویا تبدیل می‌گردند.

رشد و تکامل و اساساً ادامه حیات این شکل نظام سیاسی در دوره‌های گوناگون تاریخ ایران با مشکل ساختاری رو به رو نبوده و تلاش آن تنها از طریق ضعف داخلی و چیرگی نظامی دیگر متحقق گشته است.

نقطه حساس این گونه نظام‌ها قرار گرفتن در شرایطی است که مقابل با نیروی خارجی قرار گیرند. این دقیقاً همان شرایطی بود که در دوره جنگ‌های ایران و روس (۲۵ - ۱۸۱۵) دولت قاجار با آن رو به رو گشت. شکست قطعی ایران و از دست رفتن سرزمین‌های وسیع از ایران، شرایط مشابهی را در دوره صفویه پس از شکست از امپراطوی عثمانی تداعی می‌کند. شکست قاجاران از روس‌ها سرآغاز نخستین تکاپوها در حوزه اندیشه و عمل برای اصلاح سازمان سیاسی ایران محسوب می‌گردد. اما فقدان زیر ساخت‌های اجتماعی، فرهنگی باعث گردید که روند اصلاحات چه در حوزه نظری و چه در زمینه عملی با ناکامی مواجه گردد. ظهور اندیشمندان و اصلاح‌طلبان سیاسی مانند عباس میرزا، قائم‌مقام فراهانی و امیر کبیر و سپهسالار و نافرجامی تدابیر و اقدامات آنان نیک می‌نمایند که اصلاح‌گری در چنین شرایطی در قالب‌های فردی و محدود به اشخاص می‌باشد و هرگز تبدیل به جریانی اجتماعی و فراگیر نخواهد شد آنچه که بیش از پیش ناکارایی این نظام سیاسی و به‌دنبال آن ضرورت اصلاح را پیش می‌آورد محققاً نگرش به اروپا و پیشرفت‌ها و دست‌آوردهای آن بود.

۲) شرایط خارجی تأثیرگذار سیاسی بر ایران:

در اوایل قرن هجدهم شاهد قدرت‌گیری امپراطوری‌های اروپایی و نیمه اروپایی و دخالت آنها در ایران می‌باشیم. این قدرت‌ها گاه دشمن، گاه دوست و گاه مدل ایران برای توسعه و اصلاح سیاسی محسوب می‌گردیدند. در این راستا می‌بایستی به این دولت‌ها اشاره نمود:

– امپراطوری انگلستان

– امپراطوری روسیه

– امپراطوری فرانسه (بعد جمهوری)

– امپراطوری عثمانی

حضور و نفوذ سیاسی این کشورها در ایران یکی از مهم‌ترین موانع توسعه سیاسی و شکست بخش اصلاحات است. اما کارکرد هر یک از آنها و نوع تخریبی که صورت دادند به لحاظ آسیب‌شناسی سیاسی با روش‌شناسی مقایسه تطبیقی و ترکیبی تاکنون چهره نبسته است.

آن چه که مربوط به بحث ما می‌شود نقش کشورهای خارجی در به شکست رساندن حرکت و اندیشه اصلاح‌طلبی سیاسی در ایران است. قدر مسلم هر گونه پیشرفتی به لحاظ سیاسی و در سازمان سیاسی ایران با منافع این قدرت‌ها در تضاد مستقیم بود. گرچه تعریف هر یک از این دولت‌ها از منافع و مضار ملی خود در ایران متفاوت بود ولی همگان تکیه بر یک نکته می‌نمودند و آن مسلماً ایرانی ضعیف و امانده و عقب مانده بود. این محور ناخواسته مشترک بین این کشورها شرایطی را به وجود آورد که در آن نفوذ سیاسی، اخذ امتیازات کلان اقتصادی و مالی، کنترل سازمان نظامی ایران و ... در پی داشت. این حضور بی‌پایان در کنه وجود سامان سیاسی ایران منشاء، اثر اقدامات و تحولات سیاسی گشت که نتیجه نهایی آن شکست اصلاح‌طلبی سیاسی بود. نکته این جاست که نه باید میزان این تأثیرگذاری را مطلق و نه باید قدرت آن را محدود تصور نماییم. در هم تنیدگی منافع خارجی‌ان در عقیم گذاشتن جنبش اصلاحات در ایران با

عناصر داخلی حتی در رأس هرم قدرت سیاسی از ویژگی‌های مهم تاریخ سیاسی ایران است.

اصلاحات و اقدامات عباس میرزا

بطور یقین در بحث پیرامون اصلاحات در عصر قاجارها قبل از همه سخن از میرزا تقی‌خان امیر کبیر به میان می‌آید در حالی که قبل از امیر کبیر شاهزاده عباس میرزا، نایب‌السلطنه و فرمانده کل قوای ایران کمر همت به انجام اصلاحات بست.

باید خاطر نشان ساخت که مسافرت به اروپا و آشنایی با غرب زمینه‌ساز اندیشه اصلاحات شد مضاف بر اینکه اقلیتی از اصلاح‌گران نیز بودند که سودای اصلاحات بدون پای گذاردن به سرزمین غرب در ذهن آنان پدید آمد. عباس میرزا را به‌درستی باید یکی از چهره‌های بارز این گروه از اصلاح‌طلبان به‌شمار آورد برای وی فکر اصلاحات در نتیجه تماس، برخورد و آشنایی با اروپاییان در خارج از اروپا اتفاق افتاد جنگ‌های ایران و روس در نخستین دهه قرن نوزدهم چشمان عباس میرزا را به روی دنیای دیگری گشود. دنیایی که شباهت چندانی به آنچه عباس میرزا می‌شناخت نداشت یک دهه جنگ (۱۲۲۸ - ۱۲۱۸ / ۱۸۱۳ - ۱۸۰۳) با امپراطوری نیمه اروپایی روسیه به یکباره مجموعه بیش از دو قرن پیشرفت و ترقی اروپا پس از رنسانس و انقلاب صنعتی را به گونه‌ای عریان و آشکار در مقابل چندین قرن در جا زدن و عقب‌گرد ایرانیان قرار داد جنگ با روسیه و شکست‌های پی در پی ایرانیان، به گونه‌ای دردناک اما اجتناب‌ناپذیر چشمان امثال عباسی میرزا را بر روی بسیاری از واقعیت‌ها گشود. این شکست‌ها به همراه از دست‌دادن بخش‌های وسیعی از شمال ایران کمتر به این خاطر نبود که در طول جنگ ایرانیان رشادت، مقاومت و دلاوری کمتری نسبت به روس‌ها از خود نشان داده بودند. نه رشادت، مقاومت و دلاوری ایرانیان کمتر از روس‌ها بود و نه تعداد آنها. اما فداکاری و از خود گذشتگی ایرانیان به تنهایی نمی‌توانست پاسخ مناسبی برای توپخانه جدید و تسلیحات پیشرفته روس‌ها باشد بی‌باکی قشون ایرانیان نمی‌توانست در تفنگ‌های دور زن و دقیق سواره نظام روسیه فائق آید تهور و غیرت طایفگی و عشایری قوای ایران نمی‌توانست عکس‌العمل کافی در مقابل انسجام، نظم و سلسله مراتب فرماندهی ارتش بالنسبه مدرن روسیه به حساب آید به علاوه عباس میرزا

در می‌یافت که به کمک دانش جدیدی به نام پزشکی مدرن، بسیاری از نیروهای زخمی روسی پس از چند ماه مجدداً به جبهه باز می‌گردند اما بسیاری از نیروهای مجروح ایرانی عملاً از رده خارج می‌شوند. فرماندهان ایرانی، بالاخص عباس میرزا به عنوان فرمانده کل قوا، در می‌یافتند که نوع جنگ‌ها دیگر عوض شده است مقولاتی همچون طرح، نقشه، استراتژی، لجستیک، توپخانه متحرک، یونیفورم، پشتیبانی و سازمان نظامی مدرن و متحول خاص خود را می‌طلبید سازمانی که به هیچ روی مناسبتی با تشکیلات نیروهای نامنظم و چریکی ایران که پیاده نظامش را شاهسون‌ها تشکیل می‌دادند و سواره نظامش را سواد کوهی‌ها یا ایل بیگی‌ها بودند، نداشت. جنگ‌های جدید سلسله مراتب فرماندهی، دانش نظامی جدید و انضباط می‌طلبید، در حالی که تنها نظم و سلسله مراتب نظامی در قوای ایران نظم و سلسله مراتب «ریش سفیدی»، «کدخدامنشی» و «ایلخانی» طایفگی بود. سربازان ارتش ایران قبل از آنکه تحت امر افسران و مقامات مافوق باشند، تحت امر سنت‌ها و مناسبات طایفگی و عشیرگی بودند. دسته جمعی و به‌صورت قبیلگی، عشیرگی و طایفگی وارد پیکار می‌شدند و به‌دلیل مخالفت‌ها، رقابت‌ها یا اختلافات قبیله‌ای و عشیره‌ای قهر کرده و دست از جنگ می‌کشیدند. شاهسون‌ها به‌دلیل اختلافات سنتی خود با ذوالفقاری‌ها نمی‌توانستند وارد عملیات مشترکی با آنها شوند و چهار لنگه‌ها بنابر خصومت‌های دیرینه‌ای که با دشمن زیاری‌ها داشتند حاضر به همکاری با آنان نبودند. مجموعه این مسائل سبب گردید تا عباس میرزا به‌تدریج در طول ده سال جنگ دریابد که دوره ارتش‌های نامنظم متکی به ساختار قوی قبیلگی دیگر به سر آمده است. او به همراه تعداد اندکی دیگر از رجال سیاسی آینده‌نگر قاجار و به بهای شکست‌های پی در پی از روس‌ها در می‌یافتند که عصر ارتش‌هایی از نوع ارتش ایران که ستون فقرات قوایش از دسته‌جات متفرق شاهسون‌ها، کلهرها، ترکمن‌ها، ترک‌ها، بختیاری‌ها، لرها، افشاری‌ها، ذوالفقاری‌ها و تشکیل شده است و هر قبیله چند هزار نفر به عنوان سهمیه روی هم گذارده و سران هر طایفه فرماندهی نفرات خود را عهده‌دار هستند، دیگر سپری شده است.

عباس میرزا به کمک فرانسوی‌ها در صدد ایجاد قوای نظامی مدرنی به نام «نظام جدید» بر آمد که امروزه آن را به نام ارتش می‌شناسیم.

باری در نخستین جنگ ایران و روس عباس میرزا که وارث مسلم تاج و تخت و والی آذربایجان بود به این نکته پی برد که سواره نظام قبیله‌ای که به تحقیر «اراذل» خطابشان می‌کرد^۱ به هیچ وجه در برابر توپخانه متحرک روس‌ها کاری از پیش نمی‌برد. بنابر این، به تقلید از اصلاح‌گر وقت امپراطوری عثمانی، سلطان سلیم سوم و مطابق برداشت خود از «نظام جدید» عثمانی به ایجاد آن در آذربایجان دست زد. هسته اصلی این «نظام جدید» از شش هزار نظامی تشکیل می‌شد این نیروها به توپخانه متحرک و سلاح‌های کاملاً جدید مجهز بودند، مقرری منظمی دریافت می‌کردند لباس متحدالشکلی داشتند، در پادگان‌ها سکنا می‌گزیدند و در آنجا نیز افسران اروپایی آنها را آموزش می‌دادند. عباس میرزا، برای تأمین و تجهیز این ارتش جدید، کارخانه توپ و تفنگ‌سازی در تبریز ساخت و اداره ترجمه‌ای دایر کرد تا نظامنامه و مقررات مهندسی - نظامی لازم را ترجمه و تدوین کند او برای تضمین اقدامات مذکور، اولین دفاتر دائمی نمایندگی ایران را در پاریس و لندن افتتاح کرد و همچنین برای تأمین نیروی این نهاد، نخستین گروه از محصلان ایرانی را به اروپا اعزام کرد تا در برخی رشته‌های کاربردی مانند علوم نظامی، مهندسی، تفنگ‌سازی، پزشکی، چاپ و زبان‌های مدرن آموزش ببینند.^۲ عباس میرزا برای تأمین هزینه این امور، حقوق، مستمری‌ها و مخارج گزاف و غیرلازم دربار را قطع کرد و با استفاده از تعرفه‌های حمایتی و تحریم استفاده از پارچه‌های خارجی، درآمدها را افزایش داد. سپس برای جلوگیری از تکرار شورش‌های مذهبی که سلطان سلیم سوم را از پای درآورده بود، نظر مساعد علما را به

1. J. Morier, secon Journey through Persia, Armenia and Asia Minor (London 1818), P .211

۲. میرزا صالح شیرازی، یکی از هشت محصل اعزامی به اروپا که در سال ۱۸۱۹/۱۲۹۸ به ایران بازگشت، اولین چاپخانه را تأسیس کرد و در سفر نامه‌اش برای نخستین بار به تشریح حکومت‌های مشروطه پرداخت.

نظام جدید جلب کرد. دوست او، شیخ‌الاسلام تبریزی می‌گفت که نوسازی ارتش کاملاً با اسلام منطبق است زیرا مگر قرآن نمی‌فرماید که خداوند «آن مؤمنان را که در صف جهاد با کافران مانند سد آهنین همدست و پایدارند بسیار دوست می‌دارد» وقایع نگار درباری او نیز می‌نویسد که ولیعهد با «ذهن نافذ» خود و از طریق اروپاییان، راهکارهای نظامی اختراع شده توسط پیامبر را کشف کرده بود، زیرا در حالی که اروپاییان این راهکارها را حفظ کرده بودند مسلمانان قربانی جهالت، تنبلی، غرور، حسادت و «ناهماهنگی و تفرقه» خود شده بودند.^۱ بنابر این، ارتش جدید میراث غیرمستقیم اما مشروع پیامبر بود.

هر چند این گونه نظریات، نظام جدید (ارتش) را از خشم و غضب عمومی نجات داد، این نظام هنوز در برابر دسیسه‌های سیاسی آسیب‌پذیر بود. وضع مقرارت دقیق و سخت بر خزانه‌ها، مخالفت درباریان و مستمری بگیران و ماموران مالیاتی را بر انگیخت و تعرفه‌های جدید موجب اعتراض مقامات غربی شد مثلاً، وابسته بازرگانی بریتانیا از این موضوع شکایت می‌کند که «تعصب» حمایت از تولیدات داخلی، قوانین طبیعی تجارت آزاد را برهم زده است.^۲ ارتش جدید، منتقدان محلی را نیز هراسان کرد. برای آرام کردن مخالفان و کاستن از این بیم و هراس‌ها، طرح‌ها و برنامه‌های اصلی تا آنجا تعدیل یافت که به تدریج هر هنگ (فوج) به گروهی قبیله‌ای که روسای قبیله خودشان آن را فرماندهی می‌کردند، تبدیل شد. علاوه بر این، ارتش جدید که پشتیبان عباس میرزا بود، دشمنی بسیاری از برادران تنی و ناتنی او را بر انگیخت برخی از این شاهزاده‌ها که از پذیرش عباس میرزا، به عنوان ولیعهد و وارث مسلم پادشاه، خودداری کرده بودند شایعاتی پخش کردند مبنی بر اینکه ولیعهد فردی خطرناک، مرتد و حتی «باطناً بی‌اعتقاد» است.^۳

1. Dawnhali/the Dynasty of the kajars, translated by H. J. Brydges (London/1833) fage 308

2. Great Britain Foreign office, Report on commercial Negotiations, Reprinted by Issawi, the Economic History of Iran, p.78.

3. J. Malcolm, sletchas of Persia (London, 1859), P. 135

اکنون این پرسش فرا می‌رسد که اصلاحات عباس میرزا به کجا انجامید؟ و مجموعه ساختار قدرت و گروه‌های ذینفوذ در ایران آن روز چه واکنشی در قبال اصلاحات و اقدامات او از خود نشان دادند؟ مجموعه مشکلات، موانع و مخالفت‌ها با اصلاحات عباس میرزا را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

۱. مشکلات ناشی از تهیه بودجه و امکانات برای اصلاحات

۲. رقابت‌های سیاسی

۳. مخالفت‌های مذهبی

مهم‌ترین و جدی‌ترین مخالفت‌ها در قبال جریانات اصلاح‌طلبانه عباس میرزا را باید در دو فقره نخست خلاصه نمود. بی‌شک اقدامات عباس میرزا نیاز به امکانات مالی و به تعبیر امروزه «بودجه» زیادی داشت او مجبور بود برای تأمین هزینه‌های اصلاحاتش منظم‌تر بر دربار و فتحعلیشاه فشار وارد آورد اما روحیه پادشاه و اطرافیانش در تهران، چندان مناسبتی با اصلاح و نوآوری نداشت. در عمل فتحعلی‌شاه اگر چه ذاتاً با برنامه‌های عباس میرزا مخالفتی نمی‌کرد، اما بودجه و امکانات را به سختی در اختیار شاهزاده اصلاح‌گر می‌گذاشت.

در نتیجه عباس میرزا برای تأمین هزینه‌های فزاینده‌اش مجبور بود از یک سو هزینه‌ها و مقرری درباریون و وظیفه بگيران را در تبریز کاهش دهد و از سویی دیگر فشار بیشتری بر گرده مالیات دهندگان در آذربایجان وارد آورد.

رقابت‌های درون دربار در تهران مانع جدی‌تری بر سر اصلاحات عباس میرزا بود شاهزادگان دیگر که اصلاحات او را مترادف با قدرت یافتن و محبوبیتش می‌دیدند، فعالیت‌های زیادی در جهت مخالفت با وی و برانگیختن فتحعلی‌شاه علیه او انجام می‌دادند به علاوه بسیاری از روسای طوایف و قبایل نسبت به «نظام جدید» و ایجاد ارتش نظر خوبی نداشتند. ناخشنودی آنان از این نیروی جدید نیز کاملاً قابل فهم بود زیرا برای نخستین بار نیروی نظامی در شرف تکوین بود که مستقل از طوایف و نیروهای نامنظم متکی به عشایر صحرانشین عمل می‌نمود. اگر چه فعلاً این نیرو برای رویارویی با دشمن قدری به نام امپراطوری روسیه تزاری ترکیب یافته بود ولی هیچ

تضمینی وجود نداشت که فردا همین نیرو علیه قبایل و عشایر به کار گرفته نشود بنابر این قوای نظامی سنتی به قوای نظامی مدرنی که عباس میرزا درصدد تأسیسش بود به چشم تهدید و خطری بالقوه نگریسته و نگران پای گرفتن جدی آن بودند. همانطور که اشاره شد دسته سوم مخالفت‌ها با عباس میرزا از ناحیه مذهب بود قبل از پرداختن به این بحث باید نکته مهمی را مطرح نمود که کم و بیش در بسیاری از موارد دیگری نیز که مصاف میان سنت و مدرنیته مطرح می‌شود به چشم می‌خورد ما در مواردی می‌بینیم که فی‌المثل مخالفت با اقدامات و اصلاحات یک صدراعظم یا فرد دیگری، از زبان مذهب و یا در قالب مذهب ظاهر شده است. سؤال مهمی که در این گونه رویارویی‌ها مطرح می‌شود آنست که چه میزان از مخالفت‌ها در حقیقت ناشی از ملاحظات، مصالح و منافع اقتصادی، سیاسی و فردی بوده و تنها تحت پوشش مذهب بیان می‌شده است؟ به سخن دیگر، می‌توان گفت که پاره‌ای از مخالفت‌ها که به نام مذهب صورت می‌گرفته در حقیقت ارتباطی با گفتمان دینی نداشته است بلکه از دین به عنوان محمل و ابزاری جهت حمله به نوگرایی و مخالفت با اصلاحات استفاده و صحیح‌تر آن سوء استفاده می‌شده است به این معنا که جریانات، گروه‌ها یا اقشار ذینفعی که از اقدام، اصلاح یا اعمال سیاست‌هایی متضرر می‌شدند یا منافعشان مورد تهدید قرار می‌گرفت سعی می‌کردند تا دین را سپر منافعشان کرده و در پناه آن و تحت لوای آن با اصلاحات و اقدامات صورت گرفته به مبارزه و ستیز برخیزند. این تاکتیک در مواردی موفقیت‌آمیز بود و در مواردی چندان به جایی نرسید از موارد مشهور آن می‌توان به تحریم راه‌آهن از ناحیه برخی از علما در زمان میرزا حسین‌خان سپهسالار (۱۲۹۰/۱۸۷۳) و یا فتوای امام جمعه تهران مبنی بر حرام بودن استفاده از راه‌آهن اشاره کرد.^۱ مورد مشهور دیگر حمایت و دفاع محمد علی‌شاه از خواسته علمای مشروعه‌خواه در مقابل علما و طرفداران مشروطه می‌باشد که به نام دفاع از شرع و اسلام صورت گرفت. در اینکه شیخ فضل‌الله نوری از روی انگیزه شریعت‌خواهی با مشروطیت مخالفت می‌کرد، تردیدی نیست اما آیا می‌توان «مشروطه‌خواهی» و مخالفت محمد

۱. الگار، دین و دولت، ص ۲۷۷ - ۲۶۸

علیشاه با مشروطه را نیز به واسطه شریعت خواهی و درد دین داشتن وی دانست؟ آنچه که بیشتر مد نظر ماست تلاش آگاهانه در استفاده از مذهب برای مخالفت با اصلاحات است شاید در جهت خنثی نمودن این گونه تلاش‌ها و سوء استفاده‌ها از نام دین، در رویارویی با اصلاحات بود که ملکم‌خان در مقابله با کسانی که تلاش می‌کردند به نام دین با اصلاحات مخالفت نموده و آن را تخطئه نمایند، نوشت: «این حرف‌ها استفاده از مذهب در مخالفت با اصلاحات، مدت‌هاست که دیگر کهنه شده است، بی‌جهت سعی نکنید مخالفت خودتان با اصلاحات را به نام مجتهدین ثبت نمایید»^۱.

این تاکتیک همزمان با آغاز نخستین حرکت اصلاح‌طلبانه در زمان عباس میرزا استفاده شد. شماری از درباریون و برادران عباس میرزا تلاش کردند تا پای مذهب را در مخالفت با اقدامات عباسی میرزا به میان بکشند از جمله جدی‌ترین این افراد شاهزاده محمدعلی میرزا بود که خود را بیش از عباس میرزا مستحق ولیعهدی می‌دانست و رقیب اصلی عباس میرزا به‌شمار می‌آمد. بعدها که عباس میرزا اصلاحات خود را آغاز نمود، محمدعلی میرزا تلاش کرد تا این اقدامات را خلاف اسلام جلوه دهد^۲. بیشتر سیاحان اروپایی آن روزگار به «موانع مذهبی» بر سر راه اصلاحات عباس میرزا اشاره کرده‌اند یکی از آنان می‌نویسد: «مخالفان عباس میرزا او را لایق ولایتعهدی نمی‌شمردند، زیرا او فرنگی شده است و چکمه فرنگی می‌پوشد»^۳.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام وزیر کاران و مدبر عباس میرزا با ناراحتی و حسرت شکایت می‌کند که: «مخالفین اصلاحات می‌گویند این مرد یعنی عباس میرزا مسیحی است و می‌خواهد پیش مسیحیان خود شیرینی کند به همین جهت آداب و رسوم مسیحیان (اروپاییان) را رواج می‌دهد و ما را مجبور به پوشیدن لباس آنها می‌کند»^۴.

۱. همانجا، ص ۱۳۳

۲. الگار، دین و دولت، ص ۱۳۳-۱۳۲

۳. همان

۴. الگار - همان

کار بی‌دین قلمداد نمودن عباس میرزا تا به آنجا پیش می‌رود که قائم مقام به مخالفین عباس میرزا می‌گوید: «بی‌شک هر که در دلش محبت ولیعهد نیست به نبی (ص) و ولی (ع) ایمان ندارد»^۱.

میزان تأثیر این گونه مخالفت‌ها و سعی در منحرف و بی‌دین قلمداد نمودن عباس میرزا و اصلاحاتش معلوم نیست، بعید به نظر می‌رسد که توفیق زیادی داشته باشند محقق آمریکایی حامد الگار نیز معتقد است نام هیچیک از علما در مخالفت به «نظام جدید» ثبت نشده است و همچنانچه پیشتر اشاره شد عباس میرزا قبل از شروع اصلاحاتش، شیخ‌الاسلام تبریز را با خود همراه ساخت، اینکه عباس میرزا سعی می‌کند تا بالاترین مقام رسمی دینی آذربایجان را با خود همراه سازد و در این راه موفق هم می‌شود، می‌تواند مبین این واقعیت باشد که او انتظار حمله از چنین ناحیه‌ای را داشته است، بنابر این دور اندیشی نموده و به منظور خلع سلاح مخالفین خود سعی می‌کند تا تأیید شیخ‌الاسلام را به‌دست آورد. به هر حال تلاش در استفاده از سلاح مذهب در مخالفت با اصلاحات و نوسازی نه محدود به اصلاحات عباس میرزا می‌شود و نه با او به پایان می‌رسد، این پدیده را ما در مقاطع دیگر نیز شاهد هستیم.

آنچه که در نهایت قطار اصلاحات عباس میرزا را از حرکت باز داشت، دور دوم جنگ‌های ایران و روس و شکست کامل و قطعی ایران در این جنگ‌ها بود (۱۲۴۴/۱۸۲۸) این شکست هیزم خوبی برای تنور مخالفت با عباس میرزا و اصلاحاتش فراهم آورد. با این شکست، قبل از آنکه عباس میرزا خود با مرگی زودرس چهره در نقاب خاک کشد «نظام جدیدش» به خاک سپرده شد. همچنین شکست‌هایی که ارتش جدید در دومین جنگ ایران و روس متحمل شد تنها به تأیید و تقویت این باور فتح‌علی‌شاه انجامید که هنوز هم بهترین سلاح همان «نیزه‌های قدیمی اجدادی»^۲ است

۱. الگار - همان

2. M. Voin Kotzebue , Narrative of a Journey in to Parsia (London 1819) , PP. 160- 61

و همچنان که اشاره رفت عباس میرزا مدت‌ها پیش از مرگ خود در سال (۱۸۳۲ - ۱۲۱۱) شاهد زوال تدریجی نظام جدید بود.

اصلاحات و اقدامات قائم مقام فراهانی

نخستین بار اندیشه اصلاح‌طلبی در ایران در مقابل به دول مقتدر اروپایی پدید آمد و این دوره پس از شکست‌های پیاپی ایران از روسیه بین سال‌های ۱۸۰۳/۱۲۱۸ ق و ۱۸۲۸ - ۱۲۴۳ آغاز گردید. این نخستین بار نبود که در ارتش ایران تسلیم تجهیزات مدرن اروپایی می‌گشت از دوره جنگ چالدران در دوره شاه‌اسماعیل صفوی تا تسلط پرتغالی‌ها بر جزایر خلیج فارس و غیره، ولی هیچ‌کدام به اثربخشی جنگ‌های ایران و روسیه نبود و از جهاتی می‌توان آن را نقطه عطفی در مسئله اصلاح‌طلبی در ایران دانست.

پیش از توضیح بیشتر باید این نکته را بیشتر آشکار ساخت که دلایل نقطه عطف شمردن این دوره و تمیز دادن آن چه بوده است:

- پس از این شکست‌ها، مسئله اصلاحات و مفهوم آن از شکل سنتی خارج شده و به شکل جدیدی از نگرش به مفهوم اصلاحات می‌رسد که هر چه پیشتر می‌رویم به لحاظ معنایی فربه‌تر می‌شود پیش از مفهوم اصلاحات، رتق و فتق امور سیاسی و نظام، از تنبیه خاطیان و نسق کشی و گماردن ماموری لایق و ... خلاصه می‌گشت. اما پس از این دوره مسئله اصلاحات به دنبال یک مدل و الگو می‌گردد. مدتی که در ایران وجود ندارد و در هیچ یک از سیاستنامه‌ها به آن اشاره نشده است و در ادبیات کلاسیک ایران، سراغی از آن نمی‌توان یافت.

- برای نخستین بار در تاریخ معاصر، توجه ارکان سیاسی حکومت به فرنگ و اروپا جلب می‌شود، تا پیش از این صرف مکاتباتی محدود و سفرنامه برخی سیاحان، نظر به فرنگ، تصویر مبهم و دور از ذهن بود و این اولین بار بود که فرنگ الگوی ایران قرار می‌گرفت و این مسئله فرقی نمی‌کند که در حوزه نظامی باشد یا سیاسی یا فرهنگی، جالب‌تر این که، این اولین تماس، از طریق دولت و حکومت برقرار گردیده و مردم عادی فرسنگ‌ها از این اندیشه دور هستند.

- برای اولین بار رسماً کتاب‌های فرنگی به‌دستور عباس میرزا به فارسی ترجمه و نشر گردید، مانند کتاب «تاریخ پطر کبیر» اثر ولتر و کتاب «عظمت و انحطاط امپراطوری روم» اثر ادوارد گیبون که نشان‌دهنده احساس نیاز وی به شناخت هر چه عمیق‌تر و وسیع‌تر از اروپا و اروپاییان می‌باشد.

- در این دوره نخستین تلاش‌های ایران برای حضور در روابط بین‌الملل، پدید آمد که تلاشی در جهت برقراری رابطه با فرانسه برای تحت‌فشار قرار دادن روسیه، از بازی‌های سیاسی بود که تا آن هنگام بدین رویه، در ایران بی‌سابقه بود.

- برای نخستین بار در تاریخ ایران، عده‌ای محصل برای فراگیری علوم و فنون نظامی عازم اروپا می‌گردند و هیات نظامی و علمی وارد تهران می‌شوند. صرف نظر از میزان موفقیت یا شکست این اقدامات، مهم ضرورت‌های پدید آمده برای انجام آن می‌باشد. شاید اعزام محصل به فرنگستان را بتوانیم برگرفته از کتاب «پطرکبیر» و سرفصل «روانه نمودن پطرکبیر، چند نفر از نجبای روس را به ممالک فرنگ جهت تحصیل علوم متفرقه» دانست که بعید هم به‌نظر نمی‌آید.

البته قرار بود که این عده نخست به فرانسه بروند، ولی پس از تیره شده روابط میان ایران و فرانسه پس از امضای قرار داد تیلیست بین فرانسه و روسیه به انگلستان اعزام شدند.

موارد دیگری وجود دارد، اما نکته قابل توجه، این است که میل به اصلاحات و تغییر بخشی و رویه تنها در بخشی از حاکمیت سیاسی ایران، یعنی مقام ولایت عهدی رخ نمود و از نظر جغرافیایی تنها تبریز و ناحیه شمال غربی ایران را که مستقیماً درگیر جنگ‌های طولانی و سنگین بار روسیه بودند را در برمی‌گرفت. دربار ایران و بویژه روحانیون درباره تماس با فرنگ نظر خوشی نداشتند و مخالفت جدی در این زمینه بروز می‌دادند.

به عنوان مثال هنگامی که عباس میرزا، نخست به فکر نوسازی ارتش ایران افتاد و از ارتش‌های روسیه و عثمانی الهام گرفت و برای اتحاد مشکل سربازان ایرانی که هر

یک به یک ایل و طایفه مربوط بود، خواست لباس همانند ارتش روسیه در نظر بگیرد روحانیون چنین موضع گرفتند که:

«عباس میرزا می‌خواهد لباس کفار را به تن مومنان کند»

توجه عباس میرزا به فرنگ آنچنان بود که وی در سال ۱۸۲۶ / ۱۲۴۲ هـ.ق به فکر جلب مهاجران خارجی به سرزمین‌های ایران، خصوصاً آذربایجان و پایتخت آن تبریز افتاد. وی طی اقداماتی از اروپاییان خواست که «هرکس از اهل فرنگ اراده نماید بیاید در آذربایجان که تبریز پایتخت آنجاست ساکن شود و اصولاً بهتر است اروپاییان که پی در پی به افریقا و گرجستان و داغستان می‌روند به ایران بیایند و در ایران زندگی کنند و ایرانیان را با تمدن غرب آشنا نمایند»^۱.

در همین راستا، عباس میرزا درخواست خود را در روزنامه‌های اروپایی منتشر ساخت و حتی پیشنهادی از یک سرهنگ انگلیسی رسید که در آذربایجان یک «آبادی» به اهالی «انگلیس و جرمن»^۲ داده شود، مطرح گردید.

همه این اقدامات در حالی بود که دربار ایران نظر خوشبینانه‌ای نسبت به آن نداشت و اینجاست که باید با احتیاط کامل درباره عنوان نهادن اصلاحات در ایران در دوره عباس میرزا را رعایت نمود، چه تنها بخشی از مردم و سرزمین ایران یعنی تبریز کانون نخستین بارقه‌های اصلاح‌طلبی بود نه تمام ایران و نه حتی دربار و فتح‌علی‌شاه قاجار. با این همه کسانی که همراه عباس میرزا بودند نیز افکاری همچو او را در ذهن می‌پروراندند، افرادی نظیر قائم‌مقام فراهانی وی که صدارتش در دوره محمدشاه به هشت ماه هم نرسید، سرآغاز جنبش اصلاح‌طلبی در نظام صدار عظمی در دوره معاصر ایران است.

از دیرباز، پس از حمله اعراب و حمله مغولان به ایران، روح ایرانی در قالب نوعی از دیوان سالاری ادامه یافت و وزرای ایرانی از جمله عواملی بودند که در حفظ زبان، فرهنگ ایرانی بسیار مؤثر واقع شدند و با وجودی که نفع مادی و شخصی خود را تأمین

۱. ناطق، هما، فرنگ و فرنگی ماب، زمان نو، شماره ۱۲، شهریور ۱۳۶۵، پاریس

۲. همان، پیشین

می‌نمودند از طی کردن مراحل قدرت در نظام سیاسی ایران میانه و پس از آن، روح دیوان سالاری ایرانی که اعراب و مغولان را مقید به خود کرده بود در جهت حفظ هویت ایرانی استفاده می‌کردند.

در این راه پر فراز و نشیب وزاری بسیاری از خاندان «برمکیان» گرفته تا «حسنک وزیر» و ... جان خود را نیز در این راه گماردند و به قول فریدون آدمیت: «قضیه وزیرکشی در سنت دولت مطلقه ایران دفتری کهن دارد. اعتلا و سقوط وزیر مملکت تناسب مستقیم داشت با مساله توزیع قدرت، و با مقام و شخصیت وزیر ... اداره امور مملکت، به هر صورت به‌دست وزیران می‌گشت ... تعویض قدرت و حدود اختیارات وزیر نیز متناسب بود یا کیفیت رابطه شاه و وزیر و شخصیت معنوی پادشاه و آن تناسب در شرایط زمانی متغیر بود»^۱.

در جریان‌شناسی اصلاحات سیاسی در ایران، پرداختن به نهاد «صدر اعظمی» جایگاه خاصی دارد. چه نوعاً اصلاحات سیاسی در ایران به معنای "reform" تنها از این مجرا پیش رفته و مجرای دیگر به دلیل فقدان نهادمندی‌های سیاسی به شکل جنبش‌ها و خیزش‌های محلی و منطقه‌ای که در برخی موارد حتی تمام کشور را در بر می‌گرفت رخ می‌نمود. در واقع وزراء، نه نماینده مردم بودند و نه برخاسته از دربار و نظام ایلی، ساختار حکومت در ایران و همین امر، آسیب‌پذیری آنان را بسیار افزایش می‌داد. هر چه که از دوره قاجار جلوتر می‌آییم، شدت و ضریب این آسیب‌پذیری با حضور و نفوذ دول مقتدر افزون می‌گشت. قائم مقام فراهانی، نخستین وزیر ایرانی است که با این پیچیدگی‌های چند جانبه درگیر است. از طرفی شاه و دربار، از طرفی دول روس و انگلیس و از طرفی مقاومت‌های منفی در سطح جامعه در برابر اصلاحات وی.

«سرجان کمپبل Sir Jahn Compbel»، وزیر مختار انگلستان در ایران، به عنوان نمونه از عناصر مهم در بازی قدرت و روند اصلاحات در دوره قائم مقام است. وی در گزارش‌هایی که نوشته عملاً به دخالت خود در امور ایران اشاره نموده و به‌شدت از اقدامات، صدر اعظم نگران است:

۱. آدمیت، فریدون، مقالات تاریخی، انتشارات نوید، آلمان، ۱۳۶۴، ص ۱۰-۹

«۱۴ ژانویه ۱۸۳۵، من و وزیر مختار روس توافق کردیم که برای خاطر امنیت شاه و مملکت حتماً لازم است قائم مقام را وادار سازند که در دستگاه اداره امور، تقسیم کار بکند و وزرای دیگری را معین نماید تا متصدی امور مختلف را به عهده بگیرند و نیز بین ما توافق شد که شاه باید بار عام بدهد و به عرض حال مردم برسد و نیز به جای این که در درستی و نادرستی هر امری رای قائم مقام را بخواهد و یا در هر مطلبی با او مشورت کند، شاه خود بنا بر قدرت و اختیاری که دارد شخصاً فرمان صادر نماید»^۱ این مخالفت‌ها هر چه که پیش می‌رفت شکل جدی‌تری به خود می‌گرفت و به مقابله رویارو منجر می‌گشت. و ی در ادامه گزارش‌های خود می‌نویسد:

«۱۶ مه ۱۸۳۵ با قائم مقام ملاقات نمودم، از بس خواهش و التماس کردم و به فرجام کار تهدید نمودم. خسته شدم دیگر چیزی نمی‌توانم بگویم، اما قلب من برای نیکبختی شاه و مملکت می‌سوزد. احساسات عمومی به اندازه‌ای علیه قائم مقام برانگیخته که همه جا می‌گویند: من آرزوی کشتن او را دارم»^۲.

بتدریج، با دامن‌گیر شدن برنامه اصلاحات به نفوذ دول خارجی و منافع طبقه‌ای خاصی از دربار و روحانیون صف و جبهه متحدی از مخالفان قائم مقام پدید می‌آید. کمپیل در این مورد توضیح می‌دهد که: «احساسات مردم علیه قائم مقام روز به روز تندتر می‌شود. در ظرف ده روز اخیر تنی چند از علما از منبر علیه او به درستی سخن گفته‌اند و هر کجا نام او و اعمالش برده می‌شود، توام با دشنام است. در اینکه افکار آتی قائم مقام چیست، هیچ کس نمی‌تواند حدس بزند»^۳.

مجموعه اقدامات درباریان و برخی علما و سفارتین روس و انگلیس در ایران در نهایت به عزل قائم مقام انجامید وی در ۲۴ صفر ۱۲۵۱ توقیف و محبوس شد. کمپیل، ماجرای دستگیری قائم مقام را با تفصیل بسیار می‌نویسد:

۱. خاطرات جان کمپیل، جلد ۶۰/۳۹ و جلد ۶۰/۲۱۵، اسناد بایگانی وزارت امور خارجه انگلستان

۲. همان، پیشین

۳. همان، پیشین

«..... به کاخ سلطنتی رفتم خیابان‌ها را بیشتر از آنچه تا حال دیده بودم، جمعیت فرا گرفته بود. هر کسی دوستی را می‌دید، به عادت ایرانیان او را در آغوش می‌گرفت، شنیدم که مساجد نیز پر از جمعیت است و به دعاگویی اعلیحضرت مشغول‌اند که مردم را از چنین طاغوتی نجات بخشید. چون به سفارتخانه رسیدم، دیدم چند نفر انتظار بازگشت مرا دارند تا مبارکباد گویند. از آن جمله بودند، بعضی از خویشاوندان شاه، رئیس دیوانخانه و چند تن از ریش سفیدان شهر، احساسات آنان چنان بود که همگی تمنا داشتند، از اعلیحضرت استدعا کنم که اگر راست باشد که قائم مقام اعدام نشده او را بکشند و جسدش را در میدان عمومی شهر آویزان کنند، چه او به قدری آدم تبه کاری است که اگر زنده بماند هر کسی را می‌فریبد و از نو زمام قدرت را به‌دست خواهد گرفت»^۱.

برای آگاهی از این که چرا اقدامات قائم مقام این گونه باعث نگرانی دربار و دولت انگلستان و در مرحله بعد موجب بروز واکنش در آنها بر علیه وی گردید می‌بایست بطور خلاصه به محورهای اساسی که اصلاحات مورد نظر وی را بیان نماییم، باید در نظر داشته باشیم که قائم مقام هنگامی به صدراعظمی رسید که شرایط ایران کاملاً متفاوت و برخی از رخدادهای آن برای نخستین بار در تاریخ ایران بود که رخ می‌نمود.

از دیدگاه نظامی، ایران پس از شکست از جنگ‌ها سنگین و متوالی با دولت روسیه، بخش اعظمی از سرزمین‌های خود را در شمال غربی ایران از دست داده بود و قوای نظامی ایران متحمل خسارات فراوانی شده بودند.

به لحاظ سیاست خارجی این شکست‌ها باعث گردید که طبق قرار دادهای ترکمانچای و گلستان، به لحاظ سیاسی امتیازات سنگین تن داده بود، و عملاً حوزه نفوذ نظامی روسیه در منطقه آسیای صغیر و در ایران بسیار تقویت شده بود.

به لحاظ اقتصادی ایران، با از دست دادن حاصلخیزترین سرزمین‌های خود به لحاظ کشاورزی و نیروی انسانی دچار صدمات شدیدی شد، موارد تحمیل شده در مفاد قرار دادهای هم دست روس را در تجارت با ایران و اخذ امتیازات متعدد باز نموده بود و خزانه

دولت ایران پس از این جنگ‌ها و بر اثر بی‌مبالاتی و بی‌کفایتی شاه و اطرافیان کاملاً تهی شده بود. تا جایی که برای مسافرت کوتاه ولیعهد از تبریز به تهران پول وجود نداشت. به لحاظ سیاست داخلی، آشفتگی بسیاری در اقصی نقاط ایران، متأثر از بی‌لیاقتی شاه قاجار، پدید آمده بود. بنابر این، در شرایط خاصی که قائم مقام روی کار آمد. می‌بایست نخست به امورات سیاسی کشور سامان دهد و برای شاه جدید از والیان، شاهزادگان و سایر مراکز و منابع قدرت، تبعیت بگیرد. بنابراین اقدامات قائم مقام فراهانی را در ابعاد ذیل دسته‌بندی می‌توان نمود:

(۱) مسائل سیاسی:

(الف) سیاست داخلی:

در مسائل داخلی، آشفتگی‌های سیاسی ناشی از انتقال سلطنت که نوعاً در حکومت‌های با ساختار ایلی رخ می‌دهد، مهم‌ترین دغدغه سیاسی قائم مقام را تشکیل می‌داد از سوی دیگر، انجام امورات جاری سیاسی و رتق و فتق امور سیاسی تا به سامان درآوردن دربار محمدشاه، توان بسیاری را از قائم مقام می‌گرفت.

مهم‌ترین مسئله، درگیری وی با دربار قاجار بود که همواره به علت ساختار ایلی، توزیع قدرت به شکل خاصی در آن صورت می‌گرفت و تحمل هر گونه اصلاحات سیاسی خارج از چارچوب ایلی را نداشت و با کوچکترین حرکت واکنش‌های شدید از خود بروز می‌داد و این برای قائم مقام که خاستگاه ایلی نداشت، مسئله را پیچیده‌تر می‌ساخت. در این میان مهم‌ترین حربه دربار، انتساب قائم مقام به همکاری با مخالفان شاه و «دسیسه چینی» و «خیانت» بود. درباریان که به عناوین و القاب گوناگون، خود را آراسته بودند، به انحای مختلف از دولت مواجب می‌گرفتند، بدون آن که منشاء اثری در تحولات سیاسی و نظامی کشور باشند.

البته می‌توان، طبقه روحانیون، که نوعاً وابسته به دربار بوده و در واقع بخشی از حاکمیت را تشکیل می‌دادند و نظام قضایی ایران را به شکل سنتی و مذهبی اداره

می کردند را می توان در زمره مخالفان اصلاحات به شمار آورد. قائم مقام در مقابل این عده همواره می گفت: «دولت سرباز می خواهد، دعاگو نمی خواهد»^۱.

(ب) سیاست خارجی:

مهم ترین مسئله قائم مقام، درگیر بودن با دولتمندترین دولت های قرن نوزدهم، یعنی روسیه و انگلستان بود. روسیه که بر اساس وصیتنامه پطر روی به سوی آب های گرم داشت تهدیدی کاملاً جدی برای گسترش اعمال نفوذ سیاسی و نظامی در ایران به شمار می رفت. تهدیدی که پس از قراردادهای گلستان و ترکمانچای، حالا شکل قانونی گرفته و عرصه را هر چه بیشتر بر عناصر میهن دوست ایرانی تنگ تر می نمود. هنوز مردم و دولت ایران از ضربه های ناشی از دو دوره جنگ های ایران و روس گیج و ناتوان بود و روسیه، هیچ مرزی برای توسعه طلبی ارضی و سیاسی نظامی برای خود در ایران تصور نمی کرد و تنها دلیلی که باعث گردید، روسیه از رود ارس پیش تر نیاید درگیری آن دولت در اروپا و اجبار در حفظ موازنه قدرت نظامی و سیاسی با انگلستان در ایران بود. روس ها بسیار سخت برای اجرای عهدنامه ترکمانچای پا فشاری می کردند و خواستار تأمین آزادی تجارت برای گسترش نفوذ اقتصادی و تأسیس کنسولگری برای حفظ و بسط نفوذ سیاسی خود، بودند.

چالش دیگر قائم مقام با دولت انگلستان بود که پس از، عقب افتادن از حریف بواسطه انعقاد قرار دادهای گلستان و ترکمانچای، موقعیت خود را ضعیف شده می دید. بنابر این، انگلستان با تمامی توان به دنبال جای پاهای مستحکمی در ایران برای حفظ سرحدات هندوستان بود. دخالت های وزیر مختار انگلستان به حدی بود که عاقبت، رویاروی قائم مقام قرار گرفت. دولت انگلستان و نخست وزیر وقت، «لردپالمرستون» به این کفایت نکرده و فرستاده ای ویژه به نام «فریزر» را برای مذاکره با قائم مقام ارسال کرد. خواسته انگلستان گرفتن امتیازاتی مشابه روس ها در ایران بود، اگر آنها به زور اسلحه

۱. آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، خوارزمی خ چهارم، ۱۳۵۴، ص ۲۶۵

امتیازات را گرفتند، انگلستان با توسل به حربه‌های سیاسی و دسیسه با دشمنان داخلی قائم مقام سعی در رسیدن به این مهم را داشت.

قائم مقام معتقد بود که انگلستان نباید در امر تأسیس کنسولگری که به زیان است این قدر پافشاری کند و گرنه چه فرقی با روس می‌کند که با زور سر نیزه، عهدنامه ترکمانچای را امضاء کردند. وی معتقد بود که:

«تأسیس قنصلخانه روس در گیلان موجب انهدام ایران به عنوان یک ملت خواهد گردید و هر کجا پای قنصل روس و انگلیس باز گردد سلطه ایران از بین می‌رود» و این که «تجارت وسیله نابودی تدریجی این مملکت فقیر ناتوان می‌شود و عاقبتش این است که بین دوشیر قوی پنجه که چنگال خود را در کالبد آن فرو برده‌اند تقسیم خواهد شد ایران به عنوان ملتی واحد در زیر دندان یک شیرجان به سلامت نمی‌برد، چه رسد به این که دو شیر در میان باشند. ایران تاب آنها را نخواهد آورد و تردید نیست که تحت استیلای قدرت آن دو از پا در می‌آید و جان خواهد داد^۱».

قائم مقام، نیک دریافته بود که سلطه تجاری و اقتصادی، نخستین و مؤثرترین گام برای سلطه بیگانگان بر ایران است. مذاکره فریزر و قائم مقام بسیار دارای نکات حساسی به لحاظ، چارچوب روابط و سیاست خارجی ایران در این دوره است. پیداست که او منافع ملی را کاملاً بر همه چیز ارجح می‌دانست.

قائم مقام در مذاکره با فریزر نیز بر این نکته بسیار اصرار می‌ورزد. فریزر می‌گوید: شرط عهدنامه ترکمانچای در اعطای حق تأسیس کنسولگری به روسیه زهراست. اما اگر چنین حقی به انگلستان داده شود، حکم «پادزهر» را خواهد داشت. قائم مقام در پاسخ می‌گوید: آنقدر زهر در بدن بیمار ما اثر کرده که هر آینه مراقبت نشود مرگ آن حتمی است و هر گاه پادزهر تندی به آن برسد، نه فقط دردش نمی‌کاهد، بلکه مرگ او را تسریع می‌کند اگر واقعاً انگلستان خیرخواه ماست، مواد عهدنامه سیاسی ۱۸۱۴ را مبنی بر حمایت ایران در تعرض هر دولت خارجی تجدید کند. آنوقت خواهید دید نه فقط فصل مربوط به ترکمانچای را به هر تدبیری باشد باطل می‌کنیم، بلکه حاضریم،

۱. اسناد انگلیسی، ۶۰/۳۸، خلاصه مذاکرات با قائم مقام، ۲۵ فوریه ۱۸۳۵

سرنوشت ایران را به دست انگلستان بسپریم و اداره قشون مملکت و حتی گارد سلطنتی را به عهده صاحب منصبان انگلیسی واگذاریم ما پول انگلستان را نمی‌خواهیم بلکه خواهان اطمینان به پشتیبانی حقیقی آن هستیم^۱»

نکته‌ای که باید در نظر داشت، موضع‌گیری صریح قائم مقام با دو دولت روس و انگلیس بود، در واقع اگر این را حتی یک نقطه ضعف در بگیریم باید این را هم در نظر داشت که امکان بازی سیاسی برای قائم مقام مطلقاً فراهم نبود و امکان بندبازی بین دو قدرت منتفی بود، چه روسیه مواضع روشنی به عنوان دولت فاتح در جنگ را داشت و انگلستان هم منافع اعلام شده خود را دنبال می‌کرد. آنها اساساً احتیاجی نداشتند که برای به دست آوردن امتیازی به قائم مقام فرصتی بدهند.

منافع هر دو دولت اقتضا می‌کرد که ایران دارای درباری ضعیف و پادشاهی مطیع باشد و با هرگونه «تمرکز گرایی» در عرصه‌های سیاسی و نظامی مخالف بوده و «سلطنتی کنترل شده» در دیپلماسی آنان کاملاً تعیین شده بود.

بنابراین، سفرای مختار روس و انگلیس، به انحای مختلف خواستار تقسیم قدرت سیاسی بین وزیران و منشیان متعدد بودند و پس از آن با قائم مقام به نتیجه دلخواه نرسیدند، بر این اصرار خود پای فشردند.

قائم مقام، دارای توانایی‌های دیپلماسی مؤثری بود، به عنوان نمونه هنگامی که میرزا محمدعلی آشتیانی را به مذاکرات صلح ارزته‌الروم (۱۸۲۳/۱۲۳۸) می‌فرستاد، دستورات خاصی به وی داد و در نامه‌ای نوشت:

«اگر خدای نخواست، دست آن عالیجاه از دامن هر چاره و گریز کوتاه شود تا این حد هم اذن و اجازت می‌دهم که الفاظ مبهمه و فقرات ذو احتمالین در فصلی که موقع ذکر این مطلب است به زور میرزایی و قوه انشایی نگنجانند که راه سخن برای ما باقی بماند و این تصرف و تسلطی که حالا داریم سلب نشود و از روی عهدنامه بحث بر ما وارد

۱. اسناد انگلیسی، همان

نیاید و این آخرالدواء و آخرالعلاج است و معلوم است هرگاه طوری‌های دیگر، ان شاءالله تعالی پیش برود البته بهتر و خوبتر و با شکوه‌تر خواهد بود^۱».

(۲) مسایل اقتصادی:

قائم مقام برنامه‌های خاصی برای تنظیم و رتق و دفع امور مالی داشت که اجرای هر یک از آنان باعث دشمن تراشی و تقویت جبهه مخالف می‌گردید. مسائل اقتصادی که وی درگیر آن بود به دو جنبه اقتصاد داخلی و خارجی تقسیم می‌شود.

اقتصاد داخلی: در عرصه اقتصاد داخلی، تقویت خزانة دولت، کوتاه کردن مواجب بگیران، تقویت صنعتگران و پیشه‌وران و سرو سامان دادن به حیف و میل‌های ملی، سر لوحه کار او بود. هر کدام از این اقدامات، بخشی از نیروهای معطل و متراکم شده در ساخت ایل حکومتی محمدشاه را رها ساخته و به سمت مخالف می‌کشانید.

اقتصاد خارجی: در عرصه اقتصاد خارجی وی از جریان تجارت یک طرفه که کاملاً به سود دول روس و انگلیس بود به شدت پرهیز داشت و معتقد بود که این گونه تجارت جز به انهدام کلی ایران نمی‌انجامد و شمش‌های طلای ایران را خارج می‌کند. آن چه که، دول روس و انگلستان را مصمم‌تر می‌ساخت که قائم مقام را از سر بردارند، تا حدود زیادی بستگی به مسائل اقتصادی تجاری بود که دقیقاً در راستای مشی و راه «مرکانتیسم» صورت می‌گرفت.

قائم مقام در ۲۴ صفر ۱۲۵۱ توقیف و زندانی شد و پس از گذشت ۶ روز با فشار درباریان، علما و بویژه، سفیر مختار انگلیس، به دستور محمدشاه در ۲۹ صفر به قتل رسید.

فرجام سخن باید گفت که قائم مقام برنامه اصلاحی خاصی که مدون و برنامه‌ریزی شده باشد، نداشت و در واقع ادامه‌دهنده سیاست‌های اصلاحی «عباس میرزا» بود چه در بعد سیاسی که حفظ صیانت دولت و مملکت ایران در برابر نفوذ دول روس و انگلیس و حتی عثمانی و چه در بعد اقتصادی که تقویت تجارت داخلی و صنعتکاران

۱. منشآت قائم مقام، به کوشش محمد عباسی/ ص ۲۴/۲۱

ایرانی و چه در بعد نظامی که تقویت قشون و تسلیح آنان و چه در بعد فرهنگی که تاکید بر اعزام محصل باشد.

اما دلایلی که باعث شد همین رویه اصلاح طلبی به انجام نرسد عبارتند از:

۱. زمان کوتاه صدارت وی که کمتر از هشت ماه بود و مجال هر گونه اقدام را از اومی گرفت آنچنان که وی حتی به تدوین آرای خود هم قادر نبود چه رسد به انجام آن.

۲. دخالت و نفوذ دول روس و انگلیس و عدم وجود فضای سیاسی برای استفاده از راهبردهای دیپلماتیک برای اخذ امتیاز یا به دست آوردن فرصت برای هر گونه اقدام سیاسی.

۳. مخالفت درباریان و عناصر وابسته به دول خارجی که بسیاری از اقدامات وی را بی اثر یا حتی در مواردی (مانند خیانت منشی مخصوص وی و جاسوسی اش برای انگلستان) اشکالات فراوان را به دنبال داشت. این مخالفت ها تمام شئون هرم سیاسی ایل قاجار را در بر می گرفت و از سویی دیگر، همدلی برخی علما را نیز در بر داشت.

۴. قرار داشتن قائم مقام در مرحله استقرار و تثبیت سلطنت محمدشاه که توان بسیاری را از وی می گرفت و مجال برای حرکت های اصلاحی را عقیم می گذاشت.

۵. ناآگاهی مردم نسبت به برنامه های اصلاحی قائم مقام که امکان تعمیق برنامه های او را محدود می ساخت.

۶. قرار داشتن در نظامی ایلی و استبدادی که تمام اقدامات و حتی حیات فرد مصلح را منوط به نظر شخصی شاه می نمود.

اصلاحات سیاسی میرزا تقی خان امیرکبیر

همواره و هر جا سخن از اصلاحات سیاسی در ایران به سبک جدید اروپایی به میان می‌آید، اقدامات میرزا تقی خان امیرکبیر در ذهن محققان متبادر در می‌گردد. هر یک از مورخان و محققان حوزه اندیشه سیاسی از دیدگاه‌های خاص خود بدین مطلب پرداخته‌اند اما هر یک از این دیدگاه‌ها بنابر روش‌های خاص ترسیم گردیده است از منظر تاریخ‌نگاری نقلی، اندیشه سیاسی، تاریخ تحولات سیاسی، بررسی مبحث تجدد در ایران و غیره. اما کتاب یا منبع مستندی که بتوان در چارچوب روش تحلیلی با تکیه بر آسیب‌شناسی سیاسی، درباره امیرکبیر و اقداماتش، بر آن اشاره نمود، هنوز طرحی از تحقیق نبسته است. تنها برخی از مورخان نظیر دکتر آدمیت به بخشی از ویژگی‌های شخصی و شخصیتی امیرکبیر در دشمن تراشی و ناسازگاری با دول بیگانه اشاره رانده‌اند.

در اینجا بی‌آنکه بخواهیم به ترسیم و تبیین جزئیات بپردازیم، به اختصار به طرح «مسئله اصلاحات» در اوایل دوره پنجاه ساله سلطنت ناصرالدین شاه و عوامل پدیداری واکنش‌ها و واکنش و در نهایت فرجام این اقدامات خواهیم پرداخت و به وجوه تمایزه این طرح با اقدامات قائم مقام فراهانی تاکید خواهیم کرد:

الف) خواستگاه طبقاتی:

با وجودی که تا حدودی اقدامات و شرایط سیاسی و اجتماعی و نظام سیاسی و حتی سرنوشت دو صدراعظم ایل قاجار، یعنی قائم مقام فراهانی و امیرکبیر مشابه یکدیگر است. اما، به لحاظ خواستگاه طبقاتی و اجتماعی دارای تفاوت‌هایی می‌باشند. قائم مقام، از اجزای الیگارشی زمین‌دار و دومی با منشاء طبقاتی پایین بود. بدین معنی که قائم مقام فرزند یکی از رجال مشهور و سیاستمداران عصر فتح‌علی شاه و امیرکبیر فرزند کربلایی محمد، سرآشپز میرزای بزرگ و پسرش میرزا ابوالقاسم برخی به این نکته تاکید می‌کنند که:

«قائم مقام، در واقع جز یک اصلاح‌گر اشرافی در چارچوب جامعه سنتی چیز دیگری نبود و اصلاحات امیرکبیر نیز با آنکه در شرایط تاریخی دیگر و عمق به مراتب جدی‌تر از اصلاحات قائم مقام انجام گرفت، در واقع فاقد استحکام و قدرت لازم بود^۱».

در ایران، نهاد صدر اعظمی، نوعاً در بین خاندان‌های بزرگ و متنفذ، دست به دست می‌گشت و جز چند موردی خاص، خاندان‌های بزرگ در کسوت دیوان سالاران و گردانندگان نظام اداری حکومت‌ها، از فعالان سیاسی و طبقات متمایز محسوب می‌گردیدند. چون حرفه «دیبری» و «دیوان سالاری» موروثی بود بنابر این امور دیوانی امری قابل دسترس همگان با سلايق و استعدادهاي متفاوت نبود. اگر گاه چهره‌هایی چون امیر کبیر امری قابل دسترس همگان با سلايق و استعدادهاي متفاوت نبود. اگر گاه چهره‌هایی چون امیرکبیر به مقامی و مرا می‌رسیدند، علاوه بر استعداد و شایستگی‌های خود، به گونه‌ای مرتبط با نهاد و بدنه «دیوان سالاری ایرانی» بوده‌اند.

علت طرح و تاکید بر این نکته، در واقع آسیب‌شناسی، انتقادی رایج به امیرکبیر و فعالیت و اقدامات او در چارچوب نظام سلطنت مطلقه و استبدادی است.^۲ نباید از نظر دور داشت که نهاد صدر اعظمی و دیوان سالاری ایرانی جزئی از حکومت و بدنه نظام ایلی قاجار و در واقع برآمده و در خدمت آن بود و از آنجایی که خاستگاه هر جریان و اندیشه و شخصیتی، نتیجه‌ای هر چند نسبی از بر آیند و عملکرد آن می‌باشد. بنابر این باید در همین ابتدا سطح توقعات تاریخی خود را از جریان‌های فکری و اندیشمندان سیاسی در برش‌های گوناگون تاریخ معاصر ایران تعدیل نمود.

نهاد صدراعظمی و دیوان سالاری، خود گرچه در دوره قاجار کمتر خواستگاه ایلی (قاجار) داشت. اما به هر جهت به گونه خاندان‌های بزرگ مربوط می‌گشت و نهادی برآمده از بدنه نظام سیاسی بود نه در موازات و معارضه با آن برخی معتقدند که:

۱. محمدرضا منشاهی، تکوین سرمایه‌داری در ایران، تهران، گوتنبرگ، ۱۳۶۰، ص ۴۵

۲. به این نکته بعدها خواهیم پرداخت، نیز نگاه کنید به: عباس اقبال آشتیانی، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰

«تمام اقدامات قائم مقام و امیرکبیر برای نجات نظام سیاسی حاکم که مورد تهاجم قدرت‌های خارجی قرار گرفته بود و حفظ و حراست از مقام قدر قدرتی و موهبت الهی پادشاه انجام گرفته است، چرا که آنها به رغم علاقه‌مندی به ترقی و پیشرفت به مبانی و اساس سیاسی و فرهنگی جامعه سنتی پای‌بند بودند. چهره امیرکبیر، یعنی علاقه‌مندی او به به نوسازی سیاسی و دگرگونی اجتماعی و اداری از یک سو و اعتقاد مطلق او به استبداد سلطنتی از سوی دیگر، بیانگر تضاد دردناکی است که او را در خون خود غوطه‌ور ساخت»^۱.

چنین برداشتی، به نظر بیشتر برداشتی ژورنالیستی می‌آید تا طرحی بر اساس شیوه‌مندی‌ها تحقیق سیاسی و اجتماعی. نمی‌توان گفت که امیرکبیر دارای «چهره‌ای دوگانه» بوده است. آیا تصویری دیگر از نظام سیاسی در ایران به غیر از نظام سلطنتی متصور بوده است؟ با منطق سیاسی امروز به تبیین رویدادهای تاریخی پرداختن گاه به بیراهه رفتن است. در اندیشه اصلاح‌گرایی چون قائم مقام و امیرکبیر، اصلاحات در چارچوب نظام سیاسی و بدنه نظام حکومتی موجود مطرح و مشروع بوده است. به کار بردن اصطلاحاتی چون «نوسازی» که دارای بار معنایی نوین است درباره مواردی که پدیده‌های تاریخی هستند به لحاظ روش‌شناسی، اشتباه است. اصلاحات از دیدگاه قائم مقام و امیرکبیر در واقع بر اساس گفته‌ها، مکتوبات، اقدامات ساماندهی به پریشانی‌های اوضاع و حفظ دولت و اقتدار ایران بوده است.

از آن گذشته، هم قائم مقام و هم امیرکبیر هر دو از اجزای دولت، ملتزمات ولیعهد و از عوامل مؤثر در استقرار سلطنت قاجار و روی کار آوردن محمدشاه و ناصرالدین شاه بوده‌اند که در مرحله استقرار سیاسی، نظام قاجار، نقش عمده‌ای داشته‌اند. بنابراین چگونه می‌شود که جزیی از کل یک نظام سیاسی، به آن گونه اصلاحاتی دست بزنند که در نهایت باعث اضمحلال حکومت گردد.

۱. علیرضا ازغندی، ناکار آمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، تهران، قومس، ۱۳۷۶، ص ۹۶

همانطور که پیشتر اشاره شد، اهداف نهاد صدر اعظمی در ایران برای اصلاحات سیاسی، رتق و فتق امور و سرو سامان دادن به اوضاع سیاسی در «جهت» تثبیت اقتدار «حکومت» و «رفاهیت اهالی و عموم رعیت ایران» بوده است. دکتر ازغندی معتقد است که:

«در حقیقت، تکاپوی سیاسی و اجتماعی امیرکبیر در اقتدار بخشیدن به سلطنت ناصری به تأمین امنیت اجتماعی بر محور پادشاهی مقتدر و سلطنت متمرکز بوده است و امیرکبیر، محدودیت اقتدار در جوهره اندیشه ملی‌گرایی را در شرایطی مطرح کرد که سیاستمداران سنت‌گرا و واپسگرا بر حقوق مطلقه سلطنت تأکید می‌ورزید و برای قاطبه مردم کمترین حق و حقوق سیاسی و اجتماعی تأمین نبودند. امیرکبیر با تأکید بر ضرورت اقتدار حکومت مرکزی بر محور سلطنت و ضرورت تبدیل ساختار قدرت به ساختی در خدمت امنیت اجتماعی و رفاه عمومی، شکل جدیدی از سلطنت را بنیاد نهاد که برخی از تاریخ‌نگاران آن را «استبداد منور» نامیده‌اند.

در یک چنین نظام سیاسی مردم به جای آن که «ملوک مالک الرقاب» و بنده پادشاه باشند به ملتی با برخورداری از حقوق اجتماعی و سیاسی معین تبدیل می‌شوند^۱.

الف) دیدگاهی که از آن به «اندیشه ملی‌گرایی» در مقابل «پادشاهی مقتدر» اشاره می‌شود، اساساً وجود خارجی نداشته، بلکه با اندک تاملی در مکتوبات امیرکبیر دیدگاه او را پیرامون ملت و عامه مردم در می‌یابیم، این دیدگاه، نه تنها امیرکبیر را از انتقاد قبلی تبرئه می‌کند بلکه به گونه‌ای او را مروج نحوه خاصی از حکومت و سلطنت می‌نماید، باید به نقد این نگرش این گونه نشست: باز هم اشتباه روش‌شناسی در این دیدگاه، رخ داده است، یعنی به کارگیری اصطلاحات مدرن در اندیشه سیاسی درباره پدیده‌های تاریخی، در زمانی که هیچ یک از تحولات فکری و اجتماعی برای تحقق آن پدید نیامده بود.

امیرکبیر به کرات به «رعیت» و «مملوکان شاه» و «بندگان شاه» و ... اشاره می‌کند و اساساً هویت مستقلی به نام «ملت» که واژه نوین‌تر است به لحاظ تاریخی در آن مقطع

۱. ازغندی، همان، ص ۹۶

شکل نگرفته بود. همانطور که گفته شد. «رفاهیت اهالی» و «رعیت شاه» مورد نظر امیرکبیر بوده است.

ب) امیرکبیر در نخستین اقدامات خود هم نتوانست به موفقیت برسد و حتی در مواردی مثل تأسیس «دارالفنون» شاهد گشایش آن باشد چه رسد به بنیاد نهادن نوع جدیدی از سلطنت به نام «استبداد منور» بیش از چهل واندی سال طول کشید که این اصطلاحات وارد ایران آن هم در سطحی محدود از طبقات اجتماعی گردید. ایجاد شکل جدید سلطنت در چارچوب نظام ایلی واپس مانده قاجار، با درباری با نفوذ و تسلط سیاسی و اقتصادی بزرگترین نیروهای نظامی و اقتصادی عصر (انگلستان و روسیه که از مخالفان سخت امیر بودند و انجام اقدامات مقطعی، هرگز نمی‌توانست حتی در سطحی کاملاً محدود عمل نماید).

ج) درست است که امیرکبیر در اندیشه تجدد قدرت مطلقه شاه بوده است اما این به هیچ وجه به معنای کاستن ظرفیت‌های سیاسی و اقتداگرایی و تمرکز گرایی در نظام سیاسی در مقابل مردم، نبوده است وی حتی به این نکته اشاره کرده است که: «خیال کنسلیطوسیون داشتم، مجالم ندادند»^۱.

اما در همین جا، باید توضیحی کوتاه ارائه گردد. آشنایی امیرکبیر با پدیده‌ای به نام «کنسلیطوسیون» در دوره ماموریت سیاسی وی در چند سالی که در عثمانی اقامت داشته برای انعقاد قرارداد «ارزته‌الروم» بر می‌گردد. تعریفی که برای Constitution در عثمانی وجود داشته خود به مسئله «تنظیمات» دولت عثمانی و برداشت خاص آنها از این معنای مدرن اروپایی بوده و با مسئله تفکیک قوا و سلطنت مشروطه و ... که در ممالکی چون فرانسه و انگلستان رایج بوده تفاوت بسیار دارد.

۱. فریدون آدمیت و هما ناطق، افکار سیاسی - اجتماعی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، تهران، آگاه، ۱۳۵۶، ص ۲۳۳

طرفه آن که، آن چه در ذهن امیرکبیر از Constitution نقش بسته، محدودیت قدرت مطلقه شاه و قطع دست درباریان که تعدادی روز افزون بودند و قطع نفوذ دول خارجی بوده است. این معنی از مکتوبات امیر به نیکی بر می آید.^۲

(د) نکته دیگر که بسیار بسیار مهم است. «مسئله سیاسی» امیرکبیر در طرح «اصلاحات» یا به تعبیر آن روز «نظم تقی‌خانی» مسئله ضعف و پریشانی و نفوذ غیرقابل حد و عصر دول روس و انگلیس در ایران بود. بنابر این، باز هم صورت مسئله برگرفته از نیازی بود که پی‌آمد جنگ‌های ایران و روس، در بین مصلحان ایرانی پدید آمد، یعنی، حفظ تمامیت ارضی، رسیدن به مرتبه علمی دول پیشرفته، اقتدار نظامی و رفاهیت عامه مردم به نظر می‌آید، بیش از آن چه که باید به اقدامات امیرکبیر، شکل سیاسی داده شده است.

در حالی که در مقایسه به اقدامات اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و نظامی اگر نگوئیم که اصلاحات سیاسی کمتر نبوده سخنی به گزاف نگفته‌ایم. این نکته را در محوربندی اصلاحات و اقدامات امیرکبیر روشن خواهیم ساخت.

میرزا تقی‌خان امیر نظام، پس از سیزده سال از مرگ قائم مقام، یعنی در ۱۲۶۴ ق (۱۸۴۸ م) به صدارت عظمای سلسله قاجار رسید. درست در هنگامه‌ای که اندیشمندانی در حوزه اندیشه فلسفی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پا به منصفه ظهور گذاشتند که برخی از آنان منشاء اثر تحولات شگرفی در طول قرن نوزدهم و بیستم گردیدند و برخی حتی آثار به منابع کلاسیک در سیر اندیشه فلسفی و سیاسی تبدیل گردید، افرادی چون، کارل مارکس، اسپنسر، آگوست کنت، نیچه، میشلن، ولتر، روسو، هگل و کانت. این اندیشمندان، حوزه‌ای را در اندیشه بشری ایجاد کردند، که تسلط اندیشگی غرب را کاملاً قطعی می‌ساخت جریان فکری که برگرفته از سنت فلسفی مغرب زمین، محوریت کامل را برعهده گرفت.

۲. برای آگاهی بیشتر رک: رساله نوادرالمسیر، تصحیح آل داود، تهران، نشر تاریخ ...

اما جریان مسلط بر اندیشه اصلاح و اصلاح‌طلبی، مسائل اقتصادی و نظامی بود و بیش از نیم قرن از دوران امیرکبیر گذشت تا تراوشات فکری اروپایی از طریق ترجمه آثار، اعزام محصل و مطبوعات و به ایران وارد شود. برای دریافتن محورهای برنامه امیرکبیر به اختصار به آن اشاره می‌شود:

(۱) مسایل، امور فرهنگی و اقتصادی:

از آن جایی که انگیزه در تعامل تنگاتنگ با یکدیگرند و اساساً جنس نیاز، پدیدآورنده نوع فعالیت‌ها و اقدامات انسان‌ها بوده است. بنابر این اصل، در حوزه رفتار سیاسی مصلحان سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، نیز پاسخ به نیازهای نخستین جامعه در چارچوب طرح اصلاحی امری منطقی تلقی می‌گردد. همانطور که اشاره گردید «گفتمان مسلط» در طول دوره قاجار و مشروطه و حتی پس از آن، «گفتمان همپایگی اقتصادی و نظامی» با فرنگ (اروپا) بوده است. امری که درباره قائم مقام وجود داشت یعنی توجه به امور اقتصادی و نظامی – درباره امیرکبیر نیز صادق است.

هیچ یک از مصلحانی که نام بردیم به تمامی دریافتند که پیشرفت و توسعه صنعتی در غرب با قالب‌های اجتماعی خاص همراه بوده است.

از طرفی، خلاصه کردن «سعادت و رفاهیت» تنها در چارچوب مسائل اقتصادی زیان‌هایی در بر داشت که به آن در بخش تحلیل‌های «فراگفتمانی» اشاره خواهد رفت. امیر بسیار بیشتر و دقیق‌تر از قائم مقام به مسائل اقتصادی غرب آشنایی داشت که سوغات حضورش در ارزته الروم بود (ترکیه). اشاره به واژه‌های تخصصی «پلیکالیکانامی» که لفظ فرانسه «اقتصاد سیاسی است، اشاره‌ای است به این موضوع و طرح ایجاد» دارالفنون که درباره‌اش به شاه می‌نویسد:

«در امر مدرسه دقت زیاد لازم است، آدم خیلی معقول و متشخص می‌خواهد که سر رشته از هر چیز فرنگی و ایرانی داشته باشد^۱» اما نکته‌ای که مورخان و اندیشمندان تاریخ اندیشه اصلاحی به آن توجه نکرده‌اند، اینست که امیرکبیر، همانند قائم مقام، در

۱. رساله نوادر الامیر، همان

مقام و موقعیت «منفعل» در برابر اقتصاد و صنعت فرنگ قرار داشتند. در اندیشه بهترین افراد مصلح، صرف رسیدن به آن چه فرنگ است. کافی و بسنده بود، برخی می‌گفتند که به تمامی بایستی «فرنگی» شد آنان که دارای روحیه «وطن‌گرایی» بودند در نهایت در مقام تلفیق بین «ایران و فرنگ» بودند اینان مطلقاً در نیافته بودند که جوهره پیشرفت آن جوامع در چارچوب تحولات پیوسته در سنت فکری و فلسفی آن جوامع است.

اما صرف «هماندسازی» برای هر مصلح سیاسی، بسنده می‌نمود. دکتر آدمیت در این باره چنین اظهار نظر می‌نماید: «در این که امیر از پیشرفت صنعت مغرب آگاه بود تردیدی نیست. اما درست نمی‌دانیم که تا چه اندازه برخورد کرده بود که نیروی تحرک مغرب‌زاده صنعت آن بود و همان عامل اجتماعی گردید. به هر حال از نوشته‌ها و گفت و گوی امیر با سفیر انگلستان نمایان است که برای فنون غربی ارزش بسزایی قایل است به تأثیر اقتصادی آن پی‌برده بود و یکی از موارد مهم برنامه او در ترقی ایران ایجاد صنایع جدید است^۱» این امر در روزنامه وقایع اتفاقیه نیز مشهود است که:

«اولیای دولت علیه اهتمام بسیار دارند که صنایع بدیعۀ ممالک محرومه رونق تمام یابد» یا این که «رعایا دولت دانسته‌اند که اولیای دولت ... در ایجاد و احداث صنایع بدیعه اهتمام دارند، هر یک در خور قابلیت خویش به اکتساب و احداث صنایع تازه طالب و راغب‌اند^۲».

طرح امیرکبیر درباره صنعت ایران، شامل استخراج معدن (صدور فرمان آزادی استخراج معدن برای اتباع ایرانی). ایجاد کارخانه‌های پارچه بافی، شکرریزی چینی و بلورسازی، کاغذسازی، چدن ریزی و فلز کاری و ...، استخدام استادان فنی از انگلیس یا پروس، فرستادن صنعت‌کاران به روسیه، خرید کارخانه از فرنگ و حمایت محصولات داخلی، بود.

دکتر آدمیت در این زمینه چنین اظهار نظر می‌کند:

۱. فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، تهران، خوارزمی، ص ۳۸۵

۲. وقایع اتفاقیه شماره‌های ۱ و ۲۱

«سیاست ترقی اقتصادی امیر بر پایه ایجاد صنعت جدید و پیشرفت کشاورزی و توسعه بازرگانی داخلی و خارجی بنا شده بود که در نظام اقتصادی کشاورزی عقب افتاده سر می‌کرد. از صنعت جدید بی‌بهره مانده، ذخیره طلای آن به خارج روان بود و مصرف‌کننده کالای بی‌مصرف فرنگی بود. چنین جامعه‌ای تازه می‌خواست جلو سیر تنزل اقتصادی خود را ببندد ... سیاست اقتصادی امیر پرداخته همین عناصر بود و مجموعه آنها، تحرک تازه‌ای به اقتصاد ایران بخشید از این نظر میرزا تقی‌خان نماینده طبقه متوسطی بود که تازه می‌خواست در ایران به‌وجود آید»^۱.

اما نکته‌ای که کمتر به آن اشاره شده (حتی در کتاب نسبتاً جامع «امیر کبیر و ایران»، آسیب‌شناسی این نحو از اصلاحات اقتصادی امیر است که تا میزان قابل توجهی درباره برنامه اقتصادی سایر «مصلحان سیاسی» در ایران مشترک است که عبارتند از:

(الف) برنامه‌ها و اقدامات مصلحان همواره در یک سو و در سوی دیگر فقدان زمینه‌های اقتصادی واجتماعی برای اجرای این سیاست‌ها بوده است. شکافی که هرگز در ایران ترمیم نگردید. در ایران قرن نوزدهم، اگر دقیق‌ترین و جامع‌ترین برنامه‌های اقتصادی نیز نگاشته می‌شد و اگر فرض کنیم که تمام ارکان دولت و شاه هم با آن موافق بودند، اما فقدان زیر ساخت اقتصادی، هر اقدامی را عقیم می‌ساخت.

(ب) امیرکبیر چون در حوزه اقتصادی، میدان عمل وسیعی نداشت و از طرفی با کسر بودجه بسیاری رو به رو بود که از راه ترقی‌گُند و قطبی اقتصاد ملی، امکان جبران وجود نداشت، لاجرم، دست به اقدامات اقتصادی و مالی در چارچوب نظام و ساختار حکومت و دربار می‌زد. نمونه آن، قطع عایدی و مستمری درباریان و حتی شاه و ... بود که به نوع خود به تشویش سیاسی و تشکل درباریان و سایر عناصر بر علیه آن بود.

(ج) فقدان نیروی انسانی ماهر و صنعت‌گر بود امیر، درصدد بود که با ایجاد دارالفنون بر آن فایق آید، اما، یک مجتمع آموزشی کجا می‌توانست در برابر آن همه عقب‌افتادگی اقتصادی، راه‌گشای نهایی باشد.

۱. ادمیت، همان، همان صفحه

د) لازمه صنعتی شدن نگرشی همه جانبه به ابعاد مختلف فعالیت انسان در جامعه است و اگر این امر حاصل نشود امکان فعال کردن آدمی و صنعتی کردن او وجود ندارد. صنعت باید در تمامیت روابط اجتماعی تعریف گردد. با نگاهی به پیشینه تاریخی ایرانیان و میزان قرار داشتن آنها در سطح عمیق عقب افتادگی اجتماعی و فرهنگی به دشواری بنیاد اقتصاد ملی پی می‌بریم.

ه) دول روس و انگلستان که قدرت‌های قاهره آن روزگار بودند، بسیار با صنعتی شدن و پا گرفتن اقتصاد ملی در ایران مخالفت داشتند زیرا در دوره تاریخ اقتصادی آن عصر که در سیطره «کلینالیسم» و «مرکانتلیسم» قرار داشت تحمل هر اقدامی اقتصادی از سوی حکومت‌ها، ناممکن بود و همین امر باعث ایجاد تنش‌های سیاسی بسیار می‌گردید. اکنون به مسئله اصلاحات سیاسی امیرکبیر می‌پردازیم، علت طرح نخستین مسائل اقتصادی، برگرفته از اهمیتی بود که در این دوره خاص بر مناسبات سیاسی و به دنبال آن هر گونه اصلاح سیاسی در ایران می‌گذارد.

اکنون به روند اصلاحات سیاسی در ساختار حکومت و مناسبات در روابط با دول خارجی می‌پردازیم و به اختصار محورهای اساسی آن را به تحلیل می‌نشینیم:

الف) امیرکبیر، نخستین مصلح سیاسی در تاریخ معاصر ایران است که به عنوان یکی از دست‌اندرکاران سیاسی دارای برنامه مکتوب برای به سرانجام رسانیدن مکنونات ذهنی خود بود. ذهنیات امیرکبیر در «کتابچه خیالات اتابکی» منعکس شده است. همچنین از نامه‌ها و مکتوبات وی به خوبی بر می‌آید، آنچه پیرامون اصلاحات در نظر داشته، بسیار گسترده‌تر و عمیق‌تر از اصلاحات قائم مقام بوده است.^۱

وی معتقد بود و گفت: «... در ممالک انگلیس جمیع ملل و همه مذاهب به قوانین ولایتی، در محافظه همه مساوی می‌باشند، آنها املاکشان و ادیان‌شان در کمال رفاهیت می‌باشد»^۲ و به گفته وزیر مختار انگلستان که گفته بود: امیر نظام در امور سیاسی اروپا

۱. رساله نوادر الامیر، همان

۲. آدمیت، همان ص ۲۱۵

و بنیادهای اجتماعی فرنگستان آگاهی داشت^۱».

از طرفی دیگر مسافرت‌های امیرکبیر به عثمانی و روسیه، او را تا حدود بسیاری با مفهوم «دولت» به تعبیر اروپایی آشنا کرده بود. لیدی شیل در این باره می‌گوید که: «میرزا تقی‌خان همواره در خصوص «سیستم حکومت» کشورهای ژرمنی با اروپاییان گفت و گوی داشت^۲». در واقع امیرکبیر، با آگاهی و دانش به سمت ایجاد دولت به سبک اروپایی گرایش داشت و حکومت بر پایه اصول را در نظر می‌گرفت. امیر بخوبی از آسیب‌ها و کاستی‌ها ساختار سیاسی حکومت قاجار آگاه بود. وی در نامه‌ای به وزیرای مختار انگلیس و روس می‌نویسد:

«..... رسم مشورت‌خانه الی الان در ایران معمول نیست که اول وزراء مشاوره نمایند و حکم سلاطین در ثانی صادر شود^۳» نکته‌ای که دکتر آدمیت با ظرافت ذهن به آن اشاره می‌کند، تفسیر دقیق و مورخانه از این نامه است که «مفهوم» «مشاوره» هیات وزراء را دقیقاً به عنوان یک بنیاد سیاست غربی و در ربط دولت منتظم به کاربرده است. نه به معنی آنچه در آئین کلاسیک سیاست ایرانی شناخته شده بود. تفاوت معنی «مشورت» در فلسفه سیاسی جدید و در سنت حکومت ایرانی، برای امیر روشن بود به دلیل این که او خود رسم کنکاش را به کار می‌بست و عنصر مهم سیاست او بود^۴. بنابر این برداشت امیر را می‌توانیم با توجه به شرایط آن روزگار، می‌توانیم تلقی عمیقی از ساختار سیاسی «دولت» بدانیم.

این امر در تاریخ ایران تا دوره امیر، کاملاً بی‌سابقه است و این نخستین بار است که «دولت اروپایی» یا به تعبیر دیگر یک «ساختار سیاسی غیرخودی» شکل می‌گیرد. اما باید در نظر داشت که این برداشت و اساساً این طرز تفکر، نه تنها بر آمده از جریانی فکری، اجتماعی و سیاسی نبود بلکه صرفاً محدود به شخص صدراعظم می‌گشت. یکی

۱. اسناد وزارت خارجه انگلستان ۶۰/۱۶۴ نامه شیل به پالمرستون ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱

2. Sheil, lady: Glimpses of life and manner in persia, Landon, 1856, p 201.

۳. نامه امیرکبیر برگرفته از: آدمیت، همان، ص ۲۲۴

۴. همان پیشین

از عوامل عقیم ماندن اصلاحات سیاسی امیرکبیر همین نکته است که اصلاحات در ایران کاملاً متکی به اشخاص و افراد است که در پی خود هیچ جریان، تشکل یا حتی گروه‌های همفکر وجود ندارد و همین نکته باعث می‌گردد که با شدت یا ضعف ساختار سیاسی یا قدرت شخصی، روند اصلاحات پر شتاب یا متوقف گردد و از آن جایی که طراح اصلاحات هم خود، از دست‌اندرکاران حکومت و همواره مورد تهدید قدرت قاهره «شاه» قرار دارد، در می‌یابیم که اصولاً، طی مراحل اصلاحات سیاسی در ایران تا چه حد آسیب‌پذیر است.

ب) نقش دولت‌های انگلستان و روسیه را نمی‌توان در تمامی مراحل شکل‌گیری و اجرای اصلاحات سیاسی امیر نادیده گرفت روس‌ها بسیار بیشتر از انگلستان با هر گونه فکر اصلاح گرایانه در ایران مخالفت داشتند. در دوره معاصر، به دلیل ضعف ساختارهای سیاسی و کاستی‌های دولت‌ها، همواره قدرت‌های خارجی نقش تعیین‌کننده داشته‌اند، در دوره امیر، بخصوص پس از انعقاد قراردادهای «گلستان» و «ترکمانچای» نفوذ روسیه در ایران بسیار عمیق بود و انگلستان در پی تجارت منطقه‌ای خود و حفظ حریم هندوستان، هر گونه حرکت سیاسی را در ایران دنبال می‌نمود.

این تأثیرپذیری تنها مربوط به ایران نبود. اصولاً پس از پشت سر گذاشتن انقلاب صنعتی در اروپا و سیر صعودی اقتدارگرایی و چیرگی اندیشه سلطه‌گری و کلینانیسم، مرکز نقل قدرت سیاسی، که روزگاری در مشرق بود به غرب انتقال یافت. بدون در نظر گرفتن این تحلیل، ارائه طرحی تاریخی و سیاسی از رویدادهای ایران و از جمله، جریان نوسازی و اصلاحات در ایران ناکامل خواهد بود.

امیرکبیر و مصلحانی که از پس وی آمدند: در برابر جریان بسیار نیرومندی قرار داشتند و آن قدرت بازدارند بیگانه بود که برای مقابله با آن، مقدرات و ممکنات بسیاری ضروری می‌نمود که از آن جمله‌اند:

- همیاری ملی با هدفمندی‌ها و راهبردهای دقیق سیاسی
- زیر ساخت‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر فرهنگ اجتماعی بومی
- ساختار سیاسی نظام‌مند و منطبق با واقعیات روز

- انطباق و سازگاری طرح‌های اصلاحی ارائه شده با بنیادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی.

- مجال و فرصت سیاسی در عرصه مناسبات روابط بین‌الملل

- استمرار و تداوم برنامه اصلاحات بر پایه توسعه سازگار و همه‌جانبه سیاسی و اقتصادی

- وجود ساخت تئوریک سیاسی و اساساً فرهنگ سیاسی در سطح حکومت و مردم. اینها، هیچ یک «اگر»های تاریخ نیستند. فرصتهایی است که ایران یا از دست داده بود یا اصلاً به دست نیاورد.

اصلاحات در دوره امیرکبیر حتی به لحاظ زمانی از برنامه «اصلاحی» «میجی» در ژاپن مقدم‌تر بود. اما این کشور، جغرافیا، فرهنگ، ساختار سیاسی و اجتماعی آن به گونه‌ای بود که تحمل برنامه‌های اصلاح سیاسی و اقتصادی را داشت.

ج) از عملکرد، نوشته و گفته‌های امیرکبیر چنین بر می‌آید که وی نه برداشت خاصی از «دولت منتظم» داشته است. در فرض دولت منتظم، عنصر سیاسی، توزیع قدرت و مسئولیت اجرایی بوده است. به گفته آدمیت:

«امیر تمرکز قدرت را در دستگاه صدارت بر اثر ضروریات سیاسی زمان و نتیجه آشفته‌گی کارها در دوره فترت می‌دانست و گرنه با قبضه کردن تمام قدرت اجرایی موافق نبوده و آن را حالتی موقتی می‌شمرد» دلیلی که می‌آورد تصریح خود امیر در این باره است که:

«همین که امور دولت منظم گردید به تأسیس وزارتخانه‌ها و تقسیم کار دست خواهد برد»^۱. در ضمن گفته وزیر مختار انگلیس این موضوع را تصریح می‌کند که «امیر نظام خود به خطر هوشیار است که در اصول سلطنت مطلقه وضع صدراعظم همواره در معرض خود کامگی و هوس پادشاه قرار دارد»^۲ و یا در جایی دیگر به امیر می‌نویسد:

۱. آدمیت، همان، ص ۲۲۶

۲. اسناد وزارت خارجه انگلیس، ۶۰/۱۴۷، گزارش استیونس راجع به ملاقات امیر نظام، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹

«دوستدار خود می‌داند که منظور باطنی آن جناب است که قواعد نیک مردم ایران را ترقی دهند و قواعد ظلم و تعدی و اجحاف را از میان آنها و حکام برطرف سازند»^۱.
با بررسی برنامه‌های سیاسی امیر محورهای اصلی که وی به عنوان دولت منتظم نام می‌برد را می‌توان بر شمرد:

۱. تعدیل «سلطنت مطلقه»

امیر کبیر همواره درصدد بود که به گونه‌ای ساختار حکومت را تغییر دهد که ارادهٔ یک فرد بر همه چیز فائق نباشد.

۲. توزیع قدرت در دستگاه صدارت از طریق ایجاد وزارتخانه‌های مختلف و تقسیم کار و مسئولیت در میان وزیران.

۳. اجرای «حقوق ثابت»

امیرکبیر به گفته اطرافیان و سفرای روس و انگلیس، حتی در اوج قدرت صدارت خود، به خطر خود کامگی شاه جوان آگاه بود.

اما هیچ یک از مواردی که برشمردیم، عملاً امکان اجرا نداشت و هر سه این موارد حتی در حداقل‌های خود هم ممکن نشد. عقیم ماندن این سه برنامه به عوامل و دلایل بسیاری بستگی دارد که از آن جمله‌اند:

(۱) برای تعدیل سلطنت مطلقه و قدرت فائده‌ای که «شاه» در اختیار خود داشت، امیر از کمترین ابزار و اهرم لازم برخوردار بود وی سعی می‌کرد فقدان این ضعف را با استفاده از گذشته و اعتبار خود به عنوان آموزگار و آموزنده شاه و خدمات خود در به سلطنت رساندن وی، شاه را در مسیر اصلاحات خود قرار دهد. از مکالمات شاه و امیر، کاملاً بر می‌آید که امیر دائماً به گذشته، خدمات خود اشاره کرده با لحن آموزگاری، مسائل سیاسی را به شاه تفهیم می‌نمود.

ناگفته پیداست که چنین وضعیتی در بستر، نظام سلطنتی مستبد تا چه حد شکننده و آسیب‌پذیر است.

۱. اسناد وزارت خارجه انگلیس، ۶۰/۱۵۳

۲) امیر اگر صدراعظم کشوری بود که حتی برخی از نهادهای حکومتی به سبک جدید وجود داشتند، می‌توانست برنامه‌های خود را عملی سازد، اما امیر در نظام سلطنتی قاجار که بر نظام ایللیاتی مبتنی بود، صدارت می‌نمود. در نظام ایللیاتی صدراعظم و دستگاه دیوان سالاری، به عنوان «نوکران» روسای ایل و سلسله قلمداد شده که وظیفه «دبیری» و رتق و فتق امور اداری و سیاسی را دارند و هرگز، آن را نه تنها یک نهاد مستقل در بدنه سیاسی ایل نمی‌پذیرفتند. بلکه حتی آن را در چارچوب نظام ایلی، خارج از تصمیم‌گیری‌های سیاسی قرار می‌دادند و در نهایت خود را «حاکم» و تعیین‌کننده می‌دانستند. این وضع درباره ایل و درباره، عریض و طول و لبریز از شاهزادگان ریز و درشت صدق می‌کرد. امیر در چارچوب حکومتی فعالیت می‌نمود که ضابطه ایلی بر آن حکم‌فرما بود و تحمل و فهم مفهوم «دولت» را به سبک جدید نداشت.

علت آن بود که «دولت» در مفهوم جدید خود و بر اساس دیدگاه نظریه‌پردازان سیاسی آن دوره، دارای شرایط و ممکنات خاصی بود که اساساً هیچ سنخیتی با نظام ایلی نداشت.

۳) دولت‌های خارجی که نفع خود را در شکل سنتی سلطنت قاجار می‌دیدند، به هیچ وجه با تعدیل و تقسیم قدرت و در نهادینه شدن آن در ایران موافق نبودند، چه در آن صورت، می‌بایست برای گرفتن امتیازات گوناگون و اجرای سیاست‌های خود و عقد قراردادهای استعماری، با موانع سیاسی بسیاری رو به رو می‌شدند، ارباب و تطمیع شاهزادگان و ایل قاجار و شاه، بسیار امری ساده بود تا طرف شدن با نهادهای سیاسی منسجم و دولتی «منتظم»، بنابر این سخت‌ترین مخالفت‌ها، از سوی آنان در مقابل امیرکبیر، چهره بست.

۴) پدیده تعدیل قدرت به لحاظ فرهنگ سیاسی و باورهای اجتماعی آن روزگار که شاه را سایه خداوند دانسته و برای او شأن «ضل‌اللهی» و «خلیقه‌اللهی» قائل بودند، تا حدود بسیاری در ابهام قرار داشت. بنابر این امیر برای اجرای این سیاست خود، حتی در میان مردم هم، هوادارانی فهیم نداشت و تعلق خاطر توده‌ای از مردم به امیر نه از سر

فهم درک برنامه‌های سیاسی وی، بلکه برای انتظام و امنیت امور و کم کردن فشار استبداد بود.

مواردی که بر شمردیم در مورد توزیع قدرت در دستگاه صدارت و ایجاد وزارتخانه‌ای مختلف و تقسیم کار و مسئولیت بین وزیران هم صادق است و هم در اجرای «حقوق ثابت» برای مردم و دست‌اندرکاران سیاسی امیرکبیر برای این که اصلاحات خود را محدود و مربوط به دربار نسازد اقدامات گوناگونی نمود از جمله:

- ترجمه و تألیف کتاب دایره‌المعارف مانند «جهان نمای جدید»، که زیر نظر و به ابتکار امیر صورت گرفت. امیر دستور داده بود که کتب مختلف اروپایی ترجمه شده و در اختیار عموم قرار گیرد. به عنوان مثال در این کتاب می‌خوانیم که:

«..... در فرانسه طریق سلوک پادشاه با رعیت با قانون آزادی است، چنانکه در ایام پیشین قرار داده‌اند، امحال نیز همان قاعده معمول است، نه پادشاه زیاد از آن دست تپاول بر رعیت تواند دراز کرد و نه رعیت از آن قرار قدیم قاعده دیگر تواند آغاز نمود».

این کتاب نخستین اثر فارسی است که اطلاعات عمومی بسیار دقیقی از کشورهای جهان حتی جزایر دور افتاده و آمار ارقام و احصائیه آنان را نشان می‌دهد. مواردی که در این کتاب به آن اشاره شده عبارتند از:

- اموال طبیعی و تاریخی و اقتصادی و سیاسی کشورها ؛
- جدول مالیات و امور اقتصادی ؛
- سرشماری جمعیت و چگونگی آن ؛
- مصنوعات و منسوجات و واردات و صادرات ؛
- نظامات لشکری و نظامی اعم از زمینی و دریایی ؛
- مدرسه و کتابخانه و نظام آموزشی ؛
- «دارالشفاء» و مراکز درمانی ؛
- «موزه» ؛

- «تماشاخانه» ؛
 - «مجمع صنایع» ؛
 - «نقاشخانه» ؛
 - بانک ؛
 - «کاغذ اخبار» که همان روزنامه باشد ؛
 - «محبس جوانان» ؛
 - «پارلمنت» که توضیح درباره نظام پارلمانی کشورهایی اروپایی بوده است ؛
 - شورای عامه ؛
 - «وکالای مملکت» ؛
 - «جمهوری» ؛
 - «آکادمیا» ؛
 - کنفدراسیون ؛
 - ملت «به معنی فرهنگ سیاسی غربی و نه به مفهوم دینی اسلامی ؛
 - مجلس شورای اعظم «پارلمان»^۱.
- از ترجمه و به کار بردن این مفاهیم نوین بخوبی بر می آید که امیر چه در سر داشته است. در واقع می توان چنین نتیجه گرفت که ورود مفاهیم به سبک و سیاق غربی نخستین بار از سوی امیرکبیر صورت گرفته و این نخستین سنگ بنای ایجاد فرهنگ سیاسی جدید در ساختار حکومتی و جامعه ایران می باشد.
- باید در نظر داشت امثال این نوشته ها گرچه در سطح بسیار محدودی توزیع و ارائه می گردید و در واقع منشاء آن حکومتی و خوانندگان آن هم به واسطه سطح بیسوادی عامی که وجود داشت نوعاً از برخی درباریان تجاوز نمی کرد، اما نفس این عمل و انتشار، ترجمه و تألیف کتاب هایی از این دست چندی بعد، تبدیل به نهضتی گردید که حاصل آن صدها رساله، کتاب و نشریه بود که محصول آن پدید آمدن جریان فکری مشروطه طلبی و تهدید قدرت استبداد گردید.

۱. آدمیت، همان، ص ۱۸۶، نیز، علی رضاقلی، همان، صفحه ۱۱۶

در اینجا می‌بایست به نکته‌ای اشاره شود که در منابع و تحلیل‌های موجود به آن اشاره نگردیده است و آن مسئله اصلاحات و «مردم عامه» است.

جامعه‌ای که اجزای تشکیل‌دهنده آن رفتار متقابل اجتماعی مردم است که در عین حال هم از جغرافیای محیط شکل می‌پذیرد و هم روح حاکم آن از نظر فرهنگی حاصل قرن‌ها تغییر و تحول در گذشته است، ضمن این که افکار با ساختمان جامعه انطباق کامل دارد در عین حال این قدرت را دارند که قالب‌های جدید بیافرینند، در ضمن از ساختار مادی جامعه شکل می‌پذیرد. مردم در مسئله اصلاحات سیاسی دوره امیرکبیر گرچه واکنش خاصی از خود بروز ندادند و مخالفتی با او نکردند، اما هیچ گونه حمایت مردمی نیز از او صورت نگرفت.

این مردم که بودند: از کاسب، تاجر، نظامی، روحانی و تشکیل شده بود به دیگر سخن، قدرت سیاسی ایران که قدرت ساخت یافته است از متن و بطن جامعه توسط خود مردم رویانده شده و خود این مردم نیز قربانی همین سازو کار به ظاهر ساده اما پیچیده می‌شوند.

این سازو کار (مکانیسم) را می‌توان به «دیالکتیک استبداد» تعبیر نمود. یک طرف فروانروایان و حاکمان سیاسی هستند که خود بر کشیده و بر آمده از «فرمانبرداران» اند و از سوی دیگر «فرمانروایان» هستند که تنها در دایره‌ای خاص می‌توانند دارای تحرک سیاسی باشند. مصداق این سخن به روشنی در قضیه «تنباکو» و امتیاز رژی، مشخص و آشکار می‌گردد. ناصرالدین‌شاه در هنگامه‌ای که در اوج قدرت سیاسی بود از سوی مردم و هیجان عمومی بر آمده از سوی روحانیون، درباره اعطای امتیاز تنباکو، تهدید قدرت می‌شود، و وادار می‌شود که امتیازنامه را با پرداخت خسارتی هنگفت پس دهد.

باید در نظر داشت در برخورد با مسئله اصلاحات سیاسی از سوی قائم‌مقام فراهانی و میرزا تقی‌خان امیرکبیر، مردم نه ناسازگار بودند و نه کاملاً سازگار، در واقع حیات جمعی روح و جامعه ایرانی در دفاع از این مصلحان و حمایت و پیشبرد آنان نتوانستند، یا اساساً نمی‌خواستند یا نفس این اصلاحات را درک نکرده بودند و برخوردهای آنان نوعاً به

صورت عاطفی و منفعل بوده است. مردم اساساً، آرمان‌گرا، عاطفی و گذشته‌گرا بودند یا این که انگیزه‌های ایلی و قومی بر رفتار خردمندانه سیاسی آنها چیرگی تمام داشته است. زیرا جامعه ایران دارای نظامی ایلیاتی و فرهنگی مذهبی - سنتی بوده و همین امر بر پیچیدگی کنش‌های سیاسی در ایران افزوده است.

در واقع اگر هم حرکت‌های اعتراضی و اصلاح‌طلب از سوی مردم در آن روزگار پدیدار می‌گشت به این ترتیب بوده است که نسبت به قدرت سیاسی رفتاری «انفعالی» در پیش می‌گرفتند، از این رو، قدرت سیاسی و حاکمان وقت و خصوصاً صدراعظم‌ها که از حمایت داخلی برخوردار نبودند به سوی قدرت‌های خارج از حوزه مرکزی قدرت داخلی، گرایش پیدا می‌نمودند. به دیگر سخن، این ضرورت و نیازهای بنیادین جامعه ایران نبود که امثال امیرکبیر یا قائم مقام را بر می‌کشید بلکه این شرایط سیاسی داخلی و تغییر در موازنه‌های قدرت سیاسی در روابط بین‌الملل بوده است. می‌توان چنین تحلیل نمود که اگر شرایط خاص سیاسی و اجتماعی در داخل و شرایط و موازنه‌های و معادلات خاص روسیه و انگلستان نبود اصلاً، ناصرالدین میرزا، ناصرالدین شاه نمی‌گردید تا با خود امیرکبیر را برآورد.

همچنان که اگر همین موازنه‌ها و معادلات سیاسی در روزگار فتح‌علی‌شاه نبود، امکان روی کار آمدن قائم مقام نیز سالبه به انتفاع موضوع می‌گردید.

البته همین افراد هم وقتی روی کار آمدند، از حمایت‌های مردمی بر خوردار نگشتند، و به تنهایی و با کمک چند نفر از نزدیکان و محرمان برنامه‌های خود را پیش می‌بردند. اساساً در ایران مردم، در هیچ دوره‌ای، حاکمیت را از آن خود ندانسته و همواره شکاف عمیقی بین مردم و دولت وجود داشته و دارد. امیرکبیر در شرایط خاص سیاسی داخلی و بین‌المللی روی کار آمد، تحرک، پویایی و فعالیت اجتماعی جامعه ایران به سوی رشد و تعالی و توسعه نبود که ضرورت و نیازی به برکشیدن امیرکبیر داشته است. به دیگر سخن، منازعات سیاسی جهت برگزیدن سران حکومت و اجرای سیاست‌های خاص برای حفظ و توسعه منافع ملی نبود که امیرکبیر را بر سر کار آورده باشد. هر چه بود حرکت‌هایی در بالاترین رأس هرم سیاسی قدرت در ایران صورت گرفت و مردم در

پائین‌ترین سطح از این هرم با این تغییرات غریبه و بی‌تفاوت بودند. خود امیر می‌نویسد درباره غوغای تبریز و شورش مردم بر علیه حکومت وی می‌نویسد:

«حال و روز این غلام بیچاره را ببینید که از دست این زن و مردها چه می‌کشم آن طبقه آن قدر به بی‌قاعدگی خو گرفته بودند که وضع هر قاعده ای را تهدیدی به نفع خویش می‌شناختند، چیزی که در میان نبود نفع عموم بود دشمن از برای این غلام از زن و مرد بسیار است»^۱.

یا در جایی دیگر امیرکبیر در پاسخ به لیدی شیل (از وابستگان سیاسی سفارت انگلیس در تهران) می‌نویسد:

«در ملت ایران نشانه‌ای از وطن پرستی یا ملیت به جای نمانده، قدرت دین هم که تا امروز جای ملیت را گرفته بود، رو به سستی نهاده، قدرت دولت هم بسیار محدود است و همه مردم نیز خواهان تحولی هستند در عین حال ایرانیان اشتیاق غربی پیدا کرده‌اند که خود را به دولت‌های اجنبی نزدیک گردانند ...»^۲

و شیل پس از این نامه در خاطراتش می‌نویسد:

«چیزی که در این مملکت وجود ندارد شرف، حیثیت، ایمان و حق‌شناسی است. سودپرستی و طمع‌ورزی حاکم بر همه چیز است و انگیزه‌های آنی و هوس و نیرنگ و افسون بر این جامعه مستولی است».

امیرکبیر نیک می‌دانست که به تنهایی نمی‌تواند در مقابل این همه فشارهای داخلی و خارجی مقاومت کند. وی در روزهای آخر به یکی از یارانش (میرزا یعقوب) گفته بود:

«راست می‌گویی، میرزا یعقوب، اما حرف در این است که بندگان شاهنشاهی با یک وجود تنها در مقابل این همه رخنه دردمندان سپر خواهند انداخت و لابداً به جهت آسودگی خودشان مرا قربانی خواهند کرد»^۳.

۱. رساله‌نوادر الامیر، همان، همان صفحه

۲. ادمیت، همان، ص ۴۲۰

۳. همان، پیشین، همان صفحه

در روزهای آخر چنان بر امیر سخت گرفته بودند که حتی نمی‌توانست به دیدن تنها حامی جوان خود یعنی ناصرالدین شاه برود، نیروهای خارجی و داخلی کاملاً یک دست و هماهنگ عمل می‌کردند، عاقبت به شاه چنین نوشت:

«چند کلمه عرض دارم، برای این است که هرزگی و نمای و شیطنت اهل این ملک را می‌شناسم از این رشته که به‌دست آنها افتاده دست نمی‌کشند و طوری خواهند کرد که این کار منظم را که کل دنیا از شدت حسد به مقام پریشانی بر آمدند، بالمره خراب و ضایع و همچنین که این غلام را خراب کردند، هم جمیع کارهای پخته را خام نمایند^۱».

این نوشته کاملاً می‌نمایاند که، خاصیت اصلاحات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تا موقعی که، اهرم قدرت سیاسی و نیروی آن باشد دوام و قوام خواهد یافت و به محض از میان رفتن و حتی ضعف قدرت موجود، اصلاحات، تمامی اقدامات نیز بر باد خواهد رفت.

اصلاحات امیر، متکی بر پشتیبانی شاه جوانی بود و چند نفر از یاران و اراده و سعی خود، که هیچ‌کدام از اینها نمی‌توانست، خواستگاه، پشتیبان یا مقوم حرکتی چنین دامنه‌دار در جامعه عقب مانده ایران در آن روزگار باشد.

امیر در آخرین نامه خود به شاه می‌نویسد:

چو آید به موئی توانش کشید چو برگشت زنجیرها بگسلد

باری معلوم است، مقدر آسمانی در تمامی کار این غلام است، زیرا از منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد، «اولاً از خدا مرگ می‌خواهم که این روزهای زیادتى را بینم، ثانیاً الحکم لله به قضای آسمانی و حکم پادشاهی حاضر، امر همایون مطاع».

با مرگ امیرکبیر، نه تنها اصلاحات وی دنبال نشد، بلکه برای ارائه خوش خدمتی و مراتب چاکری به ناصرالدین شاه، هرکس در گوشه‌ای علم مخالف و هرزگی با اقدامات

۱. رساله نوادرالامبر، ص ۴۱۰

امیر را بر افراشت. البته مورخینی همچون کاتب ناسخ التواریخ سعی نموده‌اند که قضیه امیرکبیر را کاملاً مسئله‌ای شخصی بین او و ناصرالدین شاه ارائه دهند.^۱

اما همین نکته که هیچکدام از اقدامات اصلاحی امیرکبیر، بر همان نسقی که او در نظر داشت دنبال نگردید، شاهدی بر این مدعاست، اگر چه «دارالفنون» و «روزنامه وقایع اتفاقیه» به فعالیت خود ادامه دادند. اما نه دارالفنون (حتی در دوره ناصرالدین شاه) آن مرکزی بود که امیر در نظر داشت و بارها گفته و نوشته بود و نه آن نشریه، نقش روزنامه و دارای نقش مطبوعاتی و اطلاع‌رسانی عامه را ایفا نمود.

شدت مخالفت با امیر و اصلاحاتش و بیم دولت‌های روس و انگلیس از سرآغاز درباره آن چنان بود که تا چندین سال هیچ احدی یارای مطرح کردن اصلاحات را در داخل نداشت. این بود که هسته‌های مخالف وضع و سیاست و ساختار حکومت ناصرالدین شاه، در خارج از ایران تشکیل گردید و روشنفکرانی در هند، ترکیه و اروپا پدیدار گشتند. و عصر اصلاحات سپهسالار آغاز گردید.

۱. لسان‌الملک سپهر، ناسیخ التواریخ

اصلاحات سیاسی در ایران از عصر سپهسالار تا مشروطیت

از پس مرگ امیرکبیر در ایران، ما شاهد سکوتی سنگین و رخوتی تمام در عرصه سیاسی و ساختار قدرت در ایران می‌باشیم. در هنگامه‌ای که دنیای غرب (فرنگ) در قرن نوزدهم پیشرفت هر روز شتابنده‌ای در زمینه‌های علمی، فرهنگی، اقتصادی و اندیشه سیاسی داشت. هرم سیاسی قدرت در ایران در کامل‌ترین شکل نظامی ایللیاتی متبلور بود. در دوره سلطنت ناصرالدین شاه قاجار (که آن را به سبب طولانی بودن آن که قریب پنجاه سال بود «عهد ناصری» می‌نامند) با وجود تماس‌های مستقیم ایرانیان و حتی دربار ایران و در رأس آن، شخص شاه، با غرب اروپا، کوچکترین جریان یا حرکت اصلاح طلب یا اقدامی در جهت بسط و تدوین دولت جدید منطبق با نیازهای روز پدید نیامد. ناصرالدین شاه، شخصاً سه بار از «فرنگستان» دیدن نمود و به کشورهای مهم اروپایی سفر نمود. که حاصل آن «روزنامه خاطرات» شخص وی بود که تنها به احوال شخصیه و گذران روز و اوصاف از فرنگ پرداخته و گاه در آن اشاره‌ای به پیشرفت محیرالعقول فرنگیان اشاره رفته است.

اما این همه، در نزد شاه قاجار، نه تنها تأثیری مثبت بر جای نگذاشت، بلکه می‌توان چنین تحلیل کرد که این سفر، تأثیری باز گونه بر «دماغ» شاه بر جای نهاد. می‌توان چنین ارزیابی نمود که:

- ناصرالدین شاه به فرنگ و پیشرفت‌های اقتصادی، اجتماعی و علمی آن، نه به دیده و شیوه الگو و نمونه برای ترقی کشورش که تنها، به عنوان، مکانی برای سیاحت، گردش و خوش‌گذرانی در نظر داشت. دیدن کارخانه‌ها و مراکز صنعتی، بیشتر اوراکسل و خسته می‌ساخت تا آن که به او انگیزه بدهد. در خاطراتش به سرعت از شرح دیدارهای رسمی، مذاکرات سیاسی، و بازدیدهای اقتصادی می‌گذرد و بیشتر به شرح عمارت‌ها، «زن‌های خوشگل» و «بدگل» می‌پردازد.

به هر تقدیر، رویکرد به هر مسئله در بازسازی و تکوین اندیشه‌های بعدی بسیار مؤثر خواهد بود و نباید از دربار قاجار با ساختار ایلی و شاه قاجار انتظار ثبت و کسب وجوه مختلف تمدن اروپایی را داشت.

- برخی از نمودهای تمدن فرنگ، نه تنها برای شاه و دربار ایران دارای جاذبه نبود بلکه به شدت آنان را نگران ساخته، بطوری که در گوشه گوشه روزنامه‌های خاطرات «شاه» و درباریان ایران بیم از رواج «بنیادهای غریبه» فرنگ و تباین آن با دیانت و ارکان «دولت علیه» در ایران مشاهده می‌شود.

«شاه» و درباریان با احتیاط بسیار به نظام‌های حکومتی اروپایی مانند جمهوری و مشروطه سلطنتی می‌نگریستند و حتی معتقد بودند که این‌ها نظام‌های بسیار خوبی است اما تنها برای ملیت و مملکت خود مناسب است و برای دولت «قدر قدرت قبله عالم» بسیار مضر است.

- به نکته‌ای حساس اشاره کردیم و آن جا افتادن اصطلاح به ظاهر چاپلوسانه ولی باطناً برخاسته از فرهنگ سیاسی عوام و درباریان ایران در عهد ناصری، یعنی «دولت قبله عالم» است. دولتی که خود را مدار کائنات و شکل حکومت خود را «ضل‌اللهی» می‌بیند، دیگر سایر اشکال حکومتی نه تنها، منشاء اثر در جهت «تغییر» و «اصلاحات» نمی‌بیند، بلکه آن را مضر بر احوال «دولت» و «رعیت» می‌انگارد.

به دیگر سخن، نوعی استغنا و بی‌نیازی از سوی دولت‌مداران ایرانی، همواره نسبت به هر گونه تغییر در سازمان سیاسی کشور و ساختمان دولت وجود داشته است.

ناصرالدین شاه، نخستین پادشاه ایرانی است که پایش به اروپا گشوده می‌شود، و این خود می‌توانست که نقطه عطفی در تاریخ ایران قلمداد شود، زیرا تا پیش از این سطوح تماس با فرهنگ و تمدن اروپایی از طریق سیاحان، محصلان اعزامی به اروپا، ترجمه و نشر کتب، نشریات چاپ خارج و صورت می‌گرفت اما تماس بدنه سیاسی و کارگزاران دولتی بطور مستقیم با حکومت‌ها و جوامع اروپایی مسئله‌ای مهم است.

برخی عوامل مانع از تحقق این امر به فرصتی تاریخی گردید که پیشتر به نکاتی از آن اشاره کردیم، فرصتی که کمتر کشور آسیایی یا عربی از آن بهره‌مند بودند.

– نکته‌ای دیگر می‌بایست به آن اشاره رود، این است که در پس سفرهای شاه و درباریان به فرنگ نه تنها، موارد مفیدی نصیب ملت نشد بلکه مملکت را با قرضه‌ها و وام‌های سنگین از روس و انگلیس روبه‌رو ساخت که بهره‌های آن همانند مردابی بود که سعی در پرداخت یکی باعث گرفتاری دیگری می‌شد و همین امر، امکان حضور بیشتر و دخالت جدی‌تر در تصمیم‌گیری سیاسی دولت قاجار، از سوی دول بزرگ استعمارگر، مهیا می‌نمود.

هاردنیک وزیر مختار انگلیس در مورد اصلاحات مالی و سیاسی که بهانه گرفتن قرضه‌ها بود می‌نویسد:

«خیال می‌کنم مجاز باشم که صاف و پوست کنده به دولت ایران اعلام دارم که اولاً گرفتن قرض تازه‌ای از روس با شکستن پیمان دوستی با انگلیس یکی است، ثانیاً نفوذ علمای کربلا و نجف می‌تواند به سود نقشه اصلاحات عاقلانه‌ای در ایران به کار برده شود^۱».

– یکی دیگر از ویژگی‌های عهد ناصری، اعطای امتیازات اقتصادی و مالی و تجاری به دولت‌های روس و انگلیس است تا حدی که این دوره‌ها «دوره امتیازات» هم می‌نامند. غالب این امتیازات صرف درآمد بیشتر برای شاه و درباریان بود و سود کلانی را هم به دول استعمارگر می‌رساند و در روندی تصاعدی نفوذ آنان را روز افزون می‌نمود.

اعطای امتیازان دلایل چندی داشت:

– فقدان ساختار اقتصادی و سازمان مالی و اداری برای اداره امور اقتصادی و ناتوانی مستقیم حکومتی ایران در این خصوص

۱. اسناد وزارت خارجه انگلیس، تلگراف هاردنیک به لنداون، ۱۰ ژوئن ۱۹۰۳

- ضعف ساختار سیاسی و حکومتی قاجار، که بدون به کار بردن هیچ یک از اصول و ظرایف سیاسی اقدام به اعطای امتیازات اقتصادی می‌نمود بی‌آنکه، در مسایل سیاسی امتیازی بگیرد.

- عدم وجود برنامه اصلاح سیاسی و اقتصادی که درآمد حاصله از این امتیازات را به معنای دقیق کلمه به هرز می‌برد.

مجموعه شرایط سیاسی، اقتصادی و اداری و نظامی، بار دیگر زمینه را برای برآمدن اصلاح‌گری دیگر، فراهم نمود. گرچه او را به نیک‌نامی، امیرکبیر نمی‌شناسند، اما اقدامات او، میرزا حسین‌خان سپهسالار، به نظر بسیار عمیق و پخته‌تر می‌نماید. با زمامداری میرزا حسین‌خان سپهسالار، دوره‌ای تازه شروع شد که اهمیت آن آماده کردن زمینه برای نهضت مشروطیت بود.

اقامت دوازده ساله سپهسالار به عنوان سفیر ایران در اسلامبول، او را با تحولات سیاسی و مدنی امپراطوری عثمانی و مسئله «تنظیمات» آشنا نمود. او با رهبران روشنفکر عثمانی مانند «عالی پاشا» «فواد پاشا» و از همه مهم‌تر «مدحت پاشا» روابط نزدیکی داشت و از اوضاع اجتماعی و سیاسی دولت عثمانی، اخبار و گزارش‌های مفصلی به تهران می‌فرستاد و بطور مداوم ضرورت اصلاحات سیاسی درارکان «سلطنت» را گوشزد می‌نمود.

میرزان حسین‌خان، در گزارش‌های خود، شاه و درباریان را به اخذ تمدن غرب و فرنگ تشویق می‌نمود و آن را ضامن بقای حکومت قاجاران تلقی می‌نمود. دکتر آدمیت درباره او چنین اظهار نظر می‌کند:

«روح فلسفه دولت سپهسالار تغییر بود در جهت ترقی» نگرش او صرف عقلی بود و تکیه کلامش این که «در طریق عقل اختلاف نیست» سپهسالار به اصول زیر اعتقاد داشت:

اصلاح طرز حکومت و تأسیس دولت منتظم بر پایه قوانین جدید، تفکیک سیاست و روحانیت و این که روحانیون را به قدرت ذره‌ای در امورات حکومت مداخله نداد و مشارالیه را ابدًا واسطه فیما بین دولت و ملت نکرد.

افزایش ثروت ملت و دولت، توسعه صنایع و ترویج تجارت «که بتوان از امتعه خارجه صرف نظر نمود و ترقی و تربیت ملت که «افراد ملت حقوق و حدود خود را بدانند» «نشر علم مترقی» و «مدنیت و حقوق انسانیت و»^۱.

مدل و الگوی، اصلاحات سیاسی و اقتصادی در دوره سپهسالار، همانا، اصلاحات سیاسی بود که امپراطوری عثمانی، متأثر از غرب، در ساختمان حکومتی خود ایجاد نموده بود. مدلی که سازگار با ساختار سیاسی و اجتماعی این سرزمین بود. شاید بتوان گفت که انتخاب، میرزا حسین خان به صدراعظمی دربار ناصرالدین شاه و برخاسته از نیاز مبرم به انجام اصلاحات در این دوره بود. گرایش به «قانون» و مجری ساختن آن در تمامی سطوح سیاسی مهم‌ترین شعار و برنامه سیاسی دوره سپهسالار است تا جایی که به دولت او «حکومت» قانون هم می‌گفتند.

این نخستین بار نبود که صدراعظمی در دوره قاجار، سخن از قانون می‌راند اما این مرتبه تفاوتی با گذشته داشت و آن پرداختن به این موضوع از سوی روشنفکران و متفکران ایرانی در داخل و خارج از کشور بود. در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم اوضاع سیاسی و فکری در جهان دگرگون گشته که طبیعتاً بر روی ایران نیز تأثیر می‌گذاشت در سال ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۰ در تهران، اسلامبول، قاهره، تفلیس و کلکته، آثار نسلی از نویسندگان و روشنفکران انتشار یافت. این گروه که از نویسندگان، متفکران، ماموران سیاسی و حتی بازاریان روشن اندیش تشکیل می‌شد، از طریق مقاله و رساله و کتاب، گاه آشکارا و گاه پنهانی به ترویج و بسط افکار نوین در حوزه سیاسی و مبارزه با استبداد و عقب ماندگی برخاستند، هدف این گروه ایجاد پایه و پایگاه فکری و ایدئولوژیک برای تغییرات و اصلاحات سیاسی بود. این روشنفکران، به دلیل جو سیاسی و محدودیت‌های شدید نظام استبدادی «ناصری» در خارج از کشور زندگی می‌کردند که زمینه‌ساز فکری خیزش مشروطه گشتند. این جریان فکری از افراد ذیل تشکیل می‌گردید:

– میرزا فتحعلی آخوندزاده ۱۸۷۸ – ۱۸۱۲

– سید جمال‌الدین اسدآبادی ۱۸۹۷ – ۱۸۳۹

۱. آدمیت، فریدون، اندیشه حقوقی و حکومت قانون،
۶۹

- مراغه‌ای ۱۸۳۸ - ۱۹۱۱
- ملکم خان ۱۸۳۳ - ۱۹۰۹
- میرزا آقاخان کرمانی ۱۸۵۵ - ۱۸۹۹
- احمد طالبوف ۱۸۳۴ - ۱۹۱۱
- جلال الدین مستشارالدوله ۱۸۲۵ - ۱۸۶۹

تصویری که این عده از فرهنگ و تمدن ارائه می‌دادند، با آنچه که سیاحان و ماموران سیاسی در سفرنامه‌ها و «حیرت نامه»ها می‌نوشتند و در آن به افسانه‌پردازی و توصیف عجایب فرنگ می‌پرداختند، بسیار متفاوت بود. این روشنفکران، چاپ و نشر رسالات سیاسی و فلسفی به نقد اوضاع سیاسی ایران، استبداد، اصلاحات سیاسی و اجتماعی و معرفی اندیشه سیاسی در غرب و فلسفه آن، جریان بسیار نیرومندی را در خارج از ایران به‌وجود آوردند که حکومت قاجار را بسیار تحت فشار قرار داده بود. این رسالات عبارت بودند از:

- سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ مراغه‌ای
- مالک‌المحسنین احمد طالبوف
- کتاب احمد احمد طالبوف
- مکتوبات آخوندزاده
- سه مکتوب میرزا آقاخان کرمانی
- رساله یک کلمه یوسف‌خان مستشارالدوله

در این میان کثیری از روشن اندیشان در داخل از کشور بودند که رسالاتی را بدون اسم و هویت به چاپ می‌رساندند که نقش بسیاری در آگاهی و بیداری ایرانیان بر جای گذاشت. محور اساسی و اصلی این رسالات چه در داخل و چه در خارج از کشور بر حول موارد ذیل قرار داشت:

- انتقاد از اوضاع نابسامان سیاسی، فکری و اجتماعی و اقتصادی ایران ؛
- طرح اصلاحات سیاسی و اقتصادی اجرا شده در فرنگ ؛
- مقایسه وضع موجود ایران و ریشه‌ها و شدت عقب ماندگی آن با ممالک اروپایی ؛

– ارائه راه حل برای پیشرفت ایران و برنامه اصلاحات.

به عنوان مثال در یکی از رسایل این دوره که نویسنده آن ناشناس مانده می‌خوانیم: «حالت ملک ایران کم و بیش بر همه کس معلوم است. یک گروه خواستند پارلمنت قرار دهند و گفتند سلطنت با اصول یعنی مشروطه می‌خواهیم آخر ما هم ترقی نکردیم، یعنی آن ترقی که واقعاً ترقی باشد، مانند ترقی جاپان، وقتی جاپان رو به ترقی نهاد اقوام یورپ، خصوصاً روسیان و انگریزان، نه در آن صفحات این چنین زور و استیلا داشتند ... در آن جا ترقی ملک و دولت از پادشاه آغاز شد و در ایران پادشاه مخالف ترقی است. ثالثاً در آنجا خلق خود صاحبان علم شدند و تجارت هم از خود داشتند و معادن خود را در آوردند ... در ایران در تمام امور محتاج دیگرانند^۱».

مجدالملك از روشن‌اندیشان این دوره است در رساله معروف خود به نام «مجدیه» با انتقاد تند از همه طبقات و اقشار ایرانی از صدر تا ذیل چنین تند می‌نویسد:

«شتر مرغ‌های ایرانی، که از پترزبورگ و سایر بلاد خارجه برگشته‌اند و دولت ایران مبلغ‌ها در راه تربیت ایشان متضرر شده از علم دیپلمات و سایر علوم که به تحصیل و تعلم آن مأمور بودند، معلومات آنها به دو چیز حصر شده. استخاف ملت و تخطئه دولت^۲». مجدالملك و مراغه و حتی طالبوف تبریزی، اصل آشنایی و فرنگ رفتگی را از شرایط لازم اما ناکافی می‌دانستند به نظر آنها می‌بایست روح محرک پیشرفت و اصلاحات فرنگ درک شود. یعنی، قانون.

به موازات این رسالات، روزنامه‌ها و نشریات چاپ شده در خارج از کشور مستقیماً نظام استبدادی را مورد حمله قرار داده و علم قانون‌خواهی را بر افراشته می‌دارند، روزنامه‌هایی مانند اختر (چاپ اسلامبول) «قانون» (چاپ لندن) و

مسئولین این روزنامه‌ها و نگارندگان رسایل سیاسی در این دوره با آثار و احوال فلاسفه انقلاب فرانسه آشنایی داشته و در هر یک از نوشته‌های خود ضرورت اصلاحات سیاسی

۱. به نقل از، ادمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، پیام، ۲۵۳۵، ص ۳۳۹

۲. مجدالملك، رساله مجدیه، بی‌نا، بی‌تا، ص ۴۸

را گوشزد می‌نمود. یوسف‌خان مستشارالدوله در «رساله یک کلمه» یک کلمه لزوم قانون را که اساس اصلاحات مملکتی و رفاه و سعادت افراد است چنین می‌نویسد: «بنیان و اصول نظم فرنگستان یک کلمه است و هر نوع ترقیات و خوبی‌ها در آن جا دیده می‌شود، نتیجه همان یک کلمه است یک کلمه‌ای که جمیع انتظامات فرنگستان در آن مندرج است، کتاب قانون است»^۱.

همین نویسنده هنگام اقامت در پاریس مجموعه قوانین ناپلئون را به نام قوانین ناپلئونی به فارسی بر گرداند و در «رساله یک کلمه» بعضی از «اصول کبیره اساسیه» را که ملهم از آموزه‌های انقلاب کبیر فرانسه است را تشریح می‌کند.

طالبوف هم با تکیه بر قانون و لزوم استقرار آن در ایران در «رساله ملکی» می‌نویسد: «استحضالاص ایران از این گرداب مذلت، یعنی استحضالاص خود شما از این ظلمت اسیری ممکن نخواهد شد مگر به استقرار قانون چرا خانه او را بی‌جهت ضبط کردند؟ به علت این که قانون نداریم چرا سر او را بی‌تفسیر بریدند؟ به علت این که قانون نداریم، چرا این همه مناصب را به یکی می‌دهند و آن همه صاحب منصبان را بیکار می‌گذارند؟ به علت این که قانون نداریم. چرا رذالت جهل بر فصیلت علم ترجیح می‌دهند؟ به علت این که قانون نداریم. پس اگر شعور دارید و حق زندگی می‌خواهید، قانون بخواهید اگر صاحب چیز هستید، قانون بخواهید اگر فقیر هستید قانون بخواهید»^۲.

همین طالبوف با اقتباس از «کتاب امیل» نوشته ژان‌ژاک روسو به نوشتن «کتاب احمد» می‌پردازد که رویکردی نوین به مسئله معارف و آموزش و پرورش است. او معتقد بود که اگر ایرانیان به راز مدنیت پی‌نبرند و قدرت محرکی که آنان را به ترقی رهنمون گردد در خود ایران تولید نگردد، وطن ما راه انقراض پیش خواهد داشت. اندیشمند دیگر که دارای اندیشه‌های سیاسی منسجم و عمیقی است. میرزا فتحعلی

۱. مستشارالدوله، رساله یک کلمه، چاپ دارالسلطنه تبریز، چاپ سنگی، ۱۳۲۳ ق.

۲. طالب اف، عبدالرحیم، سیاست طالبی به کوشش رحیم رئیس‌نیا، انتشارات علم، تهران، ۱۳۵۷،

آخوندزاده می‌باشد، اندیشه‌های او بر مبنای فلسفه سیاسی غرب و حقوق اجتماعی حاکم بر آن قرار داشت. او با برداشتی دقیق از آثار روسو، منتسکیو، ولتر و میرابو، سعی در تبیین مفاهیم نوین در حوزه اندیشه سیاسی است.

وی مشخصاً به «تأسیس کنستیوسیون» اشاره می‌کند و آن را کاملاً تعریف و روشن می‌سازد او بر این بود که «متاسفانه در سراسر دستگاه دیوان یک کتاب قانون نیست و جزای هیچ گناه و اجر هیچ ثواب معین نمی‌باشد به عقل هر کس هر چه برسد معمول می‌دارد»^۱.

وی تا آن جا پیش می‌رود که مسئله تغییر خط و الفبا را مطرح می‌سازد. او معتقد بود که اصلاح الفبا سودی ندارد و خط باید عوض شود و الفبای لاتینی جایگزین آن گردد. شاید مدلی که او در این زمینه مورد نظر داشت اقدامات امپراطور روسیه، پطرکبیر، بود او در این مورد می‌نویسد:

«... پطر دید که خط قدیم روس‌ها مانع ترقی ملت است در علوم آن را ترک نموده با حروف لاتینی خطی نو ایجاد کرد. عوام و کشیشان و اشراف مملکتش بر مخالفتش برخاستند پطر به حرف حمقا اصلاً اعتنا نکرده در عزم خود مردانه بود عرب‌ها خطی را به گردن ما بسته‌اند که به واسطه آن تحصیل سواد متعارف هم برای ما دشوارترین اعمال شده» وی انگیزه اصلی خود را از تغییر خط چنین تبیین می‌نماید: «غرض من از تغییر خط اسلام این بود که آلت تعلم علوم و صنایع سهولت پیدا کرده، کافه ملت اسلام، شهری یادهایی، حضری یا بدوی، ذکورا و یا اناثا مانند ملت پروس به تحصیل سواد و تعلیم علوم و صنایع امکان یافته پا به دایره ترقی گذارند و رفته رفته در عالم تمدن خود را به اهالی برسانند»^۲.

اندیشمند دیگری که اندیشه‌هایش و اقداماتش بسیار وسیع، عمیق و گسترده بود، میرزا ملکم‌خان است همگان کم و بیش او را می‌شناسند. ملکم علاوه بر انتشار روزنامه «قانون» در لندن و ارسال آن به ایران، نقش بسیار ارزنده‌ای در ایجاد اندیشه

۱. ادمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، خوارزمی، تهران، ۱۳۴۹، صفحه ۱۳۹

۲. همان، پیشین، ص ۷۳ و ۷۴ و ۷۶

قانون‌خواهی و اصلاحات سیاسی در ایران دارد. او نخستین کسی است که مشخصاً به مسئله به ظرایف اندیشه سیاسی در غرب می‌پردازد که بسیار هم مورد طعن و مخالفت واقع گردید، او پس از شکست برنامه‌ها و مشاوره‌هایش به ناصرالدین‌شاه به اروپا مهاجرت نمود و به انتشار روزنامه قانون مبادرت نمود (که به آن خواهیم پرداخت)، برنامه‌های میرزا ملکم‌خان از مؤثرترین و جدی‌ترین طرح‌هایی که برای اصلاحات سیاسی در ایران در اواخر دوره ناصرالدین‌شاه مطرح شده و بنیاد مسئله «قانون و قانون‌گذاری» به صورت نظری، تا ظرف بسیاری مرهون او می‌باشد. او معتقد بود که: «استخلاص ایران از این گرداب مذلت، یعنی استخلاص خود شما از این ظلمت اسیری، ممکن نخواهد شد مگر به استقرار قانون چرا خانه او را بی‌جهت ضبط کردند؟ به علت این که قانون نداریم. چرا سر او را بی‌تقصیر بریدند، به علت این که قانون نداریم. چرا این همه مناصب را به یکی می‌دهند و آن همه صاحب منصبان قابل بیکار می‌گذرانند؟ به علت این که قانون نداریم. چرا رذالت جهل را بر فضیلت علم ترجیح می‌دهند؟ به علت این که قانون نداریم. پس اگر شعور دارید و حق زندگی می‌خواهید، قانون بخواهید اگر صاحب چیز هستید، قانون بخواهید ... اگر فقیر هستید قانون بخواهید»^۱.

هدایت تمام مسایل به سمت و سوی قانون قانون‌خواهی از سوی ملکم‌خان بسیار ظریف صورت می‌گیرد. وی هم به «فقیر» و هم به «غنی» توصیه به قانون‌خواهی می‌کند. دعوت عامی که او انجام می‌دهد ناظر به شکل گرفتن جریانی فراگیر و نوعی گرایش به «پوپولیسم» در عرصه سیاسی ایران در آن روزگار است. اما همین دعوت همگانی به مسئله قانون و قانون‌خواهی، به نظر وی از مجرای اخذ تمدن غرب و ایمان و اعتقاد به علوم و فنون جدید میسر است. می‌توانیم چنین برداشت نماییم که دیدگاه‌های ملکم در مقایسه با سایر متفکران، نویسندگان رسایل پیش از مشروطه با واقعیت‌های عینی سرو کار دارد و اساساً تا حدی از مسایل صرف نظری پا را فراتر گذاشته است وی بر این بود که:

۱. روزنامه قانون، شعبان، ۱۳۰۷، نمره دوم، صفحه ۱۴۶

«... در سرمشق‌های اجدادی و در نویدهای تصورات واهی از برای ما به قدر ذره‌ای امید نیست. راه نجات منحصر به همان راهی است که علوم دنیا از برای ما صاف و آشکار ساخته‌اند»^۱ یا در جای دیگر می‌نویسد:

«عدم علم روسای سابق ایران از برای ایشان تقصیری نمی‌شود. بدبختی ایشان بود که نتوانستند تصور بکنند که خارج از تعقل ناقص ایشان از برای حسن اداره دول چه نوع علوم و فنون مخصوص در دنیا پیدا شده است ... خیلی وزراء و علمای بی‌علم بوده که در دنیا مصدر کارهای بزرگ شده‌اند علم نداشتند ولی معتقد به علم بودند. محمدعلی پاشا سواد نداشت اما به استمداد علوم خارجه با اعظم دول فرنگستان به رای کرد. در همین اوقات وزرای جاپون بی‌آنکه علم داشته باشند بواسطه حسن اعتقاد خود نسبت به علوم خارجه محی ملک خود و موجب حیرت دنیا شده‌اند آنچه عقلای فرنگستان بعد از بیست سال درس و بحث به هزار زحمت تحصیل می‌کنند اولیای آسیا توقع دارند بدون هیچ زحمت در چند دقیقه صحبت به تفنن یاد بگیرند ... اداره حالیه دول فرنگستان همه بر علوم است»^۲.

ملکم، هنگامی که در لندن به سر می‌برد، به تحقیقات مفصلی در مورد دول اروپایی از یک سو و از سوی دیگر دولی مانند مصر، ژاپن و ... که همپایه یا حتی پایین‌تر از ایران بوده و هم اکنون با استفاده از تعالیم تمدن غربی توانسته بودند که گوی سبقت را برابند پرداخت. اندیشه و آموزه‌هایی که وی ارائه می‌دهد، حاصل این تعمقات است، بخشی که مربوط به بحث ما می‌شود. برنامه‌های اصلاحات سیاسی ملکم خان و سایر روشن‌اندیشان این دوره است.

ملکم بیشتر تمرکز خود را بر اصلاحات اقتصادی مبتنی بر اصلاحات سیاسی صورت داده است و در واقع برنامه اصلاحات سیاسی وی بدون برنامه و طرح اقتصادی او و بالعکس قابل فهم نخواهد بود و از آن جایی که اندیشه‌های ملکم خان یکی از سنگ

۱. آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، خوارزمی، تهران، ۱۳۴۹، صفحه ۱۳۹

۲. آدمیت، فریدون، فکر آزادی، انتشارات سخن، ۱۳۴۰، تهران، صفحه ۱۲۰

بناهای، تفکر مشروطه و قانون‌خواهی به‌شمار می‌رود. بنابر این ذکر پاره‌ای از طرح‌های اقتصادی وی خالی از فایده نخواهد بود.

ملکم خان در نامه‌های خود به وزارت خارجه و نیز در «رساله اصول تنظیمات» پیشنهادات بسیار حساس و مهمی را (در مقیاس زمانی آن دوره) بیان می‌کند:

«... اولاً یک هیات صد نفری مدیران و مهندسين فنی و متخصصین خارجی به ایران خواست و وزارتخانه‌ها و تشکیلات دولتی را به آنها سپرد که تحت نظر وزاری ایران امور مملکت را انتظام دهند و آیین جدید مملکت‌داری را به ایرانیان بیاموزند.

ثانیاً هزار نفر شاگرد به فرنگستان فرستاد که تحصیل علوم و فنون جدید کنند.

ثالثاً پای کمپانی‌های خارجی را باید به ایران باز کرد و با اعطای امتیازات اقتصادی، سرمایه‌های خارجی را در ایران به کار انداخت و از طریق احداث راه‌آهن، ایجاد طرق و شوارع، باز کردن بنادر و رودخانه‌ها به روی کشتی‌های خارجی، اصلاح وضع مسکوکات به تأسیس بانک ملی، ایجاد کارخانجات، افزایش تولید محصولات صنعتی و فلاحتی و بالاخره توسعه تجارت داخلی و خارجی وسایل احیاء و ترقی مملکت را فراهم ساخت^۱»

ملکم‌خان در اینجا بطور کلی صحبت کرده اما، بعدها به‌صورت روشن‌تر، برنامه‌های اقتصادی و به تبع آن برنامه‌ای سیاسی خود را چنین بیان می‌کند:

«از خلق فرنگستان صد کرویر پول بگیری از دول فرنگستان صد نفر معلم، محاسب و مهندس و صاحب منصب و «اکنومیست» و «ادمنیستراتور» بخواهید. این صد نفر معلم و صاحب منصب راه در تحت ده نفر وزیر ایرانی مامور نمایند که وزارتخانه‌ها و کل شقوق اداره دولت را موافق علوم این عهد نظم بدهند. از ممالک فرنگستان بیست کمپانی بزرگ به ایران دعوت نمایند و به آنها امتیازات بدهید که صد کرویر تومان دیگر به ایران

بیاورند و مشغول شوند به آن احداثات معظم که در زبان فارسی اسم هم ندارند.

۱. الگار، حامد، میرزا ملکم‌خان، ترجمه جهانگیر عظیمی، تهران، مدرس، ۱۳۶۹، صفحه ۸۷ و نیز

نک: آدمیت، فریدون، فکر آزادی، همان، ص ۱۵۴ - ۱۵۲

به راهنمایی این اکونومیست‌ها و به توسط این کمپانی‌ها راه‌های آهنی ایران را از چندین جا شروع کنید. در هر یک از ممالک ایران بانک‌های تجاری و بانک‌های ملی و بانک‌های زراعت بسازید.

معادن و آب‌ها و جنگل‌های ایران را موافق همان اصول که در جمیع دول معمول است به کار بیندازید دیوانخانه‌های تجاری ما را موافق قواعدی که مقتضی تجارت این عهد است نظم بدهید. رسوم و شرایط تقسیم و تحصیل مالیات که الان از جمله علوم عمیق دنیا شده است. موافق این علوم تغییر و ترتیب تازه بدهید.

گمرک‌های داخله ما را به کلی موقوف نمایید.

از خالصجات به توسط این «ادمینیتراورها» یک اداره مخصوص ترتیب بدهید. سکه پول ایران را که یکی از اسباب ناگزیر زندگی ملت و آلات معایب آن علاوه بر خرابی تجارت، مایه افتضاح دولت شده است، نظم بدهید^۱.

در این میان کسانی هم بودند که اختصاصاً بر روی نظریات و مفاهیم بنیادی در حوزه دانش سیاسی، رسالات و مطالبی را یادداشت کرده بودند، از جمله، میرزا حسین خان مشیرالملک پیرنیا، که استاد مدرسه علوم سیاسی و در خدمت وزارت خارجه بود که همچنین در تنظیم فرمان مشروطیت و قوانین عصر مشروطیت سهم عمده‌ای دارد، وی معتقد بود که:

جامعه از افراد تشکیل می‌شود. همانطور که دولت به سبب اینکه «دولت است» بعضی حقوق اصلی از جمله حقوق حاکمیت دارد، در جامعه امروزه هر فرد «فقط به مناسبت اینکه انسان است و این اسم به او اطلاق می‌شود، دارای حقوق معینی است» به همین جهت جامعه‌های متمدن این اصل را که «هر انسان متنفس آزاد است» جزو قوانین اساسی خود گنجانده‌اند. به حقیقت «این احترام انسانیت از مختصات عصر معاصر»

۱. روزنامه قانون، شعبان، ۱۳۰۷، نمره سوم، صفحه ۱۴۹ و نیز نک: آدمیت، فریدون، میرزا آقاخان کرمانی، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۷

است و مجموع حقوق اصلی انسانی همچون حق «حیات جسمانی» و «حیات روحانی» و «احترام شخصیت و شرف» آدمی متفرع بر همان آزاد بودن انسان است.^۱

ناگفته پیداست که این اندیشه‌ها تا چه مقدار نشأت گرفته از آموزه‌های انقلاب کبیر فرانسه است. مشیرالدوله که بعدها بارها به ریاست مجلس و حتی نخست وزیری رسید. در هنگامه مشروطه و مشروطه‌طلبی دارای ذهنیتی سیاسی خاص پیرامون مسئله دولت بود و از جمله متفکران آن دوره است که به مبانی نظری، مسایل بنیادین علوم سیاسی، یعنی دولت و مختصات سیاسی معاصر و تقسیم حیات آدمی پرداخته است.

اساسی را که متفکرین چون مشیرالدوله، ملک‌خان، آخوندزاده گرفته بوده تا حد بسیاری مطابق آنچه بود که در فرنگستان و اروپا وجود داشت. نهادهای مدنی و سیاسی، اصولی که هر یک از آنها پایه‌گذار نحو جدید تمدن غرب به‌شمار می‌آمدند. هنگامی که بحث جامعه و افراد می‌شود، می‌بینیم که این گونه طرح موضوع با ساختار سیاسی و فکری حاکم که مبتنی بر نظام ایلی و قبیله‌ای است متفاوت است.

از جمله اندیشمندان دیگری که در همین حوزه نظریات قابل توجهی دارد، صدیق حضرت می‌باشد. وی با اشاره به حق حاکمیت ملل و حق تعیین سرنوشت خود می‌نویسد:

اما حق حاکمیت ملل در تعیین سرنوشت خود: گفتیم که دولت «نماینده قانونی ملت یا ملل تشکیل‌دهنده» آن است و این خود از «اساس ملیت» نشأت می‌گیرد. «منبع آن عقاید جدیدی است که بعد از شورش فرانسه انتشار یافت». انقلاب فرانسه «حق قطعی و دائمی و استقلال ملل» را اعلام کرد و از آن پس «میل ملی» ماخذ تشکیل‌دهنده دولت‌ها شناخته گردید، و به تدریج به اجرا در آمده است. اما پایه ملیت چیست؟ «مجانست» یا «هم نژادی» همچون توافق «رسوم و عادات و لسان واحد» همگی ماخذهای «مشکوک و نامعینی» هستند. ماده اساسی تشکیل‌دهنده ملیت «موافقت خیالات و آرزو»ی اهالی است. همینکه «میل و حسیات و آرزوی دسته‌ای از نوع بشر موافق هم باشد» به اتحاد می‌گرایند. پیش از این در تأسیس دولت‌ها

۱. میرزا حسین‌خان مشیرالملک، حقوق بین‌الملل، ۱۳۱۹، ص ۱۸۱ - ۱۸۰ و ص ۱۸۴

«ملاحظه میل ملی اهالی» در کار نبود. اما پس از انقلاب فرانسه «تمام تغییرات و انقلابات پلیتیکی مبنی بر قاعده جدید اصول ملیت» بوده است. «احساسات و خیالات ملی» ملل مختلف را به «تحصیل استقلال و آزادی» برانگیخت و به حقوق حکمرانی و تشکیل دولت ملی رسیدند.^۱

از آنچه که وی نوشته، مستفاد می‌گردد که حاکمیت به ملت تعلق دارد، عنایت و هدفمندی دولت خیر و نیکبختی افراد جامعه است، آدمی را حقوق مسلم طبیعی است که از ذات انسان بودن ناشی می‌گردد، دولت مکلف به حفظ آن حقوق است و بلکه اساساً فلسفه وجودی آن نگاهبانی از حقوق عمومی ملت است.

وی موارد فوق را از عناصر مهم فلسفه دموکراسی دانسته و به «حاکمیت ملی» «دیگر حق آزادی» و «استقلال خارجی ملل» به دقت پرداخته است.

با کمی دقت در آنچه نوشته شده، فاصله و شکاف عمیقی که این عناصر ذکر شده با ذهنیت‌ها و بافت فکری و فرهنگی جامعه ایران در آستانه قرن نوزدهم، آشکار می‌گردد. مفاهیم که بیش از یکصد سال پیش از سوی این متفکران ارائه گردید، بسیار متجددانه و پیشروانه و می‌توان آن را حتی سالیان سال از میزان درک عامه جلوتر دانست. نویسندگانی مانند، میرزا حسن خان مشیرالملک پیرنیا، میرزا محمدعلی خان ذکاءالملک فروغی، میرزا ابوالحسن خان فروغی، میرزا محمدخان صدیق حضرت، میرزا محمدخان نصرت‌السلطان دانش علی، میرزا عباسقلی خان ممتاز همایون و میرزا مصطفی خان منصورالسلطنه.

از القاب و انساب این عده پیداست که خود از اجزای حکومت و دربار ناصرالدین شاه و سلاطین بعدی قاجار بوده ولی به واسطه تماس با غرب و اروپا به لحاظ فکری دارای تفاوت‌هایی اساسی با سایر اجزای تشکیل‌دهنده دولت هستند.

۱. صدیق حضرت، حقوق بین‌المللی عمومی، بی نا، ۱۳۲۹، ق ص ص ۴۲ - ۴۱ نیز نک: مقدمه میرزا حسن خان اعتمادالسلطنه بر ترجمه سرگذشت مسترس هورثشت خانم انگلیسی در شورش و بلوای هندوستان، که برای مقایسه این مفاهیم با آنچه که هندیان آن را در شورش خود بیان داشتند، مفید است.

محور اساسی این تراوشات فکری، انقلاب فرانسه و متفکران آن عصر می‌باشد. به عنوان مثال می‌توان به پیشنهاد نصرت‌السلطان اشاره نمود، که در راه ایجاد نهضت ترجمه آثار متفکران فرانسوی درصدد پیدا کردن راه چاره‌ای است او معتقد بود که: «نداشتن اصطلاحات موجب بسی صعوبت در ترجمه این قبیل کتب علمی است، و ما را مجبور می‌دارد از دانشمندان آگاه امروزه خود تمنا و تقاضا کنیم مجلس خصوصی برای وضع لغات لازمه جدید تشکیل دهند که هر که خواسته باشد برای رفع اشکالات به آن مجلس رجوع نموده، حل مشکل را بفرمایند و نتیجه مذاکرات مجلس خود را با شرح لغات موضوعه به توسط جراید برای اطلاع عموم مردم انتشار دهند»^۱.

نصرت‌السلطان از جمله افرادی است که در ایجاد نهضت ترجمه، آثار متفکران غرب و بویژه فرانسه نقش عمده‌ای دارد. وی که به نوعی خود اهل «طریقت» بود، به نمایندگی مجلس اول انتخاب شد، اما استعفا داد. او بر اساس باورهای که داشت، پس از مشروطه، لایحه اعزام محصل به فرنگستان را تقدیم مجلس اول نمود.

در این جا به دو نمونه از آثار این مترجمان و متفکران اشاره می‌کنیم، با هدف طرح این نکته که آشکار تا چه اندازه، مفاهیم و اصطلاحات ارائه شده در آن، دقیق و به لحاظ دانش سیاسی، فنی و مبتنی بر ساختار فلسفه غرب است. هدف از ذکر این مطالب نه اطاله کلام، بلکه اختصار آن است، چه بر این باور هستیم که بهترین و دقیق‌ترین شکل و روش برای تحلیل این اندیشه که بعدها سنگ بنای، انقلاب مشروطه در ایران گردید، ذکر آن چیزهایی است که این متفکران نوشته‌اند.

نحوه گزینش و نحوه جایگزینی هر یک از این آراء، متون و رسایل در ساختار متن، استفاده از نوعی روش‌شناسی تاریخی است که خود گویای، هدف نگارنده است. نخست به طرح برخی مفاهیم اصلی فلسه سیاسی جدید از کتاب پردایه فودر (P. Fodere)، ترجمه نصرت‌السلطان می‌نشینیم. در این کتاب آمده:

۱. علم حقوق اداره، ترجمه دانش علی {نصرت‌السلطان}، ۱۳۲۶ ق، مقدمه و نیز نک: زکاء الملک فروغی، حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت، بی تا، بی نام، ص ۸۵

«جامعه، دولت، حکومت» اجتماعات بشری که دارای وجود خارجی و حوایج مخصوصی شدند لازم آمد یک هیاتی آن وجود خارجی را حفظ و آن حوایج را رفع نماید. آن هیات را دولت گویند حکومت قوه مقتدره‌ای است که وظیفه مخصوص آن اداره کردن جماعت و بزرگ کردن آن است و علی‌الاصال باید در مقام حفظ آن جماعت و مهیا داشتن وسایل سعادت و خوشبختی آن باشد». به عبارت دیگر «حکومت قوه خارجی اقتدار عالی دولتی و صورت خارجی جماعت و ملت است و در حقیقت این صورت مربوط به قوانین اصلی طبیعت انسانی و ناشی از اراده و فعل خارجی انسانی است»^۱.

با دقت در این متن کاملاً آشکار می‌شود که بین مفهوم سنتی دولت در ایران که به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر با مسئله «مذهب» و «فرایزدی» گره خورده بود، تفاوت اساسی وجود دارد با آنچه که در همان هنگام در اروپا می‌گذشت.

در تعریفی دیگر از دولت از «صدیق حضرت» می‌خوانیم:

دولت دارای «شخصیت معنوی» است و «نماینده قانونی ملت یا ملل تشکیل‌دهنده» خود می‌باشد. «حق حکمرانی» از حقوق «طبیعی یا مطلقه و یا اساسیه» دولت است که «از وجود و هستی دولت ناشی می‌شود». از آثار «حق حکمرانی» دولت ایجاد «قوانین اساسیه و سیاسیه و وضع شکل حکومت» خویش است.^۲

صدیق حضرت استاد مدرسه علوم سیاسی بود و در دوره‌های اول و دوم مجلس به نمایندگی برگزیده شده بود.

وی در مجلس عالی که پس از خلع محمدعلی شاه تشکیل گردید نیز عضویت داشت. پیداست که اساتید مدرسه علوم سیاسی تا چه اندازه به کنه و حاق اندیشه سیاسی و نظریات مطرح شده در آن روزگار پیرامون دولت مدرن آگاهی داشته‌اند.

قائل شدن شخصیت حقوقی و معنوی و نماینده دانستن دولت از سوی ملت، مشکلات بسیاری را برای حکومت فرسوده قاجاران پدید می‌آورد. این‌ها همه اشاراتی بود که بسیار برای دربار، محافظه‌کاران و اقشار سنتی روحانیون و مذهبیون گران می‌آمد و

۱. پردایه فودر، مختصری از علم حقوق اداره، ترجمه دانش علی، نصرت السلطان، ۱۳۲۶ ق، ص ۴-۵

۲. صدیق حضرت، همان، ص ۵۵-۵۶

علم‌های مخالفت را برافراشته و کوس معاندین مشروطه و این تفکرات «اجنبی» پسند را بر آسمان می‌رساند.

میرزا حسین‌خان سپهسالار که به علت اهمیت کارهایش دوره صدارتش «عصر سپهسالار» نامیده‌اند، از جمله افرادی است از سوی مخالفان ورود افکار جدید به شدت مورد اعتراض قرار گرفت. اقدامات سیاسی وی اساساً بر محور تقلید از فرنگ و بویژه الگو برداری از شیوه و ساختار حکومت عثمانی بود. او نیز مانند جمیع متفکران این دوره، علت نابسامانی‌ها را در ساختار سیاسی موجود دانسته و یکی از راهکارهای اصلی رفع عقب ماندگی ایران و ایرانی را توسل به مسئله توسعه اقتصادی و اصلاحات مربوط به آن می‌داند.

اصلاحات و تنظیمات دوره سپهسالار، نمادی از گرایش اجباری حکومت ناصرالدین‌شاه قاجار به برخی از الگوهای حکومت‌داری به شیوه فرنگی بود.

تأسیس وزارتخانه، اصلاح در امورات سیاسی و مالی، سعی در اعطای امتیازات گوناگون به سرمایه‌گذاران خارجی، بویژه انگلستان، از جمله اقدامات وی به‌شمار می‌آمدند که بدون شک تأثیر بسیاری در جامعه آن روز گذاشت. اما همانطور که ذکر شد، میرزا حسین‌خان سپهسالار، بیش از اینکه یک مصلح سیاسی باشد، صدراعظمی در خدمت تشکیلات دربار قاجار بود.

با این همه مدت اقامتش در عثمانی به عنوان سفیر، او را با پیشرفت این امپراطوری و ضعف ایران بیش از پیش آشنا ساخته بود. وی درباره نابسامانی‌های ایران می‌نویسد:

«وقتی بود ایران با تب حرف و صنعت محسود سکنه جمیع دنیا بود ... بتدریج اهل فرنگستان میل در تحصیل و تکمیل نمودند اما از طرف ملت ایران در استقبال و از جانب دولت در ترویج و تشویق به قدری که باید سعی نشد. اگر چند سال بگذرد بتدریج این نمونه هم که باقی است متروک شده در جمیع اسباب زندگی محتاج به امتعه خارجه خواهد گردید^۱».

۱. آدمیت، فریددون، اندیشه غربی و حکومت قانون، ص ص ۱۴۷ - ۱۴۵ و نیز نک:

G. Nashat, The origin of modern reform in Iran, 1870 - 1880, university of Illinois press, 1983.

اصلاحات انجام شده از سوی، میرزا حسین‌خان، نوعاً بر اساس «دفترچه تنظیمات عثمانی» بود که در واقع نشان‌دهنده این مطلب است که آموزه‌ها و انگیزه‌های اصلاحات سیاسی در ایران در این دوره برداشت خاصی و غیرمستقیم از فرنگ و اروپا است.

در واقع پیشروان فکر تجدد در ایران از آغاز متوجه لزوم آمادگی ذهنی برای اخذ تمدن فرنگ و اروپا بوده و راه رسیدن به آن را نیز در علم و نشر فرهنگ و توسعه اقتصاد و با سوادشدن می‌دانستند. افرادی مثل ملک‌خان که «اخذ تمدن فرنگ را» بدون تصرف ایرانی توصیه می‌کند و میرزا آقاخان کرمانی که از یک سو پای بند ناسیونالیسم و از سویی دیگر به شدت تحت تأثیر سنت فلسفی اروپا می‌باشد. یا طالبوف که جز علم و صنعت غرب خواستار چیز دیگر از اروپاییان نیست و بسیاری دیگر، در نظر داشتند که اتخاذ سنن، آداب، علم و تجربیات اروپاییان، بدون ایجاد بنیادهای فکری حاصلی نخواهد داشت.

بنابر این در اکثر رساله‌های این دوره که موجدان اصلی انقلاب مشروطیت بودن، غیر از برخی مانند ملک‌خان مفاهیم نوین را به صورت مشروطه می‌پذیرفتند کما اینکه مثلاً طالب اف، فقط بعضی از عوامل تمدن غرب را جهان شمول می‌دانست.

در واقع در جریان روشنفکری قبل از مشروطه که موجد مؤثرترین تحول در ساختار سیاسی ایران و زمینه‌ساز برنامه‌های اصلاحات سیاسی در ایران بود همواره نوعی «انتراکشن» "Interaction" یا «درون کنش‌هایی» وجود داشت که بعضاً تضادهایی را در اجزای تشکیل‌دهنده این جریان پدید آورد.

روشن اندیشان ایرانی از یک سو به اروپا و فرنگ نیاز داشتند زیرا معتقد بودند که افکار سیاسی و اجتماعی غرب درمان بیماری‌های سیاسی ایران مانند استبداد است و دانش غربی می‌تواند منجر به اصلاحات اقتصادی گردد و از سوی دیگر، درگیر بافت سنتی، مذهبی و ملی است. بافتی که در بسیاری از موارد کاملاً با آنچه که از فرنگ می‌آمد در تباین و تضاد بود. به عنوان مثال می‌توان به دیدگاه «کمیته ملیون ایرانی مقیم آلمان» درباره تجدد اشاره داشت که در مجله کاوه چنین نگاشته بودند:

«قبول و ترویج بلا شرط و قید تمدن اروپا و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان را بدون هیچ استثنا (جز زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی‌معنی که از معنی غلط وطن‌پرستی ناشی می‌شود آن را وطن‌پرستی کاذب می‌توان خواند و اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی^۱».

تفاوت در برداشت و ناهمگونی و تناقض کاملاً در این جریان‌ها مشهود است. این است که باید گفت یک دست نبودن جریان اصلاحات سیاسی و اندیشمندان سیاسی در این دوره شاید اگر بیشتر بود دارای اثربخشی بیشتری در مشروطه‌طلبان می‌گشت. اما متأسفانه نه تنها این جریان اصلاح‌طلب در درون با هم هماهنگی نداشت بلکه با جامعه و اقشار سنتی و مذهبی نیز در تباین آشکار بود.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که صرف‌نظر از برخی اندیشمندان و متفکران پیش از مشروطه جریان اصلاح‌طلب سیاسی در ایران که به مرحله عمل رسید، نطفه‌اش در عثمانی بسته شده بود و در واقع اصلاح‌طلبی سیاسی در ایران برداشتی از اصلاحات سیاسی در حوزه عثمانی به‌شمار می‌رود. چه محیط پرورش و ارائه افکار اصلاح‌طلبی سیاسی و تشکیل این جریان در خارج از ایران در روسیه و بویژه عثمانی است. که می‌توان حتی آن را مرحله‌بندی کرد:

مرحله اول: اصلاحات عباس میرزا، قائم مقام فراهانی و امیرکبیر (۱۸۳۹ - ۱۸۰۸ م)

مرحله دوم: ارائه آثار ملک‌خان به جامعه ایران پس از سفر اسلامبول (۱۸۵۶ - ۱۸۳۸ م)

مرحله سوم: اصلاحات میرزا حسین‌خان سپهسالار با الگوی تنظیمات عثمانی (حدود ۱۸۶۰ - ۱۸۲۰ م)

مجموعه این جریان‌های اصلاح‌طلب سیاسی، منجر به پدید آمدن بزرگ‌تر نهضت فکری و اجتماعی تاریخ معاصر ایران، انقلاب مشروطه گردید.

۱. روزنامه کاوه، شماره اول، از دوره دوم، ژانویه، ۱۹۲۰، برلین

امضای فرمان مشروطیت در ۱۳۲۴ ق، در واقع نقطه به ثمر رسیدن آرزوها و تلاقی آرا و اندیشه‌های گوناگون بود که هر یک از زاویه‌ای خاص به مسئله اصلاحات و پیشرفت و توسعه ایران می‌نگریستند. این که آیا تا چه حد مشروطه و مجالس قانون‌گذاری توانستند قوانینی یا اصلاحات سیاسی را در ایران به‌وجود آورند بسیار مهم است. از انقلاب مشروطه تا روی کارآمدن رضاخان سردار سپه قریب ۲۰ سال طول کشید در این حدود ۲۰ سال موانعی بر سر راه اجرای اصلاحات سیاسی وجود داشت که عملاً، تمام قوانین و برنامه‌های مجلس را بی‌اثر می‌ساخت. قبل از پرداختن به آن بطور خلاصه لازم است که ترکیب مشروطه‌طلبان اشاره شود، این افراد به چهار طبقه تفکیک می‌گردند:

۱. روشنفکران: که اصطلاح دقیق‌تر آن در این مورد خاص طبقه تربیت یافتگان جدید است، بیشتر در زمره خدمت‌گذاران دولت به‌شمار می‌رفتند. این گروه که در طول نسل پیش بار آمده و عده‌شان خیلی بیشتر از آن بود که در بدو امر به‌نظر می‌آید، در این زمان پایگاه معتبری به‌دست آورده بودند. برخی به پایه رهبری رسیده، برخی دیگر هنوز راه ترقی در پیش داشتند که به رهبری برسند. اساساً اهمیت اجتماعی طبق دیوانی را، خواه در سنت دبیری و مستوفیگری و خواه در نظام اداری جدید، نباید کم گرفت. تواناترین دولتمردانی که در تاریخ قرن اخیر و عصر حکومت ملی اثر نهادند، و حتی نمایندگی مهم‌ترین جریان‌های ملی تاریخی را داشتند از گروه دیوانیان برخاستند. فکری آزادی و مشروطه‌خواهی در درجه اول حاصل کار روشنفکران بود، انبوه نوشته‌های اجتماعی و سیاسی جدید را همان گروه به‌وجود آوردند. می‌دانیم ایدئولوژی نهضت‌های اجتماعی را همیشه اقلیت صاحب‌نظران و اندیشه‌سازان پرورنده‌اند، ایدئولوژی‌هایی که جامعه را تکان داده‌اند. قضیه مهم تاریخی این است که تربیت یافتگان و روشنفکران این نسل به مسئولیت مدنی خویش هوشیاری فعال داشتند و در ایفای این مسئولیت قصور نورزیدند.

اما باید در نظر داشت که ایفای مسئولیت شرط لازم بود و نه شرط کافی

۲. روحانیون: دو جبهه متمایز و مخالف داشتند: سنت‌پرستان و مشروطه‌خواهان. تکلیف گروه اول روشن بود. روحانیون مشروطه‌طلب تحت تأثیر جریان روشنفکری به مشروطیت گرائیدند. حقیقت بسیار مهمی که بدان توجه نگردیده این که چون در ایران جنبشی از نوع جنبش‌های رفورم دینی (نظیر آنچه در جامعه اهل تسنن در مصر و در جامعه مسلمانان هند تحقق یافت) پانگرفت دستگاه روحانی تا بعد از شکل حرکت مشروطه‌خواهی، فلسفه سیاسی جدیدی نداشت و آثار سیاسی خاصی بار نیاورد و آنچه به وجود آورد در ابرام نظام مطلقیت بود، گر چه آن را معرف تفکر هیات طبقه علما نباید شمرد.

گروه علما در طغیان همگانی و در حرکت مشروطه‌خواهی مشارکت کردند، ولی پایه تعقل سیاسی‌شان بسیار ضعیف بود. حتی گاه بیگانه از روشنفکری، اما در طبقه روحانیون عنصر آزاد اندیش و روشن بین وجود داشت، خواه در میان مجتهدان خواه و اعطان و خطیبان. این کسان گرچه مبتکر فکر مشروطیت نبودند، از حرکت ملی پشتیبانی کردند و با آن همراه شدند. پشتیبانی و همراهی‌شان بسیار ارزنده و مؤثر بود. در این مرحله بود که مجتهدان با توسل به اصل اجتهاد و با تاویلات اصولی به توجیه شرعی سیاست مشروطگی بر آمدند و در این زمینه آثار سیاسی تازه‌ای پروراندند که در حوزه تفکر اجتماعی روحانی اهمیت دارند، گرچه از نظر فلسفه سیاسی پرمایه نباشند.

در این میان باید به تناقضات خاص که آموزه‌های مشروطه با اهداف سیاسی روحانیون داشت را از نظر دور نگرفت. برخی از مفاهیم نوین دولت کاملاً با آن چه که روحانیت شیعه به دنبال آن نه تنها سرسازگاری نداشت، بلکه در تضاد و تباین مطلق بود.

این بود که جریان روحانیون، دسته مخالف مشروطه به مفهوم مطلق کلمه بودند، دسته‌ای موافق این جریان فکری باز هم به معنای مطلق کلمه بودند و دسته سوم، خواستار دینی کردن برخی از انگاره‌های حساس مشروطه و طرح «مشروطه مشروعه» و نظارت سیاسی و مذهبی علما در مصوبات مجلس و اقدامات دولت بودند.

این چند پارچگی در بین روشنفکران نیز دیده می‌شود. عده‌ای خواستار اجرای اصول و قوانین اروپایی بدون کم و کاست در ایران بودند، عده‌ای هم می‌خواستند آن را ایرانی

کرده و برخی از روشنفکران مذهبی در جهت آشتی دادن این مفاهیم جدید با باورهای سنتی و مذهبی ایران تلاش می کردند.

۳. بازرگانان: از دو رده تشکیل می شدند هر چند حد فاصل آن دو گروه همیشه آسان نیست. یکی صنف تاجر سابق که حرفه شان داد و ستد بود. دوم سرمایه دارانی که با تأسیسات اقتصاد صنعتی جدید آشنایی داشتند، در پی فعالیت وسیع اقتصادی همچون سرمایه گذاری در صنعت تولیدی و بانکداری و ایجاد شرکت های تجاری و صنعتی بودند و بر حمایت صنایع ملی تأکید می کردند. طبقه تاجر و سرمایه دار به درجات با هوشیاری اجتماعی تازه و ایدئولوژی مشخص متری در صحنه سیاست ظاهر گشتند. در میان آن افراد جهان دیده و بیدار فکر، حتی عناصر تربیت یافته با تفکر اجتماعی رادیکال وجود داشتند. نماینده کامل عیار تفکر بازرگان متری، سیاحتنامه ابراهیم بیک نوشته حاجی زین العابدین مراغه ای است. این طبقه در حرکت مشروطه خواهی و آزادی سهم عمده ای داشت و میان آن و طبقه روشنفکر پیوستگی فکری و عملی برقرار بود تجانسی که هیچگاه بین روشنفکران و روحانیون به وجود نیامد بلکه به طریق ماهوی با هم دارای عدم تجانس و تضاد بودند. می توان گفت که این تضاد هرگز به طور کامل حل نشد و حتی دامنه آن مجموعه اندیشه های اصلاح طلب سیاسی را در تمامی دوره معاصر بر گرفته و تا زمان اکنون نیز ادامه یافته است که این امر خود یکی از مهم ترین علت عقیم ماندن آن همه برنامه ها و طرح های مطرح شده در رسایل، کتب، مقالات و روشن اندیشان ما قبل مشروطه و پس از آن بوده است.

۴. اصناف: کسبه و پیشه ور و مزدور و مردم خرده پا که هیات «عوام الناس» توده شهرنشین را می ساختند، تحت تأثیر تبلیغ فکر رهایی از دستگاه خود سری و مطلقیت به حرکت آمدند. به علاوه حرکت جمعی همیشه عکس العمل متقابل در هیات اجتماع به وجود می آورد که انگیزه اش عقلی و عاطفی هر دو است. مردمی که سالیان سال بر سر قحطی نان و گرانی ارزاق به ازدحام و طغیان آمیخته بودند و از کردار عاملان دولت ناخرسند بودند به آسانی به هر جنبشی علیه دستگاه

حاکم می‌پیوستند. طبقه عامه تربیت اجتماعی درستی نداشت، اما از شعور متعارفی برخوردار بود و تمیز حکومت نیک و بد را به‌درستی می‌داد. به هر حال در سیاست عملی، عامه رهبری خردمند و توانا می‌خواست.

حرکت مشروطه‌خواهی با مشارکت همه آن طبقات به‌وجود آمد و در سیر عمومی‌اش نوسان‌هایی داشت. جهت کلی این حرکت عمومی بر انداختن نظام مطلقه و تأسیس دولت ملی بود. اما در هیات مجموع طبقات و گروه‌هایی که در نهضت ملی شرکت کردند اقلیتی از تربیت یافتگان جدید و بازرگانان مترقی بودند که مرام و هدف سیاسی مشخصی داشتند و در پی آن بودند. آنان مغز مکانیسم مشروطیت را ساختند. این از مختصات حرکت ملی ایران نبود، در سرتاسر تاریخ نهضت‌های اجتماعی مصداق عینی دارد، یعنی همواره اقلیتی از اهل دانش و فکر بودند که حرکت را به‌وجود آوردند و سایر طبقات و گروه‌ها همیشه ابزار حرکت بودند.

ترکیب این طبقات، مشروطه‌طلبان، نهضت مشروطه، مجلس مشروطه و موافقان و مخالفانش را پدید می‌آورد، تمام مخالفان و موافقان هم در همین چهار گروه وجود داشتند، که البته باید به این چهار طبقه، حکومت قاجار و دربار آن را اضافه نمود که در هنگامه مشروطیت از ترکیب پیچیده‌ای برخوردار بود.

اما، در نتیجه‌گیری باید اختصاراً به عواملی اشاره نمود که منع از اجرای برنامه‌های اصلاح طلبانه مشروطه‌طلبان گشتند. عواملی که آنچنان قوی بودند که حتی هیجان گسترده، هنگام و هنگامه مشروطه‌خواهی نیز نتوانست بر آن فائق گردد. آنها را بطور فهرست‌وار مطرح می‌سازیم:

- عدم هماهنگی و تجانس طبقاتی، فکری و اجتماعی بین مشروطه‌طلبان ؛
- روشن نبودن برنامه‌های اصلاحات سیاسی ؛
- ترکیب مجالس قانون‌گذاری مشروطه از طبقه تجار و اصناف خرده پا و عدم آگاهی سیاسی آنها ؛
- بحران‌های سیاسی مانند به توپ بستن مجلس و اولتیماتوم روسیه به ایران و جنگ جهانی اول ؛

- ناامنی شدید سیاسی در دو دهه پس از مشروطه تا دوره پهلوی اول ؛
- مخالفان مشروطه در طبقات مختلف بویژه روحانیون و اقشار سنتی ؛
- عدم وجود اهرم‌های لازم برای اجرای قوانین مشروطه ؛
- مخالفت و کارشکنی دول روسیه و انگلستان در روند مشروطه‌طلبی.

نتیجه‌گیری

قاجارها مانند پیشرفت قبایل ترک در سده چهاردهم میلادی، از آسیای میانه به خاورمیانه آمدند ولی تا آغاز سده شانزدهم، در حوزه سیاست ایران ظاهر نشدند. آنها به واسطه اتحاد با شش قبیله دیگر ترک و شیعه مذهب که به قزلباش معروف بودند صفوی‌ها را در رسیدن به سلطنت یاری کردند. آقا محمدخان اولین و بهترین نمونه یک رئیس ایلاتی بود و ی از طریق شبکه‌های ارتباطی ایلاتی، تصرفات ایلاتی و اتحادهای ایلاتی برای قدرت جنگید، آن را به دست آورد و مستحکم کرد و اکثراً، چه در فرماندهی افرادش در جبهه جنگ و چه در غذا خوردن با آنها در چادر، ساده و بدون تشریفات بود، تشریفات درباری را به حداقل رسانده بود از گذاشتن تاج جواهر نشان خودداری کرده بود ولی جانشینان وی - فتح‌علی‌شاه (۱۷۹۷/۱۱۷۶)، محمدشاه (۱۲۲۶ - ۱۲۱۳) (۱۸۴۸ - ۱۸۳۴) و ناصرالدین‌شاه (۱۲۷۵ - ۱۲۲۶) (۱۸۹۵ - ۱۸۴۸) شیوه زندگی ایلاتی را رها کردند و به اصطلاح به سنن باستانی شاهان گذشته بازگشتند. آنان کوشیدند تا با ایجاد بوروکراسی گسترده قدرت خود را نهادینه کنند، موقعیت خود را با تشکیل ارتشی حرفه‌ای و کارآمد تثبیت کنند و با تقلید از سنن و مراسم درباری پادشاهان گذشته به حکومت خود مشروعیت ببخشند. شاهان قاجار، همچنین به عنوان ضل‌الله، فاتح‌الهی حافظ‌الرعا یا در زندگی، مقام و ثروت مردم دخالت و اعمال قدرت زیادی می‌کردند آنان خود را مالک همه زمین‌هایی می‌دانستند که قبلاً به کسی واگذار نکرده بودند.

با نگاهی به کارنامه خاندان قاجار جز حفظ تمامیت ارضی ایران به وسیله آقا محمدخان قاجار، یعنی بنیانگذار این سلسله بقیه ستون آن، کشتار است، غارت و تاراج، عیش و عشرت و خوش‌گذرانی. استثناء در این مورد عباس میرزا نایب‌السلطنه است که او نیز به سلطنت نرسید و در زمان ولیعهدی به سرای باقی شتافت انتخاب وی هم در میان آن همه فرزند از طرف فتح‌علی‌شاه ناشی از خصوصیات استثنایی او بوده است. کشتار بنیانگذار این سلسله یعنی آقا محمدخان قاجار، در کرمان هنوز از خاطره‌ها زدوده نشده

است. کور ساختن و کشتن خاندان حاج ابراهیم کلانتر شیرازی به جرم اینکه فتحعلی‌شاه را از حمله به افغانستان منع کرده بود، خیانت محمدشاه نسبت به چهار برادر خویش، زندانی ساختن و کور کردن آنها، خفه‌نمودن میرزا ابوالقاسم قائم مقام علیرغم آن همه میثاق و سوگند، کشتن میرزا تقی‌خان امیرکبیر در حمام فین کاشان به دستور ناصرالدین‌شاه، کشتن سربازان اصفهانی به وسیله همین سلطان به جرم تظلم و دادخواهی در جلد کالسکه وی، کشتن آزاداندیشانی چون میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد مردمی و میرزان حسن‌خان خیبرالملک در باغ شمال تبریز به دستور محمدعلی میرزا و پوست سر آنها کندن و پر از آرد کردن و جهت عبرت به تهران فرستادن برای مظفرالدین‌شاه بیمار که پس از نزدیک به چهل سال چشم به راه بودن به سلطنت رسیده، به توپ بستن مجلس شورا به وسیله محمدعلی شاه پس از به سلطنت رسیدن، گوشه‌هایی از ره آورد این خاندان و این عصر است.

آغاز اصلاحات و تجدد در ایران و به دنبال آن انقلاب مشروطیت و نیز برچیده شدن بساط حکومت استبدادی در ایران معلوم عوامل متعددی است که می‌توان به صورت خلاصه چنین بیان نمود.

انقلاب کبیر فرانسه در آخر قرن هجدهم میلادی (آغاز قرن سیزدهم هـ ق) و اشاعه نهضت فکری از آن کشور به دیگر کشورهای اروپایی از اوایل قرن نوزدهم میلادی، موجبات برقراری حکومت‌های دموکراسی و ملی را در آن ممالک فراهم ساخت. به دنبال آن اصول حکومت ملی و تساوی حقوق سیاسی و اقتصادی همراه با تمدن و ترقیات مادی بتدریج و اندک‌اندک از مغرب زمین به خاور دور (ژاپن) و کشورهای شرقی از جمله عثمانی و مصر و ایران نفوذ یافت. نهضت فکری ایرانیان و منجمله شروع اصلاحات و به دنبال آن پیدایش انقلاب مشروطیت در ایران، نتیجه برقراری ارتباط اقتصادی و فکری و سیاسی بین ایران و دول اروپایی بود، گرچه از آغاز تاریخ، ایران همواره با مغرب زمین مربوط بوده ولی ارتباط وسیع این کشور با ممالک خارجی در واقع از اوایل قرن یازدهم هـ ق و در دوران پادشاهان صفوی به بعد اهمیت خاصی

پیدا کرده و بخصوص از زمان فرمانروایی قاجاریان و بطور خاص در دوران سلطنت ناصرالدین شاه حاصل گشته است.

پیشرفت تمدن و صنعت جدید و توسعه سرمایه‌داری در کشورهای اروپایی و به دنبال آن رقابت بر سر به دست آوردن بازارهای جهان موضوع استعمار دول توسعه نیافته را مطرح کرد. نظر به موقعیت خاص جغرافیایی کشور ایران در آغاز قرن سیزدهم هـ ق (قرن نوزدهم میلادی) بطور مستقیم زیر تأثیر این سیاست جهانی قرار گرفت و چنین سیاستی برای کشور ما به تجاوز دولت روسیه تزاری به نواحی شمالی ایران و شکست‌های متوالی سپاهیان ایران از آن دولت و استیلای روس‌ها در ایالات نزدیک بحر خزر و قفقاز و تنظیم عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای منجر گردید.

از سوی دیگر استیلای امپراطوری انگلستان بر هندوستان (در اواخر قرن دوازدهم هـ ق) و تمایل دولت فرانسه به استیلا یافتن بر هند و به دست آوردن منابع حاصل خیز آن کشور و مخالفت انگلستان با فرانسه برای حفظ مستعمرات خود در آسیا، کشور ایران را معبر بین‌المللی و صحنه کشمکش‌های سیاسی دولت‌های استعماری گردانید و زمینه دخالت مستقیم آنها را در امور سیاسی و اقتصادی کشور آماده ساخت.

نتیجه چنین ارتباط بویژه شکست‌هایی که به دولت ایران در جنگ‌های با روسیه تزاری و پس از آن با انگلستان در سال‌های ۱۸۵۷ - ۱۸۵۶ میلادی وارد آمد، مقدمات نخستین مرحله بیداری ایرانیان و توجه مردم این سرزمین را به لزوم کسب دانش‌ها و صنایع جدید از اروپا فراهم کرد. همزمان و همراه با بسط نفوذ سیاسی و اقتصادی غرب در ایران به اجبار خصوصیات فکری و اجتماعی غرب نیز کمابیش به این کشور راه یافت و منشاء تغییرات و تحولات عمیق در نیمه دوم قرن سیزدهم هـ ق و بخصوص در ربع اول قرن چهاردهم هـ ق گردید.

در چنین شرایطی دیوان سالاران قاجار تا حدی در واکنش به تشدید روزافزون ناآرامی‌های داخلی که اوج آن شورش‌های بابیه بود و تا اندازه‌ای به خاطر رویارویی پیچیده با غرب که به دنبال پیروزی‌های نظامی، بر فشارهای سیاسی و اقتصادی خود می‌افزود، تلاش جامعی را برای تقویت دولت و رشد اقتصادی یکی از سال ۱۸۴۸

میلادی (۱۲۲۷ شمسی) تا سال ۱۸۵۱ میلادی (۱۲۳۰ شمسی) و دیگری از سال ۱۸۷۰ میلادی (۱۲۴۹ شمسی) تا سال ۱۸۸۰ میلادی (۱۲۵۹ شمسی)، آغاز کردند این‌ها دنباله اقدام‌های قبلی عباس میرزا ولیعهد در نوسازی ارتش در آذربایجان در اوایل سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ شمسی) بود دیوان سالاران مزبور آگاهی حاد و فراینده‌ای در مورد نیاز به اصلاحات در کشور داشتند اما در نهایت تلاش‌هایشان، عقیم ماند. بدان دلیل که یک رشته مشکلات ذاتی پیش پایشان وجود داشت و تا اندازه‌ای به این علت که گروه‌های فشار و ذی نفع - روحانیت و طبقه متوسط در درون هیئت حاکمه دست به مقاومت می‌زدند. حاصل امر و نبود هر نوع تحول و دگرگونی، به راهبری دولت، آن بود که در دوره بعدی یعنی ۱۹۱۰ - ۱۸۹۰ میلادی (۱۲۸۹ - ۱۲۶۹ شمسی) و دگرگونی و تحول از پایین شروع شد. نخستین موردی که نیاز به اصلاحات را آشکار نشان داد، تهدید نظامی روسیه در فاصله سال‌های ۱۸۲۸ - ۱۸۰۵ میلادی (۱۲۰۷ - ۱۱۸۴ شمسی) بود اصلاح‌طلبان پیشگام، نظیر عباس میرزا، قائم مقام و امیرکبیر همه از آذربایجان یعنی خط مقدم جبهه با روسیه آمدند به اعتقاد باثوسانی «عباس میرزا تنها فردی بود که می‌توانست ایران را نجات دهد» اما او در ۱۸۳۳ میلادی (۱۲۱۲ شمسی) پیش از رسیدن به مقام سلطنت در گذشت وزیرش قائم مقام مدت کوتاهی در سال ۱۸۳۵ میلادی (۱۲۱۴ شمسی) صدراعظم ایران بود اما به‌دستور محمدشاه کشته شد بنابر این شاید بتوان سال ۱۸۳۳ میلادی (۱۲۱۲ شمسی) را یک نقطه عطف به حساب آورد چون عباس میرزا نابهنگام در گذشت و با مرگ او مسیر مبارزه ایران علیه وابستگی بسته شد. امیرکبیر صدراعظم ایران در سال‌های ۱۸۴۸ - ۱۸۵۱ میلادی (۱۲۳۰ - ۱۲۲۷ شمسی) هدف بلند پروازانه و پیروزمندانه‌ای را در زمینه انجام اصلاحات در نهادهای ایران مشخص کرد سیاست‌های خاصی نظیر ایجاد کارخانه‌های دولتی، دارالفنون، حسابرسی، تعادل بودجه و خدمت نظام وظیفه عمومی در پیش گرفت، همه این سیاست‌ها بدان منظور اتخاذ گردید که دولت قاجار را تقویت کند تا بتواند در برابر فشارهای خارجی و جنبش‌های اجتماعی - داخلی ایستادگی نماید و جوابگو باشد اما آنچه بیش از فقدان نظرات متخصص و دانش

فنی سد راه اصلاحات می‌شد ائتلاف نیرومند نخبگانی بود که از اصلاحات امیرکبیر زیان می‌دید، این ائتلاف تصمیم گرفت در برابر اصلاحات صدراعظم بایستد. زمینداران بزرگ، مقام‌های دولتی، بخش عمده‌ای از روحانیت از اینکه مقرری‌ها را از دست می‌داد و از اینکه موسسه‌های غیردینی برای تعلیم و تربیت و سایر مقاصد ایجاد شده بود و نیز درباریانی که دستشان از سوء استفاده‌های کلان کوتاه شده بود، دست اتحاد به هم دادند و دور ملکه مادر جمع شدند، ملکه مادر که می‌خواست آقاخان نوری صدراعظم ایران بشود شاه را قانع کرد که امیرکبیر توطئه‌ای را علیه او سازمان داده است. لذا بعد از عزل امیرکبیر وی را به تبعید فرستادند و در ژانویه ۱۸۵۲ میلادی (دی - بهمن ۱۲۳۰ شمسی) آدمکشان به دستور شاه وی را به قتل رساندند این دومین نقطه عطف در تلاشی بود که اصلاح‌طلبان ایرانی به منظور هماوردجویی با غرب بر اساس موقعیت برابر بدان دست یازیدند. دو دهه بعدی تقریباً همه طرح‌های امیرکبیر بر هم‌زده شد ارتش از هم گسیخت، کارخانه‌ها تعطیل شدند و کسری بودجه مجدداً پدیدار گردید. قحطی سال ۱۸۷۰ - ۱۸۶۹ میلادی (۱۲۴۹ - ۱۲۴۸ شمسی) بر بی‌لیاقتی شاه و سرکوب محافظه کارانه دولت سرپوش نهاد.

بار دیگر در دهه ۱۸۷۰ میلادی (۱۲۵۰ شمسی) اصلاحات در دستور کار قرار گرفت این بار رهبری اصلاحات به عهده میرزا حسین‌خان مشیرالدوله بود او بیست سال قبل از رسیدن به مقام صدراعظمی را در فرانسه، هندوستان، تفریس و استانبول گذرانده بود و در این کشورها، پیشرفت‌های جوامع غربی و تلاش‌های اصلاح‌طلبانه منجمله در ممالک اسلامی را مشاهده کرده بود در سال ۱۸۷۱ میلادی (۱۲۵۰ شمسی) دست به اصلاحاتی زد که از زمان امیرکبیر به بعد سابقه نداشت. چاره‌جویی فوری برای قحطی، برنامه‌های بلند پروازانه توسعه اقتصادی، نوسازی نظامی و بازسازی تشکیلات دولتی از جمله اقدام‌های اصلاحی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله بود. همچنین حقوق همه دولتیان از شاهزادگان تا صاحب منصبان بلند پایه دیوان سالاری را نیز کاهش داده شد. سیاست‌های مشیرالدوله موجب نارضایتی‌های زیادی شد که در آغاز چندان نمودی نداشت اما به دنبال واگذاری امتیاز به رویت‌ر به صورت مخالفتی پر توان با امتیازنامه،

فرصتی برای ابراز وجود یافت. امتیاز رویترا، شامل احداث راه‌آهن، تلگراف، آبیاری، معدن، مهارکردن، رودخانه‌ها، از دید تجدد طلبان راه میان بُری بود که بعد از شکست برنامه‌های اصلاحی امیرکبیر در دو دهه قبل، ایران را سریعاً در مسیر توسعه و صنعتی شدن می‌انداخت. تردیدی نیست که مشیرالدوله در حمایت از اعطای امتیاز صمیمانه تلاش می‌کرد اما دشمنان قدرتمندی که در کمین بودند. با استفاده از فرصت برای بسیج مردم و برگرداندن نظر شاه علیه او نیز به‌دست به کار شدند. مجموعه این مخالفت و کارشکنی‌ها منجمله از سوی درباریان بخصوص درباریان طرفدار روسیه، و نیز پیچیدگی ساختار طبقاتی ایران صدراعظم یعنی میرزا حسین‌خان را به استعفا ناچار کرد.

مروری بر آنچه گفته شد نشان می‌دهد که فرآیند نوسازی ایران گاه منطقی و اندیشیده و گاه شتابزده و نامعقول بوده است این فرآیند از حدود صد و پنجاه سال پیش با احساس ضربه‌ای بر پیکر امپراطوری و عصر قاجار و جامعه فرسوده ایران آغاز می‌شود. دگرگونی جامعه ایران پس از تماس با غرب حرکتی یک سویه داشته است. با هدف گاه «اصلاحات» و گاه «نیل به پیشرفت و ترقی» و بدنبال آن دوره‌های جدیدتر رسیدن به «رشد و توسعه» و آغاز این دگرگونی‌ها را در جنگل‌های ایران و روسیه دانسته‌ایم و صد و پنجاه سال را به دوره‌هایی تقسیم کردیم از آن جمله:

۱. دوره‌ای که از اصلاحات عباس میرزا شروع می‌شود، صدارت امیرکبیر را در بر می‌گیرد و بالاخره با عزل سپهسالار پایان می‌یابد این دوران تقلید از اصلاحات محمدعلی در مصر و از تنظیمات عثمانی است.

۲. دوره‌ای که از نیمه دوم سلطنت ناصرالدین شاه آغاز می‌شود و تا انقلاب مشروطیت ادامه می‌یابد شاه و دولت علاقه گذشته را نسبت به دگرگونی و پیشرفت نشان نمی‌دهند اما در مقابل گروهی از صاحب‌نظران در داخل و خصوصاً در خارج از ایران و همزمان با آنچه که در کشورهای عربی و قفقاز و ترکیه می‌گذرد یک جنبش فکری مهم به‌وجود می‌آورند و ایدئولوژی و تغییرات بعدی را پایه‌گذاری می‌کنند. حاصل این جنبش پیدایی سه جریان رفرم مذهبی، توسعه

فرهنگی و مشروطه‌طلبی است این ایدئولوژی بر مبنای اندیشه ترقی و تغییر تنظیم شده و از جمله اهداف آن ایجاد قانون، بسط آموزش، پیشرفت اقتصادیات و مبارزه با وابستگی اقتصادی و بالاخره تکیه بر ناسیونالیسم و یادآوری گذشته‌ها است.

در تبیین قتل و نیز شکست مصلحان سیاسی منجمله قائم مقام و امیرکبیر سه نوع نظر کلی داده شده یا کلاً می‌تواند وجود داشته باشد.

۱. «شرایط ذهنی» رهبری

این دیدگاه تعلق به افرادی است که هم چون احسان طبری، باقر مومنی و بیژن جزنی، در برخورد با این مصلحان و منجمله با امیرکبیر، بیشتر به جنبه‌های بینشی و اعتقادی او توجه و اشاره داشته‌اند و چنین به نظر می‌رسد که می‌خواهند دلایل شکست را عمدتاً بر عامل «ذهنی» و بر عنصر رهبری قائم نمایند تا بر «شرایط عینی» جامعه یا علل و عوامل دیگر. احسان طبری: امیرکبیر «به مبنای جامعه سنتی موجود و استبداد سلطنتی اعتقاد داشت» و قصدش ایجاد هیچ گونه تحول بنیادی در این جامعه از جهت سیاسی و یا اقتصادی نبود.^۱ باقر مومنی: امیرکبیر «طرفدار اصلاح به شیوه تحول از بالا بود».^۲ بیژن جزنی: امیرکبیر «عنصری از اشراف فئودالی بود».^۳ در این جهان بینی چهارچوب نگرشی این مصلحان و منجمله نگرش سیاسی امیرکبیر در شکست او نقش چشمگیری داشت، نباید تردید کرد زیرا او می‌خواست از درون حاکمیتی دست به اقدامات سریع و گسترده اصلاح‌گرانه‌یی بزند که هر کدام از آنها در وحله اول تیشه‌ای بود به ریشه همان حاکمیت. پس طبیعی است اگر آن حاکمیت تیشه قهر و قدرتش را برداشته و به سرعت بر فرق خود او فرود آورد. در واقع پیروزی یا به بن‌بست نرسیدن و شکست نیافتن اصلاحات، تنها از دو طریق ممکن بود که اولین آن را خودش (امیرکبیر) و

۱. احسان طبری، فروپاشی نظام سنتی، انتشارات حزب توده، ص ۷۶

۲. باقر مومنی، ایران در آستانه انقلاب مشروطیت، ص ۳۶

۳. بیژن جزنی، طرح جامعه‌شناسی و مبنای استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران، جلد اول، ص ۹

دومین را هم حاکمیت بر او بسته بود. در واقع اصلاحات او تنها در صورتی می‌توانست تداوم یابد و راه پیروزی بپیماید که یا او حاکمیت را با قهر و قدرت تغییر دهد یا حاکمیت، به‌صورتی خود خواسته، با اصلاحات و تغییرات او همراهی کند و هماهنگ شود اما امیرکبیر به دلیل پایبندی به حاکمیت و وفاداری به «شاه جوان» از انجام چنین کاری ابا داشت.

۲. دست قدرت بیگانه

این دیدگاه متعلق به افرادی است که نه اهل تحلیل تأثیر تحولات تاریخی در ساختار جامعه‌اند، نه حاضرند در چهارچوب نگرش سیاسی شخصیتی بطور مثال امیرکبیر، کمترین عیب و ایراد ببینند از این رو خیلی راحت و ساده قتل و شکست او را عمدتاً محصول توطئه و دسیسه بیگانه می‌دانند. برای نمونه، محمود محمود مورخ ایرانی، در برخورد با امیرکبیر و دلیل قتل و شکست او این گونه می‌نویسد: «مردی که مقدرات یک ملتی در کف با کفایت او گذاشته شده، خائنین داخلی با دسایس خارجی قصد جان او نمودند»^۱. در همین راستا عباس اقبال، مورخ معروف دیگر هم در بررسی قتل و شکست امیرکبیر «از حمایت شدید انگلیس از میرزا آقاخان نوری» رقیب و جانشین امیرکبیر و «بند و بست ایشان» با مهد علیا و علیقلی میرزا، پیشکار او، صحبت می‌کند که سرانجام کار امیر را می‌سازند^۲. فریدون آدمیت در امتداد همین گرایش، به‌صورتی مشخص، بر تعیین‌کننده بودن «قدرت سیاسی خارجی» تأکید می‌ورزد تا آن جا که می‌گوید «ملت ایران دشمن امیر نبود فقط دربار با او سر دشمنی داشت و حتی دشمنی مهد علیا [ملکه مادر] و میرزا آقاخان هم که هر دو سر سپرده اجانب بودند به تنهایی نمی‌توانست منشاء یک مشیت قطعی علیه امیر گردد. زیرا قدرت و نفوذ وی و رای این چیزها بود فقط قوه سیاست خارجی بود که وقتی به کفه مخالفین امیر افزوده شد، بر

۱. محمود محمود، به نقل از آدمیت در «امیرکبیر و ایران»، مقدمه

۲. عباس اقبال، میرزا تقی‌خان امیر کبیر، چاپ ۱۳۴۰، ص ۱۰۶

قدرت امیر چربید و توانست او را از پای بیفکند^۱ قابل ذکر است فریدون آدمیت حداقل به صورت غیرمستقیم در جای دیگر به این اصل اعتراف دارد و می گوید: «البته این موضوع غیرقابل انکار است که افکار تجددخواهی در ایران تازه ظهور کرده بود و مراحل اولیه خود را طی می کرد و بالنتیجه طرفداران مکتب کهنه پرستی و ارتجاع زیاد بودند^۲».

لازم به ذکر است این که قوه سیاست یا دسیسه «دولت فخمه» در قتل و شکست امیرکبیر هم دقیقاً شبیه قتل و شکست قائم مقام فراهانی، دخالت مستقیم داشته است، نباید تردید کرد. شاید تنها تفاوت در این بوده است که عامل اجرایی توطئه و قتل قائم مقام، سرجان کمپل بود و عامل اجرایی توطئه و قتل امیرکبیر سرهنگ شیل.

۳. «شرایط عینی» جامعه

وقتی عامل اصلی و اساسی قتل و شکست مصلحی همچون امیرکبیر «شرایط ذهنی» رهبری و دست قوه و قدرت خارجی نباشد طبعاً باید آن را در «شرایط عینی» جامعه‌ای جستجو کرد که از هر سو «عنصر اشرافی» یا آن «اصلاحگر دولت‌ساز» را در محاصره خود گرفته بود. اما بطور مشخص، دشمن اصلی امیرکبیر را باید آن طبقات و قشرهای ایرانی دانست که با اقدامات و اصلاحات او در راستای تغییر ساختار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه یعنی با ایجاد صنایع ملی و کارخانه‌های وطنی هم چون «ریسمان‌سازی تهران»، «بلورسازی قم»، «چلوار بافی»، «حریربافی»، «اسلحه‌سازی» اصفهان و تهران یا «استخراج معادن سد ناصری» یا تأسیس نهادهایی چون «دارالفنون» و روزنامه «وقایع اتفاقیه» و کلاً با دگرگون شدن روابط و مناسبات کهن، منافع و مصالح اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی ایدئولوژیک آنها به خطر افتاده بود. بدین دلیل دشمنان داخلی امیرکبیر هم دقیقاً همان سه دسته‌ای هستند که در توطئه قتل قائم مقام شرکت داشتند این بار هم همانند دفعه پیش در یک نقطه وصل که

۱. فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، چاپ ۱۳۲۳، ص ۶۹

۲. فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، چاپ ۱۳۲۳، ص ۶۹

همان «شاه جوان» باشد همه با هم گره خورده و متحد و هماهنگ شده بودند. نیکی کدی، محقق آمریکایی در زمینه تاریخ و مسائل سیاسی - اجتماعی ایران، این سه دسته دشمنان داخلی امیرکبیر و انگیزه دشمنی آنها را یک جا چنین معرفی می‌کند. «با اصلاحات امیرکبیر منافع بخشی از دربار، ملاکین و بخشی از علما، به خطر افتاد «به همین خاطر» به محض این که امیرکبیر خطر با بیه را از سرشان دور کرد «بیشتر آنها دست به کار شدند و خود را از شر او خلاص کردند»^۱.

البته باز هم در پشت اتحاد «دربار» «بخشی از علما» و «ملاکین» همان قدرت خارجی، یعنی دولت فخیمه انگلستان، حاضر بود و اینک در صدور کالا و گسترش «تجارت آزاد» خود را در رابطه با ایران، منافع عظیم‌تری داشت. کروزون، سیاستمدار معروف انگلیسی، شمه‌ایی از تجارت پر سود انگلیس در ایران را در این زمان چنین گزارش می‌کند:

«هر گاه کشتی‌های ما در خلیج فارس صحیح و سالم پهلوی بگیرند، در اصفهان می‌توان به تجارت پر منفعتی امید داشت. ممکن است این منفعت از جزیره هرمز تا اصفهان، که هشت روز راه است به ۵۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش یابد^۲. پس طبیعی بود که به خاطر تأمین و تضمین چنین منافع هنگفتی، اینک به صورت مستقیم‌تری در حمایت و نصب اعمال خود دخالت کنند و اعمال آنها هم به صورت آشکارتری مراتب بندگی و وابستگی خود را به نمایش بگذارند. به روایت ناسخ التواریخ:

«چون کار بدین جا پیوست [امیرکبیر به قتل رسید] صاحبان مناسب سفارتخانه انگلیس به میان ارگ سلطانی در آمدند و در خدمت مهد علیا معروض داشتند که سال‌هاست دولت انگلیس و ایران با هم از در مودت و موالاتند و سود یکدیگر را از دست نمی‌گذارند.

۱. نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب به زبان انگلیسی، ص ۵۳

۲. کروزون به نقل از محمد سوداگر در نظام ارباب رعیتی در ایران، ص ۲۲۲

ما از قبل دولت خود ابلاغ این خبر می‌کنیم که هرگز رضا نخواهیم داد که کسی مانند وزیر لشکر [میرزا آقاخان نوری، کسی که به جای امیرکبیر صدراعظم شد] از این در دور باشد^۱....

همه این‌ها به این خاطر بود که وزیر لشکر دیروز و صدراعظم امروز، در اظهار بندگی و وابستگی به دولت فخمه، هیچ کار نکرده‌ای را باقی نگذاشته بود.

۱. ناسخ التواریخ، به نقل از اقبال، ص ۱۰۲

رویدادها

آقا محمدخان قاجار تهران را تسخیر و پایتخت خود قرار می‌دهد.	۱۲ مارس	۱۷۸۶
قتل آقا محمدخان در قلعه شیشه	۱۸ مه	۱۷۹۷
تاجگذاری فتحعلی‌شاه	۲۱ مارس	۱۷۹۸
عهدنامه ترکمانچای با روسیه، ایران قفقاز را از دست می‌دهد و نظام کابیتولاسیون به نفع روسیه را می‌پذیرد.	۱۰ فوریه	۱۸۲۸
مرگ فتحعلی‌شاه	۲۳ اکتبر	۱۸۳۴
تاجگذاری محمدشاه	۳۱ ژانویه	۱۸۳۵
تاجگذاری ناصرالدین شاه	۲۰ اکتبر	۱۸۴۸
افتتاح مدرسه دارالفنون		۱۸۵۱
نخستین امتیاز بارون ژولیوس فن روتتر		۱۸۷۲
شورش علیه انحصار دخانیات تالبوت انگلیسی		۱۸۹۲
فرانسه امتیاز کاوش‌های باستان شناسی در ایران را به دست می‌آورد.		۱۸۹۴
قتل ناصر الدین شاه	۱ مه	۱۸۹۶
تاجگذاری مظفرالدین شاه	۸ ژوئن	۱۸۹۶
اعطای امتیاز نفت به ویلیام ناکس دارسی	۲۸ مه	۱۹۰۱

انقلاب مشروطیت

پیروزی مشروطه طلبان، تأسیس نخستین پارلمان	۱۰ اوت	۱۹۰۶
تصویب نخستین قانون اساسی	۳۰ دسامبر	۱۹۰۶
مرگ مظفرالدین شاه و سلطنت محمدعلی شاه	۸ ژانویه	۱۹۰۷
قرارداد روس و انگلیس درباره تقسیم ایران به مناطق نفوذ قتل اتابک امین السلطان رئیس الوزراء	۳۱ اوت	۱۹۰۷
محمدعلی شاه متمم قانون اساسی را امضا می‌کند.	۹ نوامبر	۱۹۰۷
امین الضرب مهدوی نخستین دستگاه مولد برق را وارد		۱۹۰۸

تهران می‌کند.		
کشف نفت در مسجد سلیمان	۲۶ مه	۱۹۰۸
کودتای محمدعلی شاه و به توپ بستن مجلس	۲۳ ژوئن	۱۹۰۸
اکتبر تبریز به دست مشروطه‌طلبان می‌افتد		۱۹۰۸
تأسیس شرکت نفت ایران و انگلیس	۱۴ آوریل	۱۹۰۹
محمدعلی شاه برای نجات سلطنتش برقراری مجدد قانون اساسی را می‌پذیرد.	۱۰ مه	۱۹۰۹
فتح تهران به دست مشروطه‌طلبان، خلع محمدعلی شاه و آغاز سلطنت احمد شاه	۱۶ ژوئیه	۱۹۰۹
اعدام شیخ فضل‌الله نوری	۳۱ ژوئیه	۱۹۰۹
افتتاح مجلس دوم	۱۵ نوامبر	۱۹۰۹
ورود مورگان شوستر رئیس کل مالیه به تهران	۱۲ مه	۱۹۱۱
انحلال مجلس دوم و اخراج شوستر	۲۴ دسامبر	۱۹۱۱
بمباران حرم امام رضا (ع) در مشهد به دست روس‌ها	۲۹ مه	۱۹۱۲
دریا داری انگلیس سهام اکثریت شرکت نفت را خریداری می‌کند.	۲۰ مه	۱۹۱۴
آغاز شورش جنگلی‌های میرزا کوچک‌خان		۱۹۱۵
تقی‌زاده مجله کاوه را در برلین منتشر می‌کند.		۱۹۲۱ - ۱۹۱۶
تأسیس تفنگداران جنوب ایران توسط سر پرسی سایکس	ژانویه	۱۹۱۶
شورش «دموکرات‌های» خیابانی در تبریز	۹ آوریل	۱۹۲۰
تأسیس حزب کمونیست ایران در انزلی	ژوئن	۱۹۲۰
تأسیس انستیتو پاستور در تهران		۱۹۲۱
رضاخان با سربازان قزاق تهران را اشغال می‌کند و سید ضیاءالدین نخست وزیر می‌شود.	۲۱ فوریه	۱۹۲۱
۲۸ فوریه امضای عهدنامه مودت ایران و شوروی		۱۹۲۱

رضا شاه پهلوی

مرگ میرزا کوچک خان و پایان جنبش جنگلی	۵ دسامبر	۱۹۲۱
آیت الله حائری یزدی حوزه علمیه قم را تأسیس می کند.	مارس	۱۹۲۲
مأموریت دکتر آرتور میلسپو برای تجدید سازمان مالیه دولت (تا ۱۹۲۷) .	۱۸ نوامبر	۱۹۲۲
قلع و قمع شورش اسماعیل آقا سمیتقو در کردستان	ژوئیه	۱۹۲۲
رضاخان سردار سپه به رئیس الوزرای منصوب می شود.	اکتبر	۱۹۲۳
تأسیس بانک سپه		۱۹۲۴
خلع قاجاریه	۳۱ اکتبر	۱۹۲۵

کتابنامه

الف: فارسی

۱. ابادری، یوسف، خرد جامعه‌شناسی، تهران ۱۳۷۷
۲. ابراهامیان، پروانه، ایران بین دو انقلاب، تهران ۱۳۷۷
۳. ابوطالب خان، مسیر طالبی به تصحیح غدیر جم، تهران ۱۳۶۳
۴. طبری، احسان، فروپاشی نظام سنتی
۵. آخوندزاده، فتحعلی، تمثیلات، تهران
۶. آخوندزاده، فتحعلی، مکتوبات و مقدمه، آلمان ۱۳۴۴
۷. آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، تهران ۱۳۳۴
۸. آدمیت، فریدون، اندیشه شرقی و حکومت قانون
۹. آدمیت، فریدون، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، تهران ۱۳۴۰
۱۰. آدمیت، ناطق، هما، افکار اجتماعی، سیاسی و اجتماعی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، آلمان ۱۳۶۸
۱۱. ادیب هروی، محمد حسین، تاریخ پیدایش مشروطیت ایران، مشهد ۱۳۳۱
۱۲. ارنست کاسیرر، فلسفه روشنگری، ترجمه یداللهه موقن، تهران ۱۳۷۰
۱۳. ازغندی، علیرضا، ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب
۱۴. اشرف، احمد، شاخص های اجتماعی ایران، تهران ۱۳۵۵
۱۵. آشوری، داریوش، آسیا در برابر غرب، تهران ۱۳۷۸
۱۶. آشوری، داریوش، آسیا در برابر غرب، تهران ۱۳۷۸
۱۷. اعتماد السلطنه، محمد حسن، روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، تهران ۱۳۴۵
۱۸. اعتماد السلطنه، محمد حسن خان، چهل سال تاریخ (دوران پادشاهی ناصرالدین شاه) تهران ۱۳۶۳
۱۹. اقبال آشتیانی، عباس، میرزا تقی خان امیرکبیر، تهران ۱۳۴۰

۲۰. اکبری، اکبر، علل ضعف تاریخ بورژوازی ایران، تهران ۱۳۵۸
۲۱. اکبری، اکبر، علل ضعف تاریخی بورژوازی ایران، تهران ۱۳۵۸
۲۲. آل احمد، جلال، غرب زدگی، تهران
۲۳. آمیتون، جوزف، نگرشی بر تاریخ ایران نوین، ترجمه یعقوب آژند، تهران ۱۳۵۹
۲۴. امیر خیزی، اسماعیل، قیام آذربایجان و ستارخان، تبریز ۱۳۳۹
۲۵. امین الدوله، میرزا علیخان، خاطرات سیاسی میرزا علیخان امین الدوله، تهران ۱۳۴۱
۲۶. آنتونی، گیدنز، پیامدهای مدرنیته، ترجمه محسن ثلاثی، تهران ۱۳۷۷
۲۷. ایوانف، س، انقلاب مشروطه ایران
۲۸. باستانی پاریزی، دکتر محمد ابراهیم، محیط سیاسی و زندگی مشیر الدوله، تهران ۱۳۴۱
۲۹. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴
۳۰. براون، پروفیسور ادوارد، تاریخ انقلاب ایران، ترجمه احمد پژوه، تهران ۱۳۲۹
۳۱. بهار، محمد تقی «ملک الشعرا»، تاریخ احزاب سیاسی، تهران ۱۳۲۲
۳۲. جزنی، بیژن، طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران
۳۳. پاولویچ - تریاد. ایرانسکی، انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه هوشیار، تهران ۱۳۲۹
۳۴. تاجبخش، احمد. تاریخ روابط ایران و روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم، بی‌نا، تبریز ۱۳۳۷
۳۵. تقی زاده، حسن، اخذ تمدن خارجی (دو خطابه در باشگاه مهرگان) در مجله یغما ۱۳۳۹
۳۶. تقی‌زاده، سید حسن، تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران، تهران ۱۳۳۸
۳۷. تیموری، ابراهیم، عصر بی‌خبری با تاریخ امتیازات در ایران، تهران ۱۳۳۷
۳۸. تیموری، ابراهیم، اولین مقاومت منفی در ایران تحریم تنباکو، تهران ۱۳۲۸
۳۹. جهانگللو، رامین، مدرنیته، دموکراسی و روشنفکران، تهران ۱۳۷۴

-
۴۰. حائری، عبدالکریم، تشیع و مشروطیت، تهران ۱۳۶۳
۴۱. حائری، عبدالهادی، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران ۱۳۶۷
۴۲. حسام معزی، نجفقلی، تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا، تهران ۱۳۳۵
۴۳. حلاج، حسن، تاریخ تحولات سیاسی ایران، تهران ۱۳۳۵
۴۴. خان ملک ساسانی، سیاست‌گزاران دوره قاجار، تهران ۱۳۳۸
۴۵. الدر، جان، تاریخ میسیون امریکایی در ایران، ترجمه سهیل آذری، تهران ۱۳۳۲
۴۶. دولت‌آبادی، یحیی، تاریخ معاصر با حیات یحیی، تهران ۱۳۲۸
۴۷. دیگار، ژان پیر، هورکاد، برنارد، ایران در قرن بیستم، تهران ۱۳۷۷
۴۸. راین، اسماعیل، حقوق بگیران دولت انگلیس در ایران
۴۹. رضا قلی، علی، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، تهران ۱۳۷۷
۵۰. رفسنجانی، اکبر، امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، تهران ۱۳۴۶
۵۱. زرگری نژاد، غلامحسین، ریشه‌یابی علل عقب ماندگی در ایران، تهران ۱۳۷۶
۵۲. زیبا کلام، صادق، سنت و مدرنیته، تهران ۱۳۷۹
۵۳. سحابی، عزت الله، تاریخ جنبش ملی ایران
۵۴. طباطبایی، سیدجواد، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران ۱۳۶۷
۵۵. ناسخ التواریخ
۵۶. مختاری، حبیب‌الله، تاریخ بیداری ایران، تهران ۱۳۲۶
۵۷. کدمن، نیکی، ریشه‌های انقلاب (به زبان انگلیسی)
۵۸. کرمانی، ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران ۱۳۲۴
۵۹. کروزون، به نقل از محمد سوداگر در نظام ارباب رعیتی در ایران
۶۰. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران چاپ چهاردهم ۱۳۵۷
۶۱. الگار، حامد، میرزا ملکم‌خان، ترجمه جهانگیر عظیمی، تهران ۱۳۶۹
۶۲. عبادی، شیرین و ضمیران، محمد، سنت و تجدد در حقوق ایران، تهران ۱۳۷۵

۶۳. محمود، فرهاد معتمد، تاریخ سیاسی دوره صدرات میرزا حسین خان سپهسالار، تهران ۱۳۲۵
۶۴. محمود، محمد، به نقل از آدمیت در امیرکبیر و ایران
۶۵. مکی، حسین، زندگی میرزا تقی خان امیرکبیر، تهران ۱۳۶۶
۶۶. مومنی، باقر، ایران در آستانه انقلاب مشروطیت، تهران ۱۳۵۲
۶۷. میلانی، عباس، تجدد و تجدد ستیزی در ایران، تهران ۱۳۷۸
۶۸. ناطق، هما، ایران در راه یابی فرهنگی، لندن، ۱۹۸۸
۶۹. ناطق، هما، فرنگ و فرنگی ماب، پاریس ۱۳۶۵
۷۰. نجمی، ناصر، ایران در میان طوفان (شرح زندگانی عباس میرزا و جنگ‌های ایران و روس) تهران ۱۳۶۳

BIBLIOGRAPHY

ABAZARI Youssef, The sociologic reason, Tarhe-No, Tehran, 1377.

ABOT Pamela and WALLS Clarie, Intruduction to the sociology of the feminist theories (translation Maryam Khorassany/Hammid Ahmmadi), edition Madar, Tehran, 1376.

ABRAHAMIAN Ervand, Iran between two revolutions, Nashre-Nay, Tehran, first edition, 709 pages.

ADEMIYAT Feraydoun, The first parliament and the freedom crises, Raoshanguaran, Tehran, 1377.

ADEMIYAT Feraydoun, The ideology of the Iranian constitutional movement, Payam, Tehran, 1355.

ADEMIYAT Feraydoun, Amir-Kabir and Iran, Kharazmi, tehran, 1348.

ADELKHAH Fariba, Iran: towards a confessional public space, Paris, Centre of Studies and International Research, 1977.

AFRASSIABI Bahram, Silent July, Boiling May, Tehran, first edition, 600 pages.

AHMMADI Babak: The modernity and the critical thought, Enteshrat Markaz, Tehran, 1374.

AKIBARI Ali, the causes of historic weakness of the bourgeoisie in Iran, Tabesh, Tehran, 1358.

ALANDADI Kazem, Why the Occident could advance and Iran not? , Nashr Toseh, Tehran, 1380, 568 pages.

ALE-AHMMAD djalal, The intellectualism and the Occidentalism, Kharazmi, Tehran.

AMUZGAR Jahangir Khatami, Iran, The olitics of the Medium Orient one year later, 1982.

ANSARI-LARI Ebrahim, The seventh elected. Iranian Calendary, Tehran.

ARDESTANI, The first caravan of Iranian students sent to Europe, KHANDIHA, 1326 sh, number 80.

ARMIN Mohsen, and RAZZAGHI Hodjdjat, Fears and hopes, Hamshahri, Tehran, 1378, 320 pages.

ASHOURI Dariyush, The modernity and us, Serat, Tehran, 1376.

ASHOURI Dariyush, Asia facing the Occident, Amir Kabir, Tehran, 1378, 302 pages.

ASHRAF Ahmmad, The indicium of the Iranian society, Tehran's University opinion, Tehran, 1355, Tehran.

HOVIAT-E IRANI, (Iranian Identity), Goftegou Magazine, number 3, 1994, 1374.

ASHRAF Ahmmad, The historical obstacles of the capitalism development in Iran, Tehran, Ed.Zamineh, 1359.

ASHTIANI Ali: Sociology of the three periods of the intellectual movement in Iran, Kankash, New York, number 2-3, 1369.

AUBAIN Eugene, The Persia of today, Paris, Ed. Armandi Colin, 1908.

AYTON Joseph, A look about the history of Contemporary Iran (Yaghob Ajand's translation) Niloufar, 1359.

AZGHANDI Alireza, The incapacity of the Political Iranian elite between two revolutions, Ghomes.

AZIMA Nazi, Under the sky and the world, Forouzan-Rouz, Tehran, 1374.

BAMDAD Badrol Molouk, The democratic education in Iran, Sherkat, Matbouat, Tehran, 1329 sh.

BAHAR Malako Shoara, History of the political parties in Iran, Tomo I, Tehran, 1312.

BEHESHTI Mohammad, The political philosophy of the Islamism, Tehran.

BARAHANI Reza, What happened and what will happen in the Iranian revolution, Zamam, 1358.

BARZINE Said, The political sentinel in Iran, Nashre-Markaz, fourth edition, Tehran, 1378, 127 pages.

BASHIRIEH Hossein, The civil society and the polical development in Iran, Nashre-Elme-Novine, Tehran, 1378.

BAZARGAN Mehdi, Complete paper works, Tehran.

BAYAT Philip Mangol, Tradition and social-religious thought, Opinion of the University of New York.

BEHNAM Djamshid, The Iranians and the thought about the modernism, Tehran, Ed. Forouzan, 1375-1996.

BEHNOUD Massoud, The Iranian governments of Esfand from 1299 to Bahman 1357, Djavidan, Tehran, 1369, 970 pages.

BINA, The millenary of the dialog, Rasanesh, 1378, Tehran, 143 pages.

BOISSEL Jean, The modern Iran, Paris, Ed. Puf. 1975.

BORDEAU Georges, The Liberalism (translation by Abdol-wahab Ahmmadi) Nashre-Nay, Tehran, 1378.

BOROUDJERDI Mehrzad, The Iranian intellectuals and the Occident, (translation by Djamshid Shirazi), 1377.

BOZORGUI vahid, New points of view of the international relations, the hermeneutics and the pos-modernism, the critical theory, ashre Nay, Tehran, 1377.

CASSIRER Ernest, The Illuminist's philosophy (translation by Yadollah Moghen), Niloufar, Tehran, 1370.

CHARIATI Ali, Complete paper works, Hosseynieh-Ershad.

DANBSON Andrew, The philosophy and the political thought of the ecologists, Nashre Agah (translation by Mohebn Solasi), Tehran, 1377.

DIGUAR Jean Pierre, HORCARD Barnard and Allie, Iran in the XIX century, (translation by Abdorreza Hoshang-Mehdavi), Nashre-Alborz, 1379, 557 pages.

DAJAHAN-BAGLOU Ramin, Modernity, Democracy and the Intellectuals, Markaz, Tehran, 1374.

EBADI Shirine and ZAMIRAN Mohammad, Tradition and Morality on the Iranian right, Library Gandje-danesh, 1375.

ENAYAT, H. Mazhab, The religion and the society, Tehran, 1369.

ADELKHAH Fariba, Being modern in Iran, Paris Editions, KARTHALA, 266 Pages.

GANDJI Akbar, Tradition, Modernity and Pos-modernity, (interview with Dariyush Ashouri), Serat, 1377, Tehran.

GANDJI Akbar, Fascist reading of the religion and the power, Tarhe-No, Nine Edition, 1379, Tehran, 414 pages.

GHOLI Alireza, The sociology of the murder of the elite in Iran, Nashre-Nay, Tehran, 1377.

GUIDENS Antony, The consequences of the modernity, (translation by Mohsen Solasi), Nashre-Markaz, 1377.

HABIBI Mohsen, The first echo of the modernity in Iran, Magazine Goftegou, number 3, 1373-1994.

HADJ-SEYYED-DAJAVAAD Ali-Asghar, The crises of the values, Rawan.

HAERI Abdol-Hadi, The first confront of the Iranian intellectuals with a double aspect of the Occident, Amir-Kabir, Tehran, 1376, 635 pages.

HOLAB Robert, Yorgen Habermas (translation Hosseyn Bashirieh), Nashre-Nay, 1375.

HOODASHTIAN Ata, The modernity the worldlization and Iran, Nashr Chapakh, Tehran, 239, 1381.

HUNTINGTON Samuel, The explosion of the civilisations, (translation by Modjtaba-Amiri Vahid), The Office of the political and international studies of the Iranian Foreign Relations Ministry, 1375, 287 pages.

KADJI Hossein, Notre "kitiditre" according to the Iranian Intellectuals point of view, Rozaneh, Tehran, , 1999, 1378.

KADIVAR Manouchehr, The failed reformists, Kavir, Tehran, 1380, 450 pages.

KADJI.Hossein, Who we are? The Iranian intellectuals point of view, Tehran, Rowzaneh, 1999-1378.

KANI Ali, The cultural organization of Iran, Tehran, University of Tehran, 1333.

KAVIANI Reza, The Reform. From where is necessary to begin? (A speech about the social system in Iran) Tehran, 1339.

KATOUZIAN Mohammad-Ali (Homayoun), The political economy in Iran from the constitutional revolution to the fall of Shah, (translation by Mohammad-Reza Nafissi), Papyrus, Tehran, 1366, 239 pages.

KAZEMI Farhad, Poverty and revolution in Iran, the New York university press opinion, 1980.

KHOSROKHAVAR Farhad, The pos-Islamists intellectuals in Iran, The trimester of the world, 1996.

KIAN Azadeh, The Iranian revolution on the time of reforms: women mobilization. The diplomatic world, 45th year, number 526, 1998.

KRAYB Yan, The modern social theory from Parson to Habermas, Nashre Agah, Tehran, 1378.

MAKKI Hossein, 20 years of the Iranian history, Amir-Kabir, 1358, 581 pages.

MANOUCHEHRI Ahmmad, The efficiency of the constitutional revolution and its social mobilization in Iran. Tehran, 1336.

MILANI Abbas, The modernism and the pos-modernism in Iran, Atyeh, Tehran, 1378.

MOHAMMADI Mohammad, The difficult ways of the reforms, Djame-Iran, Tehran, first edition, 1379, 440 pages.

MOLAJANI Akbar, Social-historical Evolution and the intellectuals in Iran, (end of the XIX century – end of the 1970) Euro-Orient, number 3, September, 1998.

MODIR SHANEH-CHI, Mohsen, The history of Iran and the elitism, Negah Now magazine, number 19, 1994-1373.

NAFISI Saeed, The development in Iran on the Reza Shah's epoch, Jibi publication, Tehran, 1323.

NARRAGHI Ehsan, The useless hope, Every one, 1356.

NARRAGHI Ehsan, Teaching and social changes in Iran from the VII to the XX Century, Editions of the house of the human sciences, Paris.

NASSRH Hossein, The young Muslim and the modern world, (translation by Morteza Assadi), Tarhe-No, 1374.

NOURI Abdollah, The poison of the Reforms, Tarhe-No, Tehran, 1378, 343 pages.

PAYMAN Habibolah, About the Iranian despotism, Ketabe Tosee, number 10, Tehran, 1374.

SHAYEGAN Dariyush, Under the sky of the world, (translation by Nazi Azima), Farzan-Rouz, Tehran, 1374.

TABATABAI Djavad, The decline of the political thought, Entesharat Kavir, Tehran, 1374.

TAGHI-ZADE Hassan, The articles, Farhang, Tehran, 1322.

VARDJAVAND Parviz, The progress and the development over the base of the cultural identity, Sherkat-Sahami Enteshar, 1364.

ZIBA-KALAN Sadegh, Tradition and modernity, Rozaneh, fourth edition, Tehran, 550 pages.

Other bibliographic sources

- The documents of the Nest of Spying, diverse tomos.
- The Rahavar magazine, number 31, autumn 1371.
- The Mehragan Political and Cultural magazine.
- The Rahavard Political and Cultural magazine.
- The Cheshmandaz Political and Cultural magazine.
- The Motaleat-Iran Political and Cultural magazine.
- The Rouzegar-Now Political and Cultural magazine.
- The Kandokav Political and Cultural magazine.
- The Pooyesh Political and Cultural magazine.



دکتر ناصر قرقرزلو محقق و استاد دانشگاه فارغ التحصیل رشته‌های علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد و مدیریت از دانشگاه‌های هندوستان و انگلستان می‌باشد. وی همچنین فارغ التحصیل رشته مهندسی ارتباطات در زمینه مدیریت بین‌الملل از انستیتو بین‌الملل پاریس و نیز درجه دکترای علوم سیاسی و روابط بین‌الملل از دانشگاه فرانسه می‌باشد. وی متخصص و کارشناس روابط بین‌المللی در زمینه ایران، خاورمیانه، آسیای مرکزی، هند و فرانسه است. از او مقالات تحقیقی و کتب متعددی در این زمینه‌ها به چاپ رسیده است.

فرآیند نوسازی ایران گاه منطقی و اندیشیده و گاه شتاب‌زده و نامعقول بوده است. این فرآیند از حدود صد و پنجاه سال پیش با احساس ضربه‌ای بر پیکر امپراطوری قاجار و جامعه فرسوده ایران آغاز می‌شود. دگرگونی جامعه ایران پس از تماس با غرب حرکتی یک سویه داشته با هدف گاه «اصلاحات» و گاه «نیل به ترقی» و از این رو اکثر مصلحین نخست چاره را در تقلید محض دیدند از جمله عباس میرزا، قائم مقام، امیرکبیر و سپهسالار به تقلید از تنظیمات عثمانی به «اصلاحات» پرداختند. نباید به هیچ وجه اقداماتی را که توسط این مردان بزرگ انجام گرفت کم بها دانست اما باید به خاطر داشت که در این دوره هنوز درک واقعی از نیازهای جامعه و در نتیجه اندیشه روشنی درباره آینده ایران وجود نداشت و جامعه ایرانی هنوز در گنجی برخورد با غرب بسر می‌برد.